1

رسالة اعداد تصنيف نظام الدين
كاكر

مختصر النظر في علم التكسير تأليف نظام الدين
مشهور بمعرفة الكفاية تأليف حسن بن محمد البكري
في التعمير

ملك مملوك أهل البيت النبوي
محمد جلال الشاهي
جلال بن ... الحسيني

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین
و الصلوة علی رسوله محمد و آله اجمعین
این رساله ایست در بیان علم تکسیر که جمع
کرده است نظام الدین گهو گهرساهانی از کتبهای
ماتقدم و نام نهاده است این مختصر النظر
فی علم التکسیر و مرتب کرده شده است بر
هفت ابواب والله اعلم

باب اول در بیان شرائط

این علم بدانکه شرط اول این علم
پنهان داشتن است از نااهلان تا این
علم را بر شهوتها همیشه صرف نکنند شرط

دوم

دوم آنست که عامل در همه این کارها
فعال الله لما یرید یعنی کننده کار را خدای
تعالی داند تا در علت نیفتد شرط سیوم
آنست که اتفاق کردند که مشغولی این
علم در شب اولی تر است شرط چهارم
آنست اگر خواهد که روزه کنند باید که آنجا مشغول
شوند که روشنائی آفتاب و نظر او میان
آنجا نیفتد شرط پنجم آنست که طالب
این علم ترخرات و دفع خلق اقبال کند
تا زود اثر دهد شرط ششم آنست که عامل
این علم حیوانی نخورد و شرط هفتم آنست
که کارها خسیس و کمینه این علم را استعمال
نکند و گرنه کننده این علم عامل هالک شود

پس به کارهای بزرگ استعمال کند
که لایق این علم باشند شرط هشتم آنست
که اگر شروع این علم را درنگ شود احتراز
نماید قصور از جانب خود داند این
علم پس باز ملازمت کند تا کار تمام شود
و شرط نهم آنست که کسی این علم شروع
کند در علم نجوم ساعت و ستاره شناختن
واقف شود شرط دهم آنست که عامل
این علم مردی قوی دل باشد شرط یازدهم
آنست که عامل این علم پیوسته به بویهای
خوش اشتغال کند و از جامهای رنگین
احتراز کند و از پلیدها دور باشد شرط
دوازدهم آنست که چون قهر بر دشمن

خواهد قبل اشتغال بمقهوری از دشمن خبر کند
شانزده بار زیراکه مربع چهار در چهار شانزده
خانه دارد چون آن دشمن از ایذا نماند
بعده بر چند پرکاله کاغذ بنویسد بر بعضی افعل
و بر بعضی لا تفعل یعنی مکن و آن پرکالها کاغذ
در آوندی اندازد بدست راست یک پرکاله
کاغذ بکشد و اگر افعل آید بکند و اگر لا تفعل آید
تا هفت روز توقف کند باز هشتم روز همان
اعمال کند سه هفته همچنان کند و اگر افعل نه آید هرگز
نکند

باب دوم در بیان ابجد و معانی آن بعضی مشایخ

فرموده اند که ترکیب ابجد در وقت سلطان
سکندر ذو القرنین رحمت الله علیه مرکب
شده است و در آن عصر هفتصد پیغامبران

عليهم السلام اهل صحف بوده اند و حكما و نجاعه
و اهل معرفت بشمار و معاني ابجد بسيار است
بعضي گفته اند كه ابجد اسم الله اعظم است بزبان
عبرانين است و بعضي گفته اند كه ابجد اي تمر لنة
آمنت بالله الخ است بس بدانكه ابجد الي آخره
بيست و هشت حروف اند بانزده منقوط و
سيزده غير منقوط و منازل قمر كه هندوي نكهتر
گويند اين بيست و هشت اند نيمي در زير زمين اند
و نيمي بالا هميشه باشند بس حروف غير منقوط
سعد اند و ان اينست آ د ه و ح ط ك ل
م ص ع س ر و حروف منقوط نحس اند و آن اينست
ب ج ز ي ن ف ق ش ت ث خ ذ ض ظ غ
بس حرفي كه يك نقطه دارد محض نحس است و حرفي

كه دو نقطه دارد نصف نحس است و حروف
ابجد بچهار قسمت آيد بر چهار عنصر هفت حروف
آتشي و هفت بادي و هفت آبي و هفت
خاكي يعني جناجه درين مربع مرقوم كرده شده ست

آتشي	بادي	آبي	خاكي
ا	ب	ج	د
ه	و	ز	ح
ط	ي	ك	ل
م	ن	س	ع
ف	ص	ق	ر
ش	ت	ث	خ
ذ	ض	ظ	غ

بس بدانکه این حروف تهجی است خیر
وشر عالم از ایشان پدید آید و محبت وعداوة
بر خلایق از سبب این حروف است واصل
جمله اسما عظام و ملایک و کلام الله همین حروف
است والله اعلم بالصواب

باب سیوم دربیان شناختن ستاره

که کدام روز منسوب است بدانکه شب
و روز بیست وچهار ساعت است نه کم و نه
بیش وهر ساعتی دو نیم گهری است آنرا هندوی
گهری میگویند پس بدانکه ستاره زحل در هفتم
آسمانی است و آنرا بزبان هندوی سنیچر
گویند پس حساب از روز اول هفته گرفته اند
پس اول ساعت روز اول هفته زحل است

دوم ساعت مشتری سیوم ساعت مریخ
چهارم شمس پنجم زهره ششم ساعت عطارد
هفتم ساعت قمر هشتم ساعت باز زحل تا تمام
ساعتهای هفت روز همین حساب میکذرد
برای دانستن ساعت نسبت کواکب ایام
ولیالی ضابط اجتماع حروف از آخر کواکب
بزرگی جمع کرده است لبخشهد رلام از آخر
زحل ی از مشتری خ مریخ س از شمس ع
از زهره د از عطارد ر از قمر باز حساب از
زحل کیرد والله اعلم **باب چهارم دربیان منازل**
قمر که هندوی نکهتر گویند بدانکه منازل قمر
بیست و هشت اند برموافقت حروف ابجد
پس اول منزل شرطین تعلق به الف دارد

بس جون خواهد که یکی را بتفقیض کند یعنی دشمنی
را بیقرار کند بنویسد بر آهن و یا بر خاس
صد و یازده بار الف را و در عود خوشبوی
گیرد و در آتش اندازد دشمن سوخته
گردد و بیقرار گردد و مثل الحرفی دوم منزل
ماه بطین تعلق بحرف با دارد سیوم منزل
ماه ثریا تعلق بحرف جیم دارد چهارم منزل
ماه دیران تعلق بحرف دال دارد پنجم منزل ماه
تعلق بحرف ها دارد ششم منزل ماه تعلق
بحرف واو دارد هفتم منزل ماه تعلق
بحرف زا دارد هشتم منزل ماه تعلق بحرف
حا دارد نهم منزل ماه تعلق بحرف طا دارد
دهم ماه تعلق بحرف یا دارد یازدهم تعلق

دارد

٦

دارد بمنزل کاف و دوازدهم تعلق دارد بحرف
لام سیزدهم تعلق دارد بحرف میم چهاردهم
تعلق دارد بحرف نون پانزدهم تعلق دارد
بحرف سین شانزدهم تعلق دارد بحرف عین
هفدهم تعلق دارد بحرف فا هشردهم تعلق
بحرف صاد نوزدهم تعلق دارد بحرف
قاف بیستم تعلق دارد بحرف را بیست یکم
تعلق دارد بحرف شین بیست دوم تعلق
دارد بحرف تا بیست سیوم تعلق دارد
بحرف ثا بیست چهارم تعلق دارد
بحرف خا بیست پنجم تعلق دارد بحرف
ذال بیست ششم تعلق دارد بحرف ضاد
بیست هفتم تعلق دارد بحرف ظا

بیست هشتم تعلق دارد بحرف غین پس
حاصل کلام هرکه از سر نام خود حرف تکسیر دو
بتعداد آن حرف بوقت منزل ماه که بدان
حرف تعلق دارد همان حرف بخواند هر
حاجتی که دارد روا شود بکرم و فضل حق
سبحانه و تعالی والله اعلم بالصواب

باب پنجم در بسط بدانک

چون خواهد که در علم تکسیر حساب ابجد
بسط کند مثلا اسم محمد را بسط کند اول حرف
که بسط کنی چنین شود م ی م بعده حا بعد
دال بسط کنی چنین شود دال این بسط مرکب
حرفی گویند پس بسط اسم محمد چنین شود
م ی م ح ا م ی م د ا ل اما بسط مرکب
٤٠ ١٠ ٤٠ ٨ ١ ٤٠ ١٠ ٤٠ ٤ ١ ٣٠

٧

عددی آنست مثلا اسم محمد را بسط کنی عدد م
بگیرد و آن چهل عربی است عربی اوزا اربعین
گویند و عدد ح ثمانیه باز عدد میم دوم اربعین
شود ا ر ب ع ی ن ث
٤٠٠ ٥٠ ١٠ ٧٠ ٢ ٢٠٠ ١
م ا ح ن ی ه ا ر ب ع ی ن ا ر ب ع
٤٠ ١ ٨ ٥٠ ١٠ ٥ ١ ٢٠٠ ٢ ٧٠ ١٠ ٥٠ ١ ٢٠٠ ٢ ٧٠
پس بدانکه اسم محمد بحساب آن بغیر بسط
٩٢ شود و با بسط اول عدد اسم محمد ٢٢٤
می شود و با بسط دوم عدد اسم محمد ١٤٤
شود پس همبرین قیاس باقی اسما را

باب ششم

در شناختن ساعات بدانکه چون این علم
تعلق به اوقات و ساعات دارد مخصوص
بنابران جزوی از علم نجوم درین رساله آورده
شد پس بدانکه دانستن ساعات به انواع است

اول معرفت ساعت بقدم حاصل می شود
وچون افتاب طلوع می شود اول ساعت
هشتاد قدم دوم ساعت جهل قدم وسیوم
ساعت بیست قدم جهارم ساعت ده قدم
بنجم ساعت بنج قدم ششم ساعت جهار قدم
هفتم ساعت ده قدم هشتم ساعت بنج قدم
نهم ساعت ده قدم دهم ساعت بیست قدم
یازدهم ساعت جهل قدم دوازدهم ساعت
هشتاد قدم **باب هفتم دربیان خانهای ستاره**
وآن هفت اند بدانک هر کوکبی از سیاران
دو بروج دارند مکر آفتاب وماه تا ب
که ایشانرا شریف خوانند یکان بیوند کافی برد
دارند بس بدانک حمل وعقرب خانهای مریخ

٨

ثور ومیزان خانهای زهره است جوزا
وسنبل خانهای عطارد است سرطان
خانهٔ ماهتاب است اسد خانهٔ افتاب است
قوس وحوت خانهای مشتری است جدی
ودلو خانهای زحل است صورت ستارگان
وخانهای ایشان اینست

ماه ٢		افتاب ٣
سرطان هندوی گرگ		اسد پلنگ ٣
جوزا ٤ متهن ٢	عطارد ٤	سنبل کنیا ٤
ثور برکهه ٤	زهره ٤	میزان تل ٤
حمل ٦ میکه	مریخ ٦	عقرب برجگ ٦
حوت ٧ مین	مشتری ٧	قوس دهن ٧
دلو کنبه	زحل	جدی مکر
٨	٨	٨

چون عطارد در سنبله آید شرف عطارد باشد
چون مریخ در جدي آید شرف مریخ باشد
چون مشتري در سرطان آید شرف مشتري باشد
چون زهره در حوت آید شرف زهره باشد
چون زحل در میزان آید شرف زحل باشد
چون ذنب و راس هردو ستاره در جوزا آید شرف ذنب
و راس باشد در هندوی نام ستاره راه
وکیت برآورده گرده است که در سر افتاب
وغزه بکند **باب هشتم در بیان اتحاد کردن**
میان دو کس چون خواهد که یکی را محب خود
کنی نام طالب و مطلوب جداگانه بنویسد
و اسم مطلوب مقدم کند براي دوستي
و اسم طالب مقدم کند براي دشمنایکي مثاله

علي و محمد چون خواهد که میان ایشان دوستي
شود اول حروف مطلوب را بنویسد و حروف
طالب را آخر جداگانه برین طریق

۷۰ ع ل ي م ح م د ۴ ۴۰ د ع ل ي م ح م
۴۰ ۴۰ م د ع ل ي م ح ۱ ۴۰ ۸ ح م د ع ل ي
۲ ۴۰ ۴۰ م ح م د ع ل ي ۱۰

بعده عدد اوایل سطرها و حروف اواخر سطرها
راجع کند و موافق آن اعداد اسما و الله بکیرد پس
هردو یعني عدد حروف و عدد اسما الله تعالي راجمع
کرده در مربع چهار در چهار تکسیر کنند مقصود حاصل شود
بفضل الله تعالي **باب نهم** مقصود در تکسیر
عجیب لغطي اگر خواهد که مقصور شود چهار حروف را از
سطر اول از مربع که در ذیل خواهد آمد جمع کند اسم الله مستخرج
شود و چون ها اسم الله را باره حروف دیگر که در سطر اول
ضم کند هادي شود دیگر و اگر ها را در وسطي بانه حروف دیگر

ضم کند اسم هردو ترح شود واگر حروف وترا در
راستای سطر ضم کند رحمن شود واگر عدد را اما حروف
فرد ضم کند رحیم شود وباقی را همبرین قیاس کن ومثال
صورت مربع مذکورا اینست

ا	ل	ا	ه	ا	و	ي
ك			و			ج
ب			ث			ا
ر	ب	ا	ر	ح	م	ن
و			ح			ا
ن			ي			ف
ك	ي	ه	م	ي	ط	ع

واگر تکسیر را در ساعت سعد بنویسد وباخود دارد در
نظر خلایق عزیز ومحتشم باشد واز قضاء بد ومکر مکاران
وحسد حاسدان واز آفت آخر زمان واز شر دیو
وپری واز بلیات ایمن گردد وهیچ مکروهی بدو
نرسد بفضل حق سبحانه وتعالی باب در ترتیب تکسیر

باب

١٠

باب دهم در ترتیب تکسیر بدانکه اگر
حروف نام یکی بسیار باشد وحروف نام یکی
اندک باشد وتو خواهی که موافق کنی هردو اسم
بس از اسمی که در ان حروف بسیار باشند
الف ولام تعریف را ویا حرف علت را
دور کند حروف علت سه اند یا والف وواو
مقداری که موافق آید آن مقدار باید داشت
واز اسماء الله تعالی حروف معروف دور
می باید کرد مگر از لفظ الله واسماء الله تعالی
که فرد باشد بحروف معنی مثل فرد ووتر ویا
فرد باشد بعدد ان اسم جدائی افکند وبرشبانه
کردن دشمنان است وهر اسمی که جفت
است حروف ان اسم برای محبت ومودت
راست چون حی قیوم

باب یازدهم در بیان شکل ثمرانی واین شکل را

اسم ضابطات بط دج حا و ز ه
۲ ۹ ۴ ۳ ۸ ۱ ۶ ۷ ۵
پس بدانکه این شکل را هشت نوع اسامه
قسمت کرده اند بنسبت اربع عناصر پس دو
طریقی که با آتش تعلق دارد اینست

۹

۴		۲
۳	۵	۷
۸	۱	۶

۹

۲	۹	۴
۷	۵	۳
۶	۱	۸

این دو شکل بباد نسبت دارد

۸	۱	۶
۳	۵	۷
۴		۲

۹

۶	۱	۸
۷	۵	۳
۲		۴

۹

این دو شکل بآب نسبت دارد

۱۱

۶	۷	۲
۱	۵	۹
۸	۳	۴

۸	۳	۴
۱	۵	۹
۶	۷	۲

این دو شکل بخاک نسبت دارد

۲	۷	۶
۹	۵	۱
۴	۳	۸

۴	۳	۸
۹	۵	۱
۲	۷	۶

۱۲ باب دوازدهم در بیان آنکه این ثلاثی
شکل جمله اصل اهم اشکال ام میگویند اینست
بدانکه شکل ثلاثی پانزده عدد است در یک
پهلو و عدد اسم حوا نیز پانزده است

واکر جمع اعداد هر سه پهلو جمع کنند جهل پنج
شود و عدد اسم ادم نیز جهل پنج است
و عدد ستاره زحل نیز جهل پنج است پس این
شکل هرا ینه ام اشکال باشد والله اعلم

باب سیزدهم در بیان انکه خواص شکل

ثلاثی بدانکه جون زنی را درد زه کرفت باشد
وزادن بروی دشوار شود این شکل
ثلاثی را بر سفال آب نا رسیده نویسد و
در ران عورت به بندد فی الحال دفع حمل
کند بفرمان الله تعالی واکر محبوس باشد این
نقش ثلاثی را بر تخته ویا بر زمین ویا بر
کاغذ ویا بر درت خودی نویسد ومحو کنند
هم در ان روز خلاص یابد تا سه روز در بند

نباشد واکر از ملوک ویا از سلاطین تبر
بر تخته نقره بنویسد و در کلوی او بند واز ترس
ایمن باشد وان ملوک مهربان شود بفضل الله تعالی

باب جهاردهم در بیان شکل رباعی

بدانکه شکل رباعی یعنی جهار در جهار اندک از
سی جار نباید ضابط این شکل اینست اجوج ز ۱ ۶ ۳ ۷ حف
بد ه ۲ ۴ ۴ پس بدانکه جون خواهد که شکل رباعی را او
کند اول خانه وآخر از سطر اول عدد ۱ ۸ اح
بنویسد و در دو خانه میانکی از سطر دوم عدد ۶ ۳ دج
باز در خانه اول وآخر از سطر ثالث عدد ۷ ۲ زب
نویسد باز در دو خانه میانکی از سطر رابع
عدد ۴ ۵ ده بنویس هشت خانه پر شود بعد
آن هر عددی که خواهد تکسیر کند نیمی آن عدد در ویش

پس هر عددی که ثبت شده است کم کرده بنویسد
شکل مربع تمام شود

باب پانزدهم در خواص شکل رباعی

این شکل خواص بسیار دارد و فاما درین رساله
چند خاصیت چند نوشته شد تا کتابت دراز
نگردد هر که این نقش را نگاه دارد از مرگ مفاجات
ایمن گردد و بنظر خلق عزیز باشد و اگر بزعفران
و مشک و گلاب این شکل را بنویسد با آب
حوض حل کند در ساعت مشتری یا شمس پس
بر دیوانه خوردن دهد هوشیار گردد بفضل الله
تعالی و هر موضعی که درد می کند در آن بند ده
شود هر که با خود دارد و یا بر گردن اسب بندد
در جنگ نصرت او را باشد اگر اسمی از
اسماء الله تعالی و یا آیتی از کلام الله تکبیر کند

بر موافقت عدد نام شخصی و بعد آن قدر
اسم عدد الحاجت خواند هر حاجتی که دارد روا
گردد بفضل الله تعالی

باب شانزدهم در بیان آنکه این علم دشوار است

اهل کمال است و هر ناقصی که
بدین علم شغل نماید جز ندامت هیچ حاصل نشود
درین علم سند و رخصت از استاد کامل ظفر است
بی رخصت نفع نکند و این علم هم اثر زهر دارد
و هم اثر پای زهر دارد پس مشغولی این طریق
است اگر شرطی از شرایط مذکور نوشته شود
عامل این علم را خوف هلاکت است پس کاتب
این رساله نظام از والد خود برهان الدین
که او درین علم شغلی داشت رخصت گرفت
با این بهم کاتب قصد کلی شغل این علم نکرد چراکه

طاقت این علم ندارد فاما بهرهٔ ازین جنبدست
وپیش نامحرم نکشیده است **باب ۱۷م**
دربیان تکسیر ده نام باری تعالی

الله اله الرب الخالق البارئ
٩٦ ٣٦ ٢٠٢ ٧٣١ ٢١٣
المصور المبدی المعید المحیی الممیت
٣٣٦ ٥٦ ١٢۴ ٦٨ ٩٠ ۴

بدانکه عدد این نام اگر جمع کنند ودر مربع چهارئی
درچهار تکسیر کنند آنچ مراد وی باشد حق تعالی در ذات محرم
وی برساند واین مربع درغرهٔ ماه باید دید وجمله عدد
این ده اسم اینست نصف ان با تکسیر ١١٩١ ٢٣٢٢
صورت این مربع اینست ه

١	١١٤٤	١١٤٩	٨	ی	٦	٦
١١٤١	٦	٣	١١٤٣	ی		
٧	١١٤٨	١١٤٦	٢	~~١١٤٤~~	٤ ٤	١١٤٠
١١٤٤	عم	٤	١١٤٠			

بار

١۴

باب ۱۸م دربیان تکسیر ده نام باری تعالی است

الاحد الواحد الصمد الفعال
١٣ ١٩ ~~١٣٤~~ ١٣۴ ١٨١
البصیر السمیع القادر المقتدر القوی القایم
٣٠٢ ١٨٠ ٣٠٤ ٧٤٤ ١١٦ ١٤١
جمله این عدد ده نام اگر مربع سازد وباخود نگاه
دارد وبجای پاک ببیند ودرغرهٔ ماه صفر باید دید سپند
جمله عدد ۴٢١٥ نصف ٢ ١٠٧ صورت این مربع اینست

١٠.	٨	١٠٦٣	٨
١٠١٤	٦	٣	١٠٦٦
٧	١٠٦٣	١٠٦٩	٣
١٠٦٧	۵	٤	١٠٦۴

باب ۱۹م دربیان تکسیر ده نام باری تعالی

الحی القیوم الرحمن الرحیم الملک
١٨ ١٤٦ ٢٩٨ ٢٤٨ ٩٠
القدیر العلی العظیم الکبیر المتعالی
٣١٤ ١١٠ ١٠٢٠ ٢٣٢ ٤٤١

جمله عدد این اسماء الله تعالی مربع تکسیر کند و با خود بدارد مقبول و لطف گردد و این نقش در غره ماه ربیع الاول ببیند جمله عدد مع کسر ٧٢٠٤ نصف ١٤٢٣ صورت مربع اینست

٨	١٤١٦	١٤٢٢	١
١٤٢٠	٣	٦	١٤١٨
٢	١٤٢٣	١٤١٤	٧
١٤١٧	٤	٥	١٤٢١

باب سیم در بیان تکسیر ده نام باری تعالی

المهیمن المقیت العزیز الجبار
١٦٤ ٤٤٠ ٩٤ ٢٠٦
المتکبر المحیط الحفیظ الفاطر المجید
٦٦٢ ٦٧ ٩٩٨ ٩٠ ٣ ٩٦

١٧

ذو الجلال ٦٤ جمله عدد این اسماء الله تعالی اگر مربع سازد و بر خود بدارد از خوف دشمنان ایمن باشد و از جمیع آفات در امان حق تعالی باشد جمله عدد ٣١٣٨ نصف ١٤٦٤ صورت مربع اینست

٨	١٤٤٧	١٤٦٢	١
١٤٦٠	٣	٦	١٤٤٩
٢	١٤٦٣	١٤٤٦	٧
١٤٤٨	٤	٥	١٤٦١

باب بیست یکم در بیان تکسیر ده نام باری تعالی

العلیم الحکیم البدیع النور القابض
١٤٠ ٧٨ ٧٠٦ ٢٤٦ ٥٣ ٩
الباسط الاول الاخر الظاهر الباطن
٧٢ ٣٧ ٨٠١ ١١٠٦ ٦٢

هر که این اسماء اعظم تکسیر کند در مربع چهار در چهار در ساعت سعد هر دشواری که پیش آید حق سبحانه و تعالی

آسان کند و اگر مداومت این نقش را بیند در خواب

و در بیداری عجایبات بیند جمله عدد نصف مع کسر یکی

۳۴۴۱۰ ۱۷۷۴

۱	۱۷۷۴	۱۷۶۸	۸
۱۷۷۰	۶	۳	۱۷۷۲
۷	۱۷۹۷	۱۷۷۴	۲
۱۷۷۳	۵	۴	۱۷۶۹

باب بیست دوم در بیان تکسیر ده نام باری تعالی

الحلیم الرؤف الغافر الغفور العفو

۸۸ ۲۸۷ ۱۳۸۱ ۱۳۸۶ ۱۴۱

المجیب الکریم ذو الطول الوهاب المنان

۴۴ ۲۷۰ ۷۰۷۶ ۱۴ ۱۰ ۱۴

هر که این اسما الله تعالی تکسیر کند در ساعت سعد و با خود

بدارد از جمیع خوفها ایمن باشد و توسیع رزق باشد

و خشمهای مردم فرو نشاند جمله عدد ۳۴۴۰۵

نصف صورت مربع اینست ۰۰۰

۲۱۷۷

۱۶

۱	۲۱۷۴	۲۱۷۰	۸
۲۱۷۲	۶	۳	۲۱۷۳
۷	۲۱۶۹	۲۱۷۹	۲
۲۱۷۵	۵	۴	۲۱۷

باب بیست سیوم در بیان تکسیر ده نام باری تعالی

الکافی المغنی الفتاح الرزاق الودود

۱۱۱ ۱۰۶۰ ۴۸۹ ۸ ۳۰۸ ۲۰

اللطیف الواسع الشهید نعم المولی و نعم النصیر

۱۲۹ ۱۳۷ ۳۱۹ ۲۶۷ ۱۰ ۴

هر که این اسماء الله تعالی را تکسیر کند در مربع چهار در چهار

و با خود بدارد هر تمنائی که دارد از حق تعالی بیابد و از خطرها

ایمن باشد و این مربع برای محبت و فراخی رزق و خلاص

از همه و دو کارهای مشکل در ساعت سعد بنویسد و بدارد

آسان شود بکرم الله جمله عدد ٣٣٤٠ نصف ١٦٧٤ صورت مربع اینست

٨	١٦٦٨	١٦٧٣	١
١٦٧١	٣	٦	١٦٧٠
٢	١٦٦٨	١٦٦٧	٧
١٦٦٩	٤	٥	١٦٧٢

باب بیست چهارم در بیان تکسیر ده نام باری تعالی

الشدید ذو القوة المتین القاهر
٣١٨ ١٢٥٢ ٤٠٠ ٣٠٦
المقتدر السریع الرقیب المهیمن
٧٥٥ ٣٥٠ ٣١٢ ١٥٤
الوارث الباعث هر که این اسماء الله تعالی را
٧٠٧ ٤٧٣٠
تکسیر کند در ساعت نحس در مربع چهار در چهار
بنام دشمنی ان دشمن بقهر حق تعالی هلاک
گردد و از جهت دفع ظالمی در آخر ماه

محاق

محاق یعنی چون ماه محاق شود و آن
بیست هشتم و بیست نهم است پس
در بیست هشتم ماه ساعت زحل یا مریخ
در خانهٔ تاریک سر برهنه کرده بر خاک این اسماء
الله تعالی را بخواند بعد ایشان آن ظالم
هلاک شود بقهر حق تعالی جمله عدد ٤١٨٨
نصف عدد ٢٤٩٤ صورت مربع اینست

٨	٢٤٨٧	٢٤٩٢	١
٢٤٩٠	٣	٦	٢٤٨٩
٢	٢٤٩٣	٢٤٨٦	٧
٢٤٨٨	٤	٥	٢٤٩١

باب بیست پنجم در بیان تکسیر ده نام باری تعالی

الثواب الشاكر الوالي الحبيب
۴٠٩ ٤٢١ ۴٦ ٨٠

الوكيل القريب الصادق البر الباقي
٦٦ ٣١٢ ١٩٤ ٢٠٢ ١١٣

الجلال
٨٣١

هر که این ده نام را در تکسیر کند و ساعت
سعد هر نیتی کند آخر شود بفضل الله تعالی
و هر حاجتی که این اسماء الله تعالی وکسر کند
بعدد ایشان آن حاجت روا شود بفضل
الله تعالی جمله عدد نصف مع کسر یکی
٢٦٧٤ ٢٣٨

٨	١٣٣٠	١٣٣٦	١
١٣٣۴	٣	٦	١٣٣٢
٢	١٣٣٧	١٣٢٩	٧
١٣٣١	٤	۴	١٣٣٤

بار

١٨

باب بیست ششم در بیان تکسیر ده نام باری تعالی

الهادي الخبير المبين علام الغيوب
٢٠ ٨١٢ ١٠٢ ١١٩٠

ذو الجلال والاكرام العز المذل
١٠٩٢ ١١٧ ٧٧٠

القدوس السلام المومن
١٧٠ ١٣١ ١٣٦

هر که این اسماء الله تعالی در ساعت سعد تکسیر کند جمیع
مرادات حاصل گردد و اگر خواهد کشف کارهایی که
پیش خواهد آمد عاقبت آن کار چه خواهد انجامید معاشه
کند این اسماء الله تعالی بعدد مذکور تلاوت و بعد
اتمام این کلمات گوید اَهْدِنِي يَا هَادِي
وَخَبِّرْنِي يَا خَبِيرْ وَبَيِّنْ لِي يا مبين
و آنچه مطلوب دارد یاد کند در نیم شب خیر
و شر آن حق تعالی او را در خواب نماید جمله
عدد نصف
۴٤۴٠ ٢٢٧٠

١	٢٢٦٨	٢٢٦٣	٨
٢٢٦٤	٦	٣	٢٢٦٦
٧	٢٢٦٢	٢٢٦١	٢
٢٢٦٧	۴	۵	٢٢٦۴

باب بیست هفتم در بیان گفتار شناختن رویة

ماه یعنی کدام ماه بیست نهم دید شود و کدام ماه سی
روز تمام دید شود قد وزع الفراغ من تالیف هذا
الکلام في السنة المفهومة بخلاق المیم والامالة
بعدد اسم نظام پس بدانکه اگر غره ماه در روز یکشنبه
و یا دوشنبه و یا سه شنبه باشد آن ماه بیست نه
روز شود و اگر غره ماه در روز چهارشنبه و یا
پنجشنبه و یا جمعه و یا اول هفته شود ان ماه

سی روز تمام شود والله تعالی اعلم بالحقیقة تمت

باب پنجم اوقات بحدره و جگر جوکنی

بدانند اوقات نحوست بحدره و جگر جوکنی
و در سال هیچ کار نیکو نباید کرد اگر بکنند بر نیاید
و اواره و ابتر شود پس احتراز واجب اند

فصل اول در معرفت بحدره

بدانکه در هر ماهی هشت تیتهه بحدره باشند و بحدره
سی طاس مانند پنج قسمت کرده شده است دوستی ماه
نسبت بکدوم دارد چو تهه انجم اکیادس
پونم بدانکه در چو تهه و اکیادس سی طاس آخرین
است و دوادس و پونم سی طاس اولین است
کمین ماه نسبت بماه راست تیج ساتم دسمی چودس
بدانکه در تیج و دسمی سی طاس اخرین است

و در سائم و جودش سی طاس اوین است
و بد انکه در تمام بهدره هیچ کاری نیک نباید کرد دیگر
کارها بد کند و در هر تنتهه بهدره بعد چند طاس دنا
بهدره می گویند و ان طاس نحس است و گران
تر است در ابتهم و دسم بعد پنج طاس دنا
او است و در سائم و اکیادس بعد سیزدهم طاس
و تیبج و بوئم بعد بیست یک طاس و در جوتهه
و جودش بعد بیست طاس یک طاس دنا اوست
صورت بهدره بطاساه اینست سر
کلوی سینه کمر زانو ساق
پای اما در سه طاس سر هیچ کاری نباید
کرد که بر نیاید و آواره شود و در یک طاس
گلوی چیزی اندوه پیدا شود و در سینه زیان

مالی

مال شود و در کمر عقل برود و در زانو خشم
و غصه پیش آید و در ساق ممتزج بود یعنی
کار میانه و در پای همه کارها برآید و مطلب
حاصل گردد و سمت بهدره در تنتهاه که دران سمت
سفر و هیچ کاری نباید کرد و آن هشت جهات است

مشرق بوئم	آگنی آکیادس	جنوب تیبج	نیوت جودس
مغرب جوتهه	بایب سائم	شمال دسم	ایسان ابتهم

دیگر هرچه از تنتهه طاق است سعد بود مگر نوهم
و اماوس و هرچه جفت است هم سعد است مگر
جوتهه و دسم نحس است **فصل دوم جدول معرفت**
جکر جوگنی علی قول حکما والهند بدانکه جوگنی جکر
از استخراج اهل هند است و حکما هند را در ین
باب اعتقادی تمام است و اغاز وی از اجتماع

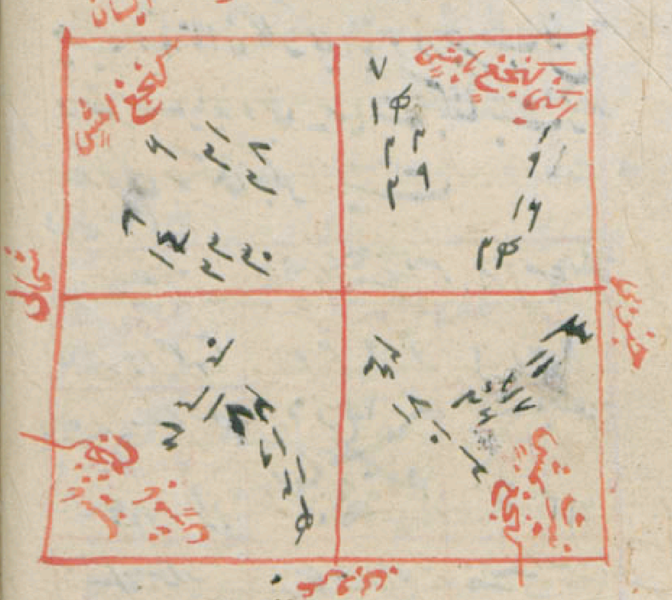
ماه و آفتاب است و بهر موضع یکشبا روز باشد
و ابتدا از مشرق کند و مختلف بهشت کنج عالم
می گردد بس چنان باید که در هر نمازی او را بس
بشت دارند یا بر دست جب خاصه اندر سفر
و حرکت و قصد و حجامت و حرب و قبل اگر عیاذ
بالله منها مقابل باشد از کار به پیچد و تمام نگردد
و بدان مهم که برود بر نیاید و معرفت جهات او سی
صوره وی درین جدول ثبت افتاد و حکما هند جوگنی
از برای سلطان سکندر استخراج کرده بودند و
باتفاق یکدگر پیش سلطان برده بودند چون
سلطان دید وقت او دریافت بسندید
افتاد و در کاری و مهمی که پیش می آمدی برین
عمل میکردی و در حرب و قبل بس بشت و طرفی
دست جب میداد و همیشه مظفر و منصور
بودی و در هر جنگی فتح می یافت اما می باید

که هر مهمی جگر و جوگنی را بس و بشت و یا بر دست
جب و هد تا ان کار بر آید و در حرب فتح
و نصرت یابد و جمله مهمات بکفایت رسد
جدول جوگنی جگر اینست
نسخه میش سوار

زحل سوار آگنی ۲۱۶۱	بغنچه ... سوار مشرق ۴۹۴۴	۲۸ مریخ سوار ایسان ۴۱۶
شمس سوار جنوب ۴۶ ۱۸۱	[illegible]	... سوار شمال ۳۰۸ ۱۴۲۳
سکی سوار نیرت ۲٤ ۱۰۲	کاو سوار بغرب ۲۷۹۱ ۴۱۲	خر سوار بایب ۱۳٤ ۲۰

نوع دیگر جوگنی که در چهار رکن می گردد اینست
سکونت رجال الغیب در همی جوانب است
مشرق در جائی که جگر جوگنی باشد همین جانب

برجال الغيب باشد مشرق



نوع دیگر دانستن دساسول بیت

شرق در شنبه دوشنبه جمع یکشنبه غروب

سه شنبه چهارشنبه در شمال است پنجشنبه در جنوب

جو آگی سو پورب دکهن جهان سینجر تهان کال تفویجی

شنبه

چهارشنبه	سه شنبه	دوشنبه	یکشنبه	شنبه
بابیب	مغرب	شیرت	جنوب	شرق

پنجشنبه جمعه ب ط ج ح اوره

شمال اسمان

اسب فرزی اسب رخ باز اسب فرزی اسب بکبر

بعد اح زب وج ده حرفی زهر فیلی یکییر

خاکی	آبی	بادی	آتشی
د ح ل ع ر خ غ	ج ز ک س ق ث ظ	ب و ی ن ص ت ض	ا ه ط م ف ش ذ

دانستن رجال الغیب که در هر تاریخ کدام جانب می باشد

٨		.	١
	٣	٧	
٣			٦
	٣	٢	

زیوکب کط بشرقستان

۲۹۳۰۲۱۴ ۷ وکاکح جانب ایسان

۲ ۸ ۲ ۱۶

ح یه کج شمال اندر

۳۰۲۳۱۴۸

هیج کر رلن بابیدان

۳۰۱۳۴

دیب یط کزسوی مغرب

۲ ۷۱۱۱۲۴

بعای یزله تونیوت خوان

۲۴۱۷۱۰۲

ج یایج کومغزبی دان

۲۶۱۸۱۱۳ اطیوکه کنی شان

۲ ۴ ۱۶۶۱

جو خواهد که بسفر رود رجال الغیب را بپشت

خود بدهد و یا جانب چپ باشد انکه سفر کند وقت

سفر کردن هر جایی که ایشان باشند ان جانب

بادب وتواضع باستد وده کرة درود بر سید

عالم بفرستد و بگوید که السلام علیکم یا

رجال الغیب السلام علیکم یا ارواح المقدسة

اعینوني بقوة وانظروني بنظرة

یا رقبا یا نقبا یا نجبا یا ابدال یا اوتاد یا غوث

اعینوني بحرمت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

انگاه حاجات خود پیش ایشان عرض کرد

و تکیه حق بر ایشان کرد روان شود تا مظفر

و منصور گردد و با مقصود بخانه خود باز اید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة

للمتقین والصلوة علی رسوله محمد

واله اجمعین اینا رساله ایست که مستجمع است
بفوایده علوم نوادر از کتابها معتبر نقل
آورده درین جا درج کرده است نظام بن
برهان الدین کهوکهر ساماني بمحض رضا الله
و نفع خلق الله و نام نهاده شده است بمجمع الفواید
مشتمل به بیست هفت باب

باب اول در بیان ادلهٔ که دلالة

بر اجاحت علم نجوم وغیره اند قوله تعالی والقمر قدرناه
منازل لتعلموا عدد السنین والحساب وقوله
تعالی والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون
القدیم و روایات فقهها که در باب اوقات
الصلوة واقع شده است و احتیاج کن مقضي
بالحال است و ایضا در باب عنین که سال
شمسی است یا قمری دلالة میکند که علم نجوم

مباح است و در تفسیر بحر المواج در سپاره ولو
اننا آورده است که دانستن اقوال الکاذبین
و اباطیل هر در اشاید تا دانست رد کنند
مذهب ایشان را و در مفید ابوشکور سالمي
در باب ایمان بملائکه آورده است ان تعلیم
بعض السحر حلال نیست علم نجوم از سحر و کذب
و باطل و بد نیست و ایضا منه من راي المفعل من الله تعالی
و عرف هذه الاشیاء رسیا فانه یقول ان نجم کذا الکل
ابلع برج کذا و دقیقة کذا فانه یکون بامر الله
تعالی کذا الا بصیر کافرا و ایضا معرفة قبله و وقت
نماز موقوف بمعرفت علم نجوم است و معانی
اکثر آیات قران مثل و بشر اني کهف هم ثلث
مایة سنین و ازدادو تسعا موقوف بعلم نجوم است
و ایضا مفي الله آیات مختلف در شان مشرق
و مغرب نجوم قوله تعالی رب المشرق و المغرب

وقوله تعالی رب المشرقین ورب المغربین وقوله
رب المشارق والمغارب مرقوم بعلم نجوم است
وقوله تعالی والشمس تجری لمستقر لها ذلک
تقدیر العزیز العلیم پس جریان آفتاب یعنی
علم نجوم معلوم شود وایضا وبالنجم هم یهتدون وقوله
تعالی انا زینا السماء الدنیا بمصابیح پس معرفت حقیقة
مصابیح بغیر علم نجوم حاصل نشود وقوله تعالی والشمس
والقمر والنجوم مسخرات بامره وفی الکشاف عند
هذه الایه ویعلمون السنین والحساب بمسیر الشمس
والقمر ویهتدون بالنجوم وفی مفاتیح النجوم درحق
دانند این علم جنابیان فرموده است

شعر

دانا بنادان کی برابر شد بگوای درفشان
این نداند وان بداند فرق دارد واین ازان
گر همین باور نداری این که گفتم مر ترا
سورت هل یستوی پیش وی قران بخوان

یعلمون

یعلمون درشان این لا یعلمون درشان در
حجتی بزین ندارم یا اخی اندر جهان
پس کسی عاقل است وبچندین آیات وبچندین
دو آیات معلوم خواهد گردید کیف ما کان نفس
علم نیکی از جهل قطع نظر ازین که عالم بدین علم
باشد ویا نباشد وان علم مشروع باشد
یا نباشد علی الاطلاق کیف ما کان علم نیکی است

باب دوم دربیان مقدار

ستارگان وآفتاب وماهتاب درکدام
آسمان اند در سراج الهدایه آورده است
ماهتاب در آسمان اول عطارد در آسمان
دوم زهره در آسمان سیوم آفتاب در آسمان
چهارم مریخ در آسمان پنجم مشتری در آسمان
ششم زحل در آسمان هفتم روی ماهتاب
وآفتاب سوی آسمان ها راست وپشت

سوی زمین جنبج در تفسیر آورده است عن
ابن عباس و ابن عمر رضی الله عنهما ان الشمس
والقمر وجوهمما مما یلی السموات وظهور
هما مما یلی الارض در تفسیر بحق المواج
آورده است در بیان قوله تعالی ولقد زینا
السماء الدنیا بمصابیح ستارها که دیده می شوند
هزار بیست نه ستاره اند زحل
ومشتری ومریخ وشمس وزهره
وعطارد وقمر این هفت ستاره در هفت
فلک است هر یکی مخصوص بفلکی باقی هزار بیست
ودو ستاره در فلک البروج فلک هشتم که محیط
فلک زحل است ثابت اند و این کواکب را ثوابت
گویند تعداد ثوابت مذکوره بتفصیل است کوکب
پانزده کواکب صد و هشت و چند زمین جهان پنج کوا

تا اینجا کوشیده ام

نود و چند

هو الفتاح العلیم

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الذی خلق الخلق علی غیر مثال بعزته وابدع الاشیاء بقدرته وخلق اللیل
والنهار والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره وخلق السموات والارض والجبال
والبحار بعظمته وانما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون الذی عجزت الملائکة
عن علم شیء من امره الا ما علمه ایاه فتبارک الله احسن الخالقین والصلوة والسلام علی رسوله
محمد المصطفی وآله الطیبین الطاهرین مصنف این کتاب علی ابن محمد بن یوسف البکری
میگوید که از آنچه بدیدم و بخواندم در علم نجوم از حکمای استادان و کتابهای ایشان
چنانم عزم افتاد که این کتاب تصنیف کردم زیرا که بسیار روزگار باید و دل فارغ
و مدت دراز تا کتابی از کتابهای استادان بتمامی خوانده شود و بیک کتاب مقصود
مردم تمام حاصل نمیشود پس جهت تامل و رنج و تعب بر گرفتم و این کتاب جمع کردم جهد
از اقاویل حکما و متقدمین و آنچه مرا از دوستان و استادان و متقدمان مرا تجربه
افتاد تا برادران و استادان و رفیقان مرا که از اهل این صناعت باشند
غنیمه باشد یا ذخیره گردد و هر وقتی که در او نگرند فایده و منافع و بهره کامل بیابند آنگاه
و نام من زنده ماند همچنانکه من حق دوستان و برادران بجا آوردم چنانکه
که حق دوستی و انسانیت و پاکزادگی بجای آرند و نام مرا از جهان گم نکنند و مرا
بدعای خیر یاد آرند تا حق مرا نیز گذارده باشند چنانکه من گذاردم و حق ایشان را از
جدا کردم و این کتاب گزیده را برهان الکفایة نام کردم از جهت آنکه
برهان علم نجوم اندروی پیداست از بیرون آوردن ضمایر و پدید آوردن
غیبی و دانستن چیزهای طرفه چنانکه کفایت باشد و بکتاب دیگر بازگشتن

بازگشتن حاجت نیاید و هر مسئله را که از این کتاب ضبط کرده شود بسیار مسئلهها
دیگر از او شاخ زند و معلوم گردد و هرچند علم و احکام نجوم را حد و نهایت نیست
لیکن این اصل که من نهادم بسیار سخن را کفایت باشد انشاء الله تعالی
در شرایط احکام علم احکام را چند چیز بباید تا حکم درست آید اول
انتهاآت عالم و طالع سال عالم و طالع اجتماع یا استقبال که پیش از تحویل
یا پیش از مولود باشد و خاصه طالع آن شهر که اندر وی حکم میکنی یا برج طالع
بوده است اساس وی یا مردمان آن شهر و آن جای بکدام کوکب و بکدام
برج دلالت میکنند و اندرین طالع وقت صاحب برج طالع شهر بکدام کوکب
نظر میکند و در کدام جایگاه است و چه دلالت میکند بباید دانستن و معرفت
و اختفاء سیر کواکب بتحقیق بدرجات و دقایق و بطول و عرض و بصعود و هبوط
و ناقص و زاید و سریع السیر و بطیء السیر و تشریق و تغریب و ظهور و اختفا
و مواضع و دلایل و سهام و قبول و غیر قبول و حالات کواکب و طبایع
بروج و مزاج ایشان بفلک اوج و بفلک تدویر همه نیک بباید دانستن
بتحقیق تا حکم درست آید و نیز خاصه بقرائت تمام در سایل نیک تامل کنی
تا بکدام کوکب و بکدام برج دلیل میکند از روی دلیل کبری که بسیار باشد
سؤال که قرائت سایل بتر از آن آید که طالع زمانه و صاحب وا و اما وقت
طالع گرفتن نزد اهل این صناعت مختلف است و الیس مصری گوید
وقت نگرستن در مسئله آنگاه باشد که سایل نزد منجم برسد اگر
سؤال قیاس کرد یا نکرد و هرمس حکیم میگوید آن وقتست که سایل سؤال
و قیاس متفق باشند یعنی سایل باتفاق قیاس نزد منجم برسد
اهل بابل گویند که وقت سؤال باندازه دقیقه باشد که از آن چرخ برسد

واهل هند و فارس گویند که اختلاف مسئله را اندازه اختلاف سؤال
سایل باشد و هر وقتی که باشد سایل سؤال بکند الا تا تأثیر فلک و ما نیز
چنین یافتیم ولیکن قول پارس صواب‌تر است والله اعلم
در معرفت بقای مسئله که چندگاه باشد و این نیز مختلف است بطلمیوس گوید
تا آنگاه که آفتاب یکدور بگردد چون مسئله روزی بود و اگر شب بود مدت
یکدور قمر اندر فلک و والیس مصری گوید بقا تا آنگاه بود که یکدور بگردد
کوکبی که دلیل مسئله است یا رب طالع و هندوان و اهل فارس گفتند
که بقای مسئله تا آنگاه بود که ضمیر دیگر آرد یعنی مسئله دیگر گردد و متقدمان
گویند تا آنگاه بود که دلیل مسئله بر جهاد کواکب تمام بگذرد و اتصال و انصراف
همه تمام کند و لیکن ما بران اعتماد کردیم و بدان کار میکنیم اینست در بقای
مسئله تا آنگاه بود که حاجت سایل زایل گردد بتمام شدن یا نومیدی
مثلاً مسئله از تزویج بود یا برآمدن آنکار یا ویران شدن و یا اگر از کاری
بود مقیم وقت انفساخ وی بود مدت مسئله والله اعلم
افتادن خطا در حکم از چهار جهت باشد اول از آنکه قیاس گرفتن
ساعت مسئله بود که آن اگر نه بود یا خطا چون اصطرلاب در ربع داشتن
وی دوم از پرسنده بود که نیت راست و درست نتواند کرد و آنچه
اندر دل وی باشد بزبان عبارت نتواند کرد یا سؤالش از راه
طعن و امتحان بود سیم آنکه سؤال وقت نیمروز بود یعنی
وقت زوال و نداند که آفتاب زوال گشت یا نه که هرچند اندک
دقیقه بود از ارتفاع و ظل اندرین وقت بسیار خطا افتد اندر ساعت
و طالع از طلب حق و پرده‌ها چهارم آنکه قوت سعدان و نحسان

سعدان و نحسان برابر باشد بشهادت و دلالت چنانکه فرق نتواند
کردن و قیاس درست نتواند کرد و مسئول و منجم نتواند شناخت لاجرم
خطا افتد و هر مسئله که ازین چهار علت بیرون باشد صواب آید
خداوند مسئله در جستن کارها باید که ضمیر کند مدت بیست
هشت روز و شب که یکدور قمر است تا قمر یکدور بر گذشته باشد و از همه
فلک و کواکب نور برگرفته باشد و نیت سایل رسیده و آنچه کمتر از این باشد
هفت شبان روز است تا تمام باد شاهی هفت کواکب اندر ایام بری(؟)
شده باشد و آنچه کمتر است سه شبان روز است که قمر اندر آن برج کماکان(؟)
اتصال و انصراف افتاده باشد بکواکب یا بسهام بکلی و آنچه ازین کمتر است
یک شبان روز است تا تمامی یکدور فلک بیست و چهار ساعت که طلوع و غروب
دوازده برج باشد که تأثیر فلکی اندر ضمیر سایل درست باشد و هرچه کمتر از این
باشد و اجتناب(؟) کم‌تر یقین اندر ضمیر سایل که خطا افتد و حکم آنچه باید
مگر کاری باشد افتاده سخت مانند با غمی بزرگ یا طمعی بزرگ که همه حواس سایل
مشغول باشد آنگاه بیاید و سؤال کند آن آمدن و سؤال وی باشد الا
بتأثیر فلک چون اندر طالع وی بنگری و حکم کنی صواب آید و دیگر چند
کس از کسی که بیاید و سؤال کند بتعنت و یا بامتحان یا بعمد که هیچ
صواب نیاید و دیگر هیچ طالعی اندر طمان و همی بانگری الا آنچه او
اندیشه کرده بود و هرچه اندر دل وی و خاطر سایل نگذشته باشد و در دیگر جا
بنگری که درست نیاید مثلاً که ضمیر تزویج آورده باشد و تو حکم کنی باز گوید
از سفر حکم کن و در ضمیر وی بنوده باشد حکم سفر کنی خطا آید مگر که از ضمیر
کل احوال خود کرده باشد آنگاه هرچه حکم کنی صواب آید چه فلک

مقابله و مقارنه
اجتماع و استقبال

بود وی دلیل سایل است و هرکدام مغربی بود وی دلیل مسئول عنه و همچنین
شمالی دلیل سایل بود و جنوبی دلیل مسئول عنه بود شمس دلیل سایل است
و خداوند خانهٔ شمس دلیل مسئول عنه باشد ساعت اگر طاق آید دلیل
سایل است و اگر جفت آید دلیل مسئول عنه بعض ساعت دیگر که مر آن
جفت را طاق کند دیگر بنگر که ماه از پس بازگشتن ز آفتاب اندر حد
کدام کوکب است حد نخستین دلیل مسئول عنه است و حد دوم دلیل
سایل است این است تمامی دریافتن دلیل سایل و مسئول عنه فهم کن
نیک اما دلیل حاجت هر کوکبی که اندر خانهٔ حاجت بود یا صاحب حاجت
یا صاحب شرف یا صاحب مثلثه یا صاحب حد صاحب وجه خانهٔ
حاجت هرکدام را شهادت وی غالبتر باشد وی دلیل حاجت بود قمر
و سهم حاجت و صاحب ساعت سهم حاجت و کوکبی هم دلیل است
بر طبع حاجت چنانکه شمس بر سلطان و مشتری بر مال و زهره بر زن و مانند
آن این همه دلیل حاجت آید و اگر از این دلایل یکی را شهادت
بود بیشتر اعتماد بر آن کن و آن را دلیل ساز و دیگران را بحال
طالع و صاحب طالع دلیل آغاز کار است و قمر دلیل ابتدا
کار است و دلیل طالع هم ابتدای کار است و سهم السعادة دلیل ابتدای
کار است و خداوند ساعت چنانکه طالع ناظر بود دلیل انتهای کار است و دلیل
عاقبت خانهٔ چهارم از طالع و صاحبش دلیل عاقبت کارهاست و خداوند
خانهٔ قمر دلیل عاقبت کار است و آن کوکب که قمر از وی منصرف است دلیل
عاقبت است اگر ایشان یکی اتصال باشد و خانهٔ چهارم از درجهٔ قمر دلیل
بر عاقبت و صاحب سهم السعادة دلیل عاقبت

بر مقدار همت سایل آید آنچه اندر همت وی بود آن بیرون آید از ضمیر و دیگر بهترین ضمیر
آن باشد که سایل همت بر آنکه ضمیر کرده باشد بنهد و وهم و خاطر خود در آن
منجم که خواهد راست کند و گوید هر چیزی روی آن منجم بنهم سؤال کنم این ضمیر را
ضمیر معلق و ضمیر رهی گویند و این سخت درست آید چنانکه طالع به تحویل ستوده
راست کن و دلیل طالع بیرون آری و بفراست سایل نیک بنگری [illegible] کدام
ستاره بهره دارد و بکدام برج منسوب است آن ستاره را نیز بدلالت
با مسئول طالع یار کن تا حکم درست آید از دلایل بر سایل
طالع نیز و اوتاد راست کن اگر خداوند طالع در طالع بود یا ناظر طالع بود وی دلیل است
و اگر خداوند طالع ساقط بود و قمر طالع را ناظر وی دلیل است اگر در وی صاحب
شرف طالع بنگر اگر وی نیز نباشد حکم بر کوکبی برج کن و بر کوکبی که در طالع باشد
اگر این دلیلها که گفتیم ساقط باشد نگاه کن که قمر از که بازگشته است
و به که متصل آن کوکب که قمر از وی منصرف است دلیل سایل است و آنکه
قمر بوی متصل است دلیل مسئول عنه باشد و خداوند هفتم و آن کوکب
که در هفتم بود دلیل مسئول عنه بود و خداوند برج قمر دلیل مسئول عنه است
و اگر قمر در برج خویش بود صاحب شرف خانه دلیل مسئول عنه بود و اگر
قمر اندر شرف بود صاحب مثلثهٔ خانهٔ قمر دلیل مسئول عنه است و اگر وی نیز
دلیل نکند صاحب ساعت دلیل سایل کن و صاحب برج خداوند ساعت را
دلیل مسئول عنه کن و دیگر در برجی قران بود و طالع شهادت دارند
با نظر بودشان هرکدام کوکب را که قمر باشد دلیل سایل است
و آنکه هابط باشد وی دلیل مسئول عنه باشد و دیگر اندر مقابله و تربیع
و تثلیث و تسدیس هرکدام کوکب این کواکب که مشرقی بود دلیل

دلایل سه ضمیر

دلایل مسئول عنه

بدانکه حاجت مسئول عنه را تمام نشود مگر بدو شهادت
شهادت صاحب طالع و قمر با شهادت صاحب طالع و صاحب بیت
حاجت قوی ترین شهادتها قبولست پس قبول و غیر قبول بباید دانستن بر دلیل
سایل و مسئول عنه را و حاجت تا خود میان ایشان این دو دلیل را شهادت
چگونه است تا بدانی که حاجت تمام شود یا نه و اگر شود بچه مقدار زمان شود
امّا بدانکه قبول یک شهادت است و دو قبول دو شهادت است و این
حال بیشتر قمر را باشد زیرا که آفتاب مر قمر را قبول کند از همه برجها
و چنین در اسد باشد یا در حمل و با آفتاب متصل شود اینجا دو قبولست
قبول طبیعت و قبول خانه و اگر اندر حمل باشد و با آفتاب اتصال کند
و باز بمریخ متصل شود اینجا سه شهادت بود هر قبولی را یک شهادت
و اگر با این همه آفتاب اندر اسد بود هم شهادت دیگر بیفزاید بر آن
سه شهادت و اگر شمس اندر خانهٔ خویش نبود و مقبول بود چهار شهادت
باشد اکنون مفصل یاد کنیم شهادات قمر اتصال قمر بشمس یک شهادت
و اتصال قمر بشمس از حمل یا اسد دو شهادت بود و اتصال قمر بکوکبی
که اندر خانهٔ خویش باشد و اندر وتد نبود نیم شهادت بود اتصال قمر بکوکبی
سعد که اندر وتد بود و نه پذیرد قمر را نیم شهادت بود و چون قبول کند یک
و نیم شهادت بود و با این همه اگرچه قمر را قبول نکند و آن کوکب اندر خانهٔ
خویش بود یک شهادت بود و اگر آن سعد که اندر وتد بود اندر خانهٔ قمر بود
یا اندر شرف او یک شهادت بود و اگر آن سعد زایل باشد از وتد
نیم شهادت بود و اتصال قمر از وتد بصاحب حاجت نیم شهادت بود
و اتصال قمر بکوکبی در خانهٔ حاجت بود نیم شهادت بود بودن ماه اندر طالع

طالع و خانهٔ حاجت نیم شهادت است بودن صاحب خانهٔ قمر اندر وتد نیم
مسئولی ر
شهادت بود اتصال قمر بکوکب مقبول نیم شهادت است و بهتر آن بود که
سعد باشد و نیکو جایگاه شهادات صاحب طالع قبول صاحب طالع
یک شهادت است قبول صاحب حاجت نیم شهادت اتصال صاحب طالع
و صاحب حاجت بیکدیگر یک شهادت و اگر از یکدیگر مقبول باشند دو شهادت
و اگر اندر خانهای یکدیگر باشند سه شهادت بود نقل النور نیم شهادت بود
و بیشتر قمر راست جمع النور نیم شهادت بود و بیشتر زحل راست و اتصال
صاحب طالع بکوکبی سعد از وتد که نپذیرد نیم شهادت بود و اگر
آن سعد اندر خانهٔ خویش بود یک شهادت بود اتصال سعدی از وتد
بصاحب طالع بی قبول نیم شهادت است اگر قبول بود یک و نیم شهادت بود
اتصال صاحب طالع بکوکبی که اندر وتد بود اندر خانهٔ صاحب طالع یک شهادت
بود و اگر آن کوکب اندر وتد نبود نیم شهادت بود اتصال صاحب طالع
بسعدی اندر خانهٔ حاجت نیم شهادت بود و چون میان ایشان قبول بود
یک شهادت بود و اتصال سعدی از خانهٔ حاجت بصاحب طالع نیم شهادت بود
اتصال طالع بسعدی که وی اندر خانهٔ صاحب طالع بود یا در شرف وی
نیم شهادتست و اتصال صاحب حاجت بکوکب سعد اندر طالع یک شهادتست
و اگر صاحب طالع اندر خانهٔ حاجت بود نیم شهادتست اگر صاحب خانهٔ خداوند
بهر ر
طالع اندر وتد بود نیم شهادت بود و اگر اندر طالع باشند اگر صاحب حاجت
در تحت الشعاع بود دلیل کند بر قضای حاجت زیرا که این شهادتیست
بزرگ چون خداوند خانه اش را بسوی نظر نبود و قوی تر آنگاه بود که صاحب
طالع بخانهٔ خویش نظر کنند اینست مقادیر شهادات یک فهم کن و السلام

بعز مستولی بدانکه دلیل آن کوکب باشد که وی
مستولی بود اندر فلک بوقت مسئله یا در ابتدای کاری و دانستن وی را
وجه بسیارست اوّل از طالع بنکرند و از برج نیّرین و برج سهم السعادة و از خداوندان
و از خداوند ساعت و از جزو اجتماع و استقبال که از پیش از مسئله بوده است
و از صاحب فرد از عالم و از انتهاآت عالم و از مستولی طالع سال عالم و از
مستولی صاحب ارباع و فصل ازین دلائل که کفتیم هر کدام که بر طالع زمانی را ط
تولیت باشد بیشتر یا کمتر تنها یا با دلیل دیکر و وی را شهادات بود اندر طالع
وی دلیل باشد بکثر الصاحب برج و الصاحب شرف و الصاحب حد و الصاحب
مثلثه و الصاحب وجه و الصاحب ساعت هر کدام ازین دلیلها که کفتیم اکر در طالع
مر او را شهادت دارد وی دلیل باشد مثلا طالع سنبله آید عطارد اندر
طالع بود وی دلیل بود و اکر طالع عطارد آید شهادت غالبتر بود دلیل بود
بار تر ازیست امّا اندر برج طالع و برج نیّرین خداوند برج پنج بهره و دلالت
و خداوند شرف را چهار بهره و خداوند حد را سه بهره و خداوند مثلثه را دو بهره
و خداوند وجه را یک بهره و خداوند ساعت را یکبهره و امّا اندر برج
سهم السعادة و برج اجتماع یا امتلا خداوند برج را سه بهره و خداوند شرف را
دو بهره و خداوند حد را یکی و خداوند مثلثه و وجه را بشمارند و اکر خداوند
خانه را نیز هم اندر طالع حد بود یا خداوند ساعت بود شهادت غالبتر بود
وی دلیلست و همچنین هر چند شهادت غالبتر بود دلالت قوی‌تر باشد
و اکر خداوند طالع اندر وتد بود خاصه اندر وسط السماء و از حظها مر وی را
بجز خداوند طالع دیکر حظ نبود وی دلیلی باشد که دیکری شریک وی نیاید
مکر کوکبی باشد که وی دلالت شرف بود یا حد مثلثه و نیز اندر وتد بود

اندر وتد بود انکاه روا باشد که مشارکت خداوند طالع بود بدلالت
اکر خداوند طالع در نیمه اول بود اندر برج امّا اکر در نیمه آخر بود اکر صاحب
حد یا صاحب مثلثه یا صاحب وجه یا صاحب ساعت اندر وهم بود پس دلالت
باشد دلیل خداوند حظ بود امّا هر وقتی که از دلالت بیفتد خداوند طالع
یا خداوند شرف چون دلالت خداوند حد را بود و اندر وتد بود وی دلیل بود
و خداوند مثلثه نیز همچنین امّا خداوند وجه ضعیف‌ترست تا آنکاه که
هم صاحب وجه بود با آن همه نیز اکر صاحب برج آفتاب بود بمسئله روزی
و یا خداوند برج قمر بود بمسئله شبی یا خداوند خانه سهم السعادة بود یا جزو
ساعت آنچه دلالت وی قوی کردد چون اندر وتد بود یا بجایکاه
نیک وی دلیل باشد و اکر خداوند برج شمس یا خداوند برج قمر هم خداوند
ساعت باشد وی دلیلست و بود که دو دلیل بود و بحظ و قوت
برابر باشند آنکاه بنکر اکر قمر بیکی ازیشان نکرد یا قمر اندر طالع
بخانهٔ خویش بود یا صاحب حد آن نیز بود که نوبت او راست
یا صاحب سهم السعادة بود آنکاه قوت وی را باشد و قوی‌تر آنکاه
بود که قمر از طالع بوی متصل باشد و این دلیلها که کفتیم نیک تفحص کن
و تمیز کن تا بر تو نیز معلوم شود چون این باب را نیک تامل کنی و دلیل
بشناسی همه بر تو آسان شود ان شاء الله تعالی وجه دیکر امّا دلیل طلب
کردن را در طالع نه دلیست و بجایهای دیکر سه امّا آنچه در طالع است
اوّل صاحب طالع دوّم صاحب شرف سیوم صاحب حد چهارم
صاحب مثلثه پنجم صاحب وجه ششم صاحب نه بهرکه دوازتسع
خوانند هفتم صاحب حظ که وی را اثنا عشریه خوانند هشتم

کوکبی که درجهٔ طالع بوی متصل بود نهم آنکه اندر طالعست
و امّا آنکه اندر خانهای دیگر است اوّل سهم السعادة است
با خداوندش دوّم خداوند ساعت سوّم خداوند خانهٔ آفتاب بروز
و خداوند خانهٔ ماه بشب از اینها که یاد کردیم هر کدام را شهادت
بیشتر بود وی دلیلست و اگر خداوند طالع خداوند خانه نیز کا باشد
یا خداوند خانهٔ سهم السعادة وی دلیل است و اگر این که از صاحب
طالع گفتیم صاحب شرف را بود وی دلیلست و اگر این نبود دیگر
صاحب طالع و قمر هر کدام از ایشان که اندر وتد بود وی دلیلست
و اگر هر دو اندر وتد بود هر کدام بجای قوی تر بود وی دلیل است
و اگر این نبود هر کدام که بصاحب برج خویش ناظر بود وی دلیلست
و اگر هر دو ساقط باشند از وتد اگر کوکبی نور یکی را بطالع رد کند
وی دلیلست و اگر این نبود هر کدام که بصاحب برج خویش ناظر بود هر
دلیل گشت و اگر این نبود هر کدام کوکب که نور ایشان یکی را بخود جمع
کوکب جامع دلیل بود و هرمس حکیم گوید اگر کوکبی را شهادت
بسیار بود بدلالت فرا لفته مشغول بود که بسیار بود که دلالت هر کوکبی
را بود که صاحب فردار یا مستولی انتهاات یا قرانات بود
یا صاحب سال و ارباب یا اجتماع و امتلا اگر یکی از این دلیلها
که گفتیم ولایت بود اندر طالع دلیل وی باشد بدرست نه آنکه وی را
شهادت بیشتر بود از صاحب خطوط همیشه بهر سایل بنگر از صاحب
حد سهم السعادة و از صاحب خطوط برج وی بهر ساعتی اندر
هر حاجتی و شهادت جوی از جایگاه وی در طالع و بروی حکم کی چیز

چون بدین دلالت دلیل بجوئی خطا نیفتد و همیشه بجوی دلیل را از خداوند
اثنا عشریات هرمس که وی نیز بدلالت قولیست خاصه که بطالع
ناظر باشد یا صاحب نیرین باشد که وی دلیل باشد و اگر خداوند طالع
اندر طالع بود بدرجهٔ طالع وی حق تر از همهٔ دلایل است که دلیل از
بسیاری شهادت و یاری گران باشد از خداوند خانه و خداوند شرف
و خداوند حد و خداوند مثلثه و خداوند وجه و خداوند ساعت و خداوندان
نیرین و اگر دلیل اندر خانهٔ خویش یا اندر شرف یا اندر حد و مثلثه خویش بود
وی سزاوارتر بود بدلالت امّا بدانکه بروز دلالت شمس و برج وی
و طالع و خطوط این دو برج غالب تر و شاهد تر است و بشب برج قمر
و برج سهم السعادة و خداوند حد و وجه این دو برج غالب تر و شاهد تر
ایشان اولی تر باشد بدلالت و غافل مباش از مستولی سال که
پادشاهی وی و دلالت و ولایت وی قوی تر بود و غالب تر بر همه دلیلها
و همچنین صاحب ارباع اگر دلیل از بعضی دلایل عالم باشد و بموضع
خویش نظر کند که اندر وی دلالت کند یا اندر وی بود یا نظر کند
بوی خداوندان برج یا خداوندان حد حکم کن بر زرگ حال آنچه دلیل کند
بر نیکی و بدی و نگاه دار و جایگاه نحسان و برجها بوقت تحویل عالم
که آن جایگاه نیز دلالت کند اندر مسئلهها و حاجتها و اگر این
دلیل طالع اینجا بود و همچنین مواضع سعدان اندر تحویلها دلیل
سعادت بود چون دلیل اینجا آید یا اینجا باشد و نگاه کن بخداوند
حد دلیل که کدام جایگاه است از طالع و حال وی اندر ذات
خویش و طبع برج خویش حکم کن بر دلالت خیر و شر آنچه واجب کند

درجها

چون دلیل دانستی بنگر که بکجا است و بکه متصل شود و از که منصرف شود

ضمیر سایل از آنجا باشد   در بیرون آوردن ضمیر بگفته وجه

از تجربه حکما در یافتن ضمیر را حیله آنست که بیرون از صورت

و بفراست سایل نیک نگاه کنی که بکدام کوکب و بکدام برج ماننده تر

است حکم سایل بر آن کوکب و برج کن و با دلیل یار کن از اتصال و انصراف

و این دلیل که یاد کردم اندر ضمیر خطا نیفتد و هیچگونه غافل مباش

از کوکبی که اندر طالع بود و از درجه طالع ساقط نبود که ضمیر سایل

از وی بود اما ضمیر آن بهتر است که سهم ضمیر بدانی که اندر کدام

برج است و خداوند برج و خداوند ساعت چه باشد اگر در هبوط بود

از غم و بیماری و حبس و مانند آن پرسد و اگر در وبال بود

از زیانی و غمی پرسد اگر در شرف بود شادی بود و جاه و مرتبت

و اگر اوج بود طمع دارد یا امیدی بزرگ و اما بقول و الیس مصری

بنگر که سهم السعادة کجا افتاده است ضمیر آنجا بود و اگر ضمیر بجزوی

از آن برج بود آنگاه ضمیر از سهم السعادة یا از صاحب برج سهم

السعادة و اما بقول دیگران از درجه طالع یا از دریجان یا از

اثنا عشریات از نه بهر طالع ضمیر بیرون آید اگر صاحب طالع یا صاحب

ساعت قمر باشد و مسعود پس از استقبال باشد هر چه ماه را

پیش از استقبال اتصال بوده باشد از مقارنه و از تسدیس

و از تربیع و از تثلیث و مقابله که نزدیک تر باشد آن احوالها

گذشته باشد از ضمیر و آن اتصال که از پس استقبال باشد خبر

که همی اندیشد آنجا باشد با اتصال دیگر دلیل ضمیر آنست که نگاه

نگاه کن بنظر دو کوکب که بیکدیگر ناظر باشند اندر میان این دو کوکب

هر کوکب که باشد ضمیر از آن کوکب است و از خانه وی و دیگر ضمیر را

دلیل از سهم ضمیر است تجربه کرده بسیار و آزموده بسیار که هیچ کونه

خلاف نیاید بنگر که صاحب سعادت در کدام برج است از خداوندان

برج بنگر تا صاحب ساعت و درجه طالع بر افزای و جمع کن و بیکان

از طالع بیفکن هر کجا که افتد سهم ضمیر آنجا بود و ضمیر از برج و صاحب بود و اگر

خداوند ساعت باخر آمده باشد ساعت از مستقبل گیرد یا درست آید دیگر

دلیل اندر ضمیر بگیر از درجه خداوند حد تا درجه طالع و درجه طالع بر وی

افزای و از طالع بیفکن هر کجا برسد ضمیر سایل از آن برج بود و از خداوند وی

اما بهترین دلیل ضمیر آنست که یاد کردیم از این دو دلیل از حد و از

رب ساعت اکنون یاد کنیم دانستن ضمیر دیگر گونه که چون ماه از

آفتاب باز گردد آن وقت را که نزدیک مسعود باشد آن اتصال را

طالع بیرون آر که ماه با آفتاب پیوسته باشد و خداوندان طالع را

نگاه کن که کجاست اندر طالع ضمیر سایل آنجاست و صاحب ساعت

آن طالع و رب آن طالع و والی آن طالع هر کدام از این دلیلها

قوی تر است ضمیر سایل از وی است زیرا که مردم را هر کار که افتد

بیشتر دلیل آرند ماه و آفتاب است و اینجا دلیل عمر است مردم را

زیرا که سلاح را گفتند دلیل ایشان اند دیگر دلیل ضمیر از سهم عمر است

بگیر از حد خداوند طالع تا شمس و از اول حمل بیفکن هر کجا برسد ضمیر

بر طالع دیگر هر آن برج بود و صاحب وی دیگر دلیل ضمیر آنست و آنکس گوید

که درجات طالع را اندر عدد ساعات ماضی ضرب کن آنچه برسد

از درجهٔ آفتاب بنگر بروز و شب از درجه ماه هرکه برسد ضمیر سایل بر طبع
تن برج و صاحبش بود دیگر نگاه کن بدلیل اندر وتد بود سایل از چیزی پرسد
که از دست رفته بود یا از جای دوری اندر آن بحث و اگر اندر مایل الوتد بود
از چیزی پرسد که طلب کند و با او امید دارد و بدست خواهد آوردن
و اگر ساقط بود از چیزی پرسد که از دست بیرون رفته است یا غایب شده یا
هلاک شده یا از کاری دراز دور شده باشد دیگر دلیل اندر طالع ضمیر سایل
از حال تن و جان و جای زاد و بود خویش بود و یا از حال خویش پرسد و اگر
و اگر در بیت المال بود از هنباز و یا از خصومت زنان یا از مال پرسد
و اگر در سیوم بود از حال برادران و دوستان و سفر و علم پرسد و اگر
اندر چهارم بود از حال پدر یا از حال عاقبت کارها پرسد و یا از حال زمین
و عقار و صنعت او و اگر در پنجم بود از حال فرزند پرسد و آنچه بدین ماند
و اگر در ششم بود از حال بنده گان و حیوان پرسد یا از بیماری و اگر
در هفتم بود از زنا شوئی و نکاح یا انباز یا خصومت پرسد و اگر
در هشتم بود از مرگ و از میراث و بیم و ترس پرسد و اگر در نهم
بود از علم دین و خواب و سفر دور پرسد و اگر در دهم بود از
معاملت و شغل و پیشه و عمل و سلطان پرسد و اگر در یازدهم
بود از امید و سعادت و دوستان و عشق پرسد و اگر در دوازدهم
دهم بود از زندان و غم و اندوه و دشمنان و ستوران پرسد
و همچنین هر یکی را فرق کن و بتأمل جواب گوی چنانکه بیاید از دلایل
و فراجات کوکب و از طبایع بروج و صفت خانها در دانستن
صفت ضمیر بقول ماشاءالله که هیچ خطا نکنند و اما دلیل جامع

مصری

دلیل جامع اندر باب ضمیر و کافی آنست که من تجربه کردم بنگر بدلیل که بکه
اتصال میکند پس ضمیر از اتصال و انصراف بود اگر اتصال و انصراف
نبود بنگر اگر دلیل اندر طالع بود مسئله از تن و جان است و از حال زاد
و بود خویش و غم خود و اگر دلیل در دوازدهم ساقط بود از طالع
چیزی پرسد که از وی گم شده باشد یا مال غایب شده و همچنین همه خانها
و اگر دلیل اندر هبوط خویش بود از دزد دیده یا از محبوس یا از چیزی
که هلاک و تباه شده بود از آن پرسد و اگر اندر آخر برج باشد از سفر
پرسد یا از کوچ کردن و اگر خداوند سیوم اندر چهارم بود و خداوند چهارم
اندر طالع از گنج پرسد یا خانه و ده و اگر خداوند طالع اندر چهارم بود
و خداوند چهارم اندر طالع از زمین پرسد یا از کوچ و اگر دلیل انتقال
نماید یا از جای بجای شدن تا عشر پیوندد و صاحبشان یکی از نحسان بود از مرگ
و یا از بیم و ترس پرسد و اگر دلیل مقیم باشد مر رجعت را از مسافر پرسد
که باز گردد و اگر مقیم بود مر استقامت را از چگونگی احوال پرسد
که نیکوتر بود و اگر متحیر باشد از متحیر پرسد و اگر دلیل با رأس باشد
اندر شرف خویش اندر وسط السماء از خدای و کارهای خدای پرسد
و اگر اندر چهارم یا هفتم بود از گنج پرسد و همچنین اگر دلیل اندر
چهارم بود با رأس یا ذنب اندر طالع و یا قمر و یا دلیل با رأس یا ذنب
بود اندر طالع یا اندر چهارم و همچنین اگر خداوند دوم اندر چهارم بود
یا صاحب چهارم اندر طالع اگر دلیل با قمر باشد از سخن و خصومت پرسد
و اگر ماه اندر طالع باشد از خبر یا از خصومت یا از سفر پرسد و اگر
دلیل با ذنب بود بجز از آن جایگاه یا کهنه از سحر و جادوئی پرسد

وچون عطارد راجع بود درست بود و حقیقت و اگر دلیل با زحل بود و عطارد
بوی ناظر بود و یا با عطارد بود و زحل بوی ناظر بود از سحر و بند و جادوئی
پرسد و همچنین اگر دلیل در تحت الشعاع بیرون آید و متصل شود بنحسی
یا اندر حد عطارد بود یا اندر حد زحل از جادوئی پرسد و اگر دلیل اندر
تحت الشعاع بود از دیوانه و مصروع و بیهوش پرسد و اگر دلیل با زهره
باشد و مریخ بوی ناظر یا با مریخ بود و زهره بوی ناظر از تعصب پرسد
از قبل زنان و اگر دلیل با مریخ بود اندر طالع و برج آتشی بود از کیمیا پرسد
و اگر برج صورت آدمی باشد از فرزند پرسد و اگر طالع از خانهای
عطارد باشد و عطارد بوی ناظر بود یا دلایل اندر جایگاه عطارد
باشد و عطارد بوی متصل از کتاب و نامه یا از خط یا از خبر پرسد
و اگر دلیل در چهارم بود از محبوس پرسد از گنجخانه یا از پدر یا از
اجداد یا از آب و زمین اما بدانکه دلیل حبس چهارم است
و ششم و دوازدهم و اگر دلیل با زحل بود و مریخ بوی متصل
از زنان از مرگ پرسد بتخصیص نحسی در زنان مخطوط باشند
و اگر قمر منحوس بود و عطارد اندر عقرب بوی ناظر مسئله از
موسوسان باشد و دیوانگان و همچنین اگر زحل با عطارد اندر
طالع بود و مریخ اندر هفتم بی نظری از سعدان یا بنظر عداوت
و همچنین اگر قمر اندر طالع بود و زحل در وسط السماء و عطارد
در هفتم و اگر قمر و مریخ و عطارد را اندر اوتاد یابی و دلیل
بنزدیک باشد از دزدی یا از دزد پرسد و همچنین اگر زحل و عطارد
و مریخ در هفتم بود و قمر اندر تربیع از دزد یا از کشنده پرسد

پرسد و همچنین اگر مریخ و عطارد اندر اوتاد بود یکدیگر را از دزد یا
از دروغ گویان و سخنان دروغ پرسد این بهت و دلایل مسایل ضمیرها
که از چه چیز است اگر طالع برج نحسی بود
و یا نحسی اندر طالع بود و یا نحس بدرجات طالع ناظر باشد خاصه
که طالع اسد یا عقرب یا دلو باشد یا خداوند این برج با ایشان
ناظر باشند یا طالع جز این برجها بود و مریخ بوی ناظر بود مسئله
از گم شده بود یا از گریخته و اگر نحس با صاحب دوم بود اندر ششم
یا هفتم از طالع و طالع برج نحسی بود مسئله از گم شده و گریخته
باشد و اگر نحسی با صاحب طالع بود اندر دوم یا ششم یا چهارم و نحسی
در طالع بود مسئله از گم شده یا گریخته بود و اگر خداوند دوم
از طالع برج ثابت بود و خداوندش در طالع بود وی دلیل
یا صاحب طالع اندر طالع بود یا خداوند مثلثه اندر طالع بود مسئله
از چیزی بود که فراموش کرده بود اگر طالع برج دو جسدین باشد
و صاحبش در طالع بود یا ناظر بود بوی مسئله از چیزی بود گم
شده یا افتاده یا دزدیده باشند و اگر طالع برج منقلب بود
و خداوندش بوی ناظر یا اندر طالع بود مسئله از چیزی بود که
دزدیده باشند و در شهر رفته بود و اگر طالع برج منقلب بود
و خانه سعدی بود و اندر وی ستاره نحسی بود از چیزی پرسد
که اندر دست وی باشد و اگر طالع خانه سعدی بود و سعد
اندر طالع بود تا ناظر بود بمثلثه خویش از چیزی پرسد که اندر
دست بود و لیکن اندر وی خیری نباشد و اگر طالع برجهای

بادی بود یا سنبله و هیچ کوکب اندر طالع نبود مسئله از حیوان دوپای
باشد و اگر یکی از کواکب اندر سیم بود یا پنجم و این برج دو جسدین
باشد و یکی از کواکب اندر وی باشد یا ناظر باشد بطالع یا مثلثه
طالع بود و آن ناظر صاحب طالع بود مسئله از حیوان دوپایه
و اگر طالع برج حیوانی باشد یا از چهارپایان چون ثور و قوس و حمل
یا از برجهای ستوران مسئله هم از آن جنس بود و اگر طالع از
برج سباع و نحس اندر وی بود یا بوی ناظر بود مسئله از سباع بود
و هم در قوس از سباع و اگر زحل از شرف بطالع نگرد و طالع
برج دو جسدین بود یا خود اندر طالع بود مسئله از ستوربانان و دربانان
و جادوان بود و اگر بجای زحل عطارد بود مسئله از علما و منجم
و فسونگران و کاهنان و بازیگران و صناعان بود و اگر
طالع از برجهائی بود که بر صورت آدمیست یا بروج دو جسدین
و شمس بوی ناظر بود مسئله از ملوک بود و اگر بجای شمس مریخ
بود مسئله از اسیران و دزدان بود و اگر مشتری باشد از
اجناس مشتری باشد و همچنین از گوهر زهره و عطارد و قمر گوی

در دانستن ضمیر با جنس که از چه چیز است اگر طالع برجهای
آتشی بود از جواهر پرسد اگر رأس با مشتری یا قمر یا زهره
اندر طالع بود یا ناظر طالع بود از جواهر آبی پرسد و اگر زحل
یا مریخ یا شمس یا عطارد اندر طالع بود یا ناظر از جواهر آتشی
پرسد و اگر از این کواکب دو یا سه اندر طالع بوند یا ناظر
بنگر هر کدام قوی تر باشد و بدرجه طالع نزدیکتر وی اولی تر

وی اولی تر و اگر طالع از مثلثه خاکی بود از نبات زمینی پرسد
اگر رأس یا قمر یا زهره یا مشتری اندر طالع بود یا ناظر از نبات
آبی پرسد و اگر مریخ یا زحل یا شمس یا عطارد بود در طالع یا ناظر
بطالع از نبات بیابانی پرسد و اگر طالع از مثلثهای بادی بود از
حیوان پرسد و یا از مرغان آبی یا ماهی خاصه که مشتری اندر
وی باشد یا زهره بطالع ناظر بود و چون زحل یا مریخ نگرنده باشند
یا اندر وی باشند از حیوان دشتی یا از حیوانی که اندر میان کوهها
یا کوهها بود یا از مرغان یا از دوپایه اگر رأس بود از چهارپای
پرسد و اگر زحل بود از هوام زمین پرسد و اگر مشتری بود از چهار
پای پرسد و اگر عطارد بود از مرغان و اگر قمر بود از آدمی و اگر
شمس بود یا از ملوک پرسد یا از اشراف یا از بهائم رنیعی که پادشاهان نعایم
بنا نشستن بنگر اندر سلطنت کواکب بدان دلیل که مشتری را
پادشاهی بر پیلان است مریخ را بر گرگان عطارد بر خران قمر بر گاوان
و شمس را بر اشتران همچنین هر یک را حکم کن   در دقایق ضمیر اگر
دلیل آفتاب آید و اندر طالع بود یا فکرت سایل باشد و اگر
زهره بود یا حفظ سایل باشد و دلیل کند که معر سایل پاک
نباشد و اگر زحل باشد دلیل کند که فکرت سایل با خیال
پیوسته است و اگر مشتری باشد حفظ پاک باشد از اندیشهای
نابکار و اگر مریخ بود نطق وی بفحش پیوسته بود و اگر آفتاب
دلیل آید اندر وسط السماء دلیل نطق است بر سیاست و مریخ
دلیل دست باشد بر سیاست و مشتری دلیل عدل است

زحل اندیشه را دلیل کند و اگر زهره بود دلیل دوستی و مهربانی
باشد و عطارد دلیل احسان و سخن و قمر را با نصراف و اتصال
نکر بدان قدر حکم کن هر کوکبی که اندر طالع باشد دلیل وی بیشتر
اندر فکرت بود و هر کوکبی که اندر وسط السماء باشد دلیل سیاست
بود یا دست این دلیلها که یاد کردیم اگر کوکب سعود باشد همانست
که گفتیم و اگر منحوس باشد یا راجع دلیل کند بر آنکه بدگمان و بدسیر
و ضعیف رای و بدخوی این که یاد کردیم آنست که بنگری
بوقت سایل که نزدیک تو بیاید بدانی که بچه حال خواهد امدن و هر
سایلی که نزد تو بیاید بنگر که صاحب طالع تو از ان طالع سایل
بکدام جایگاه است آن ماجرا که میان سایل و میان تو رود
آن باشد و دیگر باید در ضمیر احوال خویش بنگر و معلوم کن
مستولی طالع و هر وقت که سایل نزد تو بیاید بدان طالع سایل
بنگر تا مستولی طالع تو کجا افتد و چه صفت است و بکدام برج نظر
دارد و بطالع زمانی چه صفت است ماجرایی که میان تو و
میان سایل رود از انجا توان دانست زیرا که سایلی بباید
بطالعی که مستولی طالع سایل مر طالع مرا و سخن بود و بنظر
تربیع پیوسته گفتیم با سبزاء و عداوت فرا آید مر دشنام و لعنت
و مقر آمد و توبه گرد انیکه یاد کردم بسیار سود دارد و دیگر چنین
دلیل اندر وسط السماء بود و کوکب علوی باشد و دلیل
اندر کارها بزرگ باشد با سلطان پیوسته و اگر کوکب سفلی باشد
دلیل از پیشه و از خدمت و از معاملت بود اگر برج وسط السماء

سائل

وسط السماء خانه کوکب علوی بود همان آید که گفتیم و اگر وسط السماء
خانه کوکب سفلی باشد همان دلیل کند که کوکب سفلی اندر وی
و اگر علوی بخانه سفلی بود یا سفلی بخانه علوی حکم امیخته کن این دلیلها که
گفتیم بسنده است در یافتن ضمیر را چون کوکبی را دلیل کند
یابی و مقیم اول باشد و رجعت را دلیل منحری باشد سایل را اندر آن
برج که ستاره است و اگر مقیم بود استقامت را اگر فتنی کار بود و با
از کاری بازگردد که ناصواب بوده باشد بصواب رود و اگر کاری
آغاز کرده باشد برجعت کوکب چون مستقیم شود آن کار فرو ماند و اگر
بوقت استقامت کوکب آغاز کرده باشد آن کار پایدار باشد تا بوقت
رجعت کوکب یا سوختن یا زایل گشتن وی از وتد و همچنین حکم کن
خداوند خانه قمر را اگر دلیل کوکبی باشد که وی زیر شعاع باشد که
سایل از آن کار پرسد اگر عمل سایل از بیماری پرسد علامت هلاک
بیمار باشد از سل و دق و دیوانگی و آنچه بدان ماند و اگر دلیل از سعدی
بازگردد و بسعدی پیوندد این دلیل نیک بختی باشد و سلامتی
در کارها و اگر از نحس بر گردد و بسعدی پیوندد و از سعدی بازگردد
و بسعدی پیوندد و این دلیل نیک بختی باشد و سلامتی در کارها
و از بدی برستن باشد و به نیکی پیوستن باشد و از سعدی بازگردد
و بنحسی پیوندد این علامت بد باشد و از نیکوئی جدا شود بذل مشقت
و محنت رسد و اگر نحسی بازگردد و بنحسی پیوندد این علامت
بدبختی باشد و همچنین حکم کن بکوکبی که از وتد باشد بازگردد
و بکوکبی که پیوندد و باز ساقط بسا قطی دیگر متصل شود هم بدان

صفت که از سعد بنحس یاد کردیم قیاس کن و اگر کوکبی از شرف باز گردد
و بکوکبی پیوندد که در هبوط وی بود یا از هبوط بشرف یا بسریع السیر بود
و بطی السیر گردد یا از شمالی بجنوبی یا از جنوبی بشمالی متصل شود
یا از اوج بحضیض یا از حضیض باوج متصل شود و همچنین حکم کن از
سعادت بنحوست یا از نحوست بسعادت چنانکه برتر نمودم

اگر دلیل اندر طالع باشد یا اندر خانهٔ خویش یا اندر
حد خویش یا صاحب خانهٔ خویش نگرد تدبیر سایل اندر کار خویش و از راز
و بود و غم خود برسد و اگر بکوکب دیگر پیوندد و تدبیر اندر کار کس دیگر
دارد و اگر بهفتم نگرد یا بصاحب او یا اندر خطوط هفتم از جهة کسی دیگر
برسد و اگر در طالع کوکب غریب بود ضمیر هم از جهت شخصی دیگر بود
و اگر بکوکبی نگرد که اندر دوم باشد یا صاحب دوم را نگرد یا سوی
مشتری نگرد تدبیر سایل اندر شغل مال بود باندازهٔ اتصال و اگر [illegible]
بصاحب سیوم بود یا بسوی مریخ تدبیر سایل از شغل برادران بود یا سفر
نزدیک و اگر دلیل اندر چهارم بود یا بصاحب چهارم نگرد شغل وی اندر
آبادانی بود خصوصاً که زحل را اندر وی شهادت بود و اگر شهادت
آفتاب را بود از قبل پدر برسد و اگر ماه را از قبل مادر و یا از قبل مرده
و کم شده و اگر زحل باشد از کارهای قدیم برسد از روی آبادانی و اگر
مشتری بود از قبل پدر یا از قبل گنج و ذخیرها بود و هر دلیل که اندر وی
نحوس بود یا بهبوط باشد مرگ و حبس و ویرانی بود و اگر مریخ بود
خصومت و حرب و دزدی و گریختن و مرگ فجا باشد و اگر دلیل اندر
پنجم بود یا بصاحب پنجم پیوندد یا کوکبی باشد اندر وی عطارد و مشتری را

و مشتری را اندر وی شهادت بود ضمیر سایل اندر شغل فرزندان بود
یا مال پدر را طلب کند یا کوچ کردن باشد و اگر دلیل اندر ششم
باشد یا بصاحب ششم نگرد یا مریخ را اندر وی شهادت بود ضمیر سایل
اندر شغل بیماری بود یا از قبل حیوان یا جنس چیزی را طلب کند
یا از محبوس برسد و اگر دلیل اندر هفتم بود یا بسوی کوکبی نگرد که اندر
هفتم بود یا صاحب هفتم نگرد شغل سایل اندر کار انبازی بود یا معاملت
یا خصومت و دعوی اگر زهره را اندر شهادت بود از قبل زنان برسد
و همچنین اگر شهادت عطارد و مشتری را باشد از قبل زن و انباز
برسد و اگر اندر هشتم بود یا بصاحب هشتم نگرد یا بکوکبی که اندر هشتم
بود ضمیر سایل اندر شغل میراث بود یا از مرگ یا از کابین و جهاز زنان
یا از کار کتابت و یا دعوی و یا مال ضایع شده طلب کند و اگر دلیل
اندر نهم بود یا بکوکبی نگرد یا بصاحب نهم یا بمریخ نگرد از تسدیس
و تثلیث یا بکوکبی نگرد که تحویل خواهد کردن و یا بکوکبی نگرد که زایل
خواهد شدن ضمیر سایل اندر کار سفر بود و یا اندر کار دین یا چیزی
ضایع شده را طلب خواهد کردن و اگر دلیل مشتری بود اندر
وی اندر دین و طاعت و مال بود و اگر ماه بود نامه و خبرها بود
و همچنین هر کوکبی باندازه حکم کن و اگر دلیل اندر دهم بود
و یا متصل بکوکبی شود که اندر دهم بود یا بصاحب وی یا با آفتاب
پیوندد شغل وی اندر کار سلطان بود و اگر کوکب سفلی بود اندر
پیشه بود و اگر شهادت زهره را بود شغل وی اندر کار زنان
بود یا بچیزی که بزنان منسوب است و اگر دلیل اندر یازدهم بود

یا بصاحب یازدهم متصل شود یا بکوکبی که اندر وی باشد ضمیر اندر کار
دوستان بود یا از امیدی که بدو دارد یا از قبل فرزند پرسد یا
مال سلطان را طلب کند یا از چیزی پرسد که آن چیز سلطان را
بکار آید یا بکسی پیوستن خواهد کرد و اگر دلیل اندر دوازدهم بود
یا متصل بود بکوکبی که اندر دوازدهم بود و شهادت بود زحل
و عطارد را اندر وی ضمیر بل اندر کار دشمنان بود یا اندر کار
مکر و حیله یا از غم و زندان پرسد یا از مرگ یا از دزدی و گم شده
یا از خود کسی پرسد

اگر دلیل اندر طالع بود بنگر که عطارد را بوی نظر هست یا نه اگر
نظر نباشد بباید گفتن که ضمیر اندر طالعست و اگر دلیل آفتاب و مشتری را
باشد ضمیر اندر غم مال باشد و اگر دلیل اندر برج دوم بود و مشتری را
بوی ناظر دلیل ضمیر هم اندر دوم بود زیراکه دلیل مالست و اگر
مریخ را شهادت باشد ضمیر از قبیل زنان باشد و اگر دلیل اندر
برج سیم باشد بنگر که مریخ و قمر بوی نظر دارد یا نه اگر ناظر باشد
هم در سیم بود ضمیر و اگر دلیل اندر چهارم باشد اگر آفتاب و ماه
و زحل و مشتری را شهادت بود اندر وتد آنچه ضمیر اندر چهارم بود
و اگر دلیل اندر پنجم بود مشتری و زهره و عطارد را اندر وی
شهادت بود بدانکه ضمیر هم اندر پنجمست و اگر دلیل اندر ششم
بود و مر هر کوکب را که اندر وی شهادت بود از این صفت کواکب
بدانکه ضمیر هم اندر ششم است خاصه مریخ را که وی هیچگونه
خطا نکند و اگر دلیل اندر هفتم باشد و زهره و عطارد و قمر را

و قمر را اندرو شهادت بود ضمیر هم اندر هفتم باشد خاصه در کار زنان
و اگر شهادت زحل و مریخ را بود ضمیر از دعوی و خصومت بود چون
شهادت مشتری را بود ضمیر از وکالت و وصایت بود اگر مشتری را راجع
باشد اندر کار وکیل و وصایت خلل باشد و اگر دلیل اندر هشتم بود
و زحل و مریخ را اندر وی شهادت و صاحب ساعت را بدانکه ضمیر اندر
هشتم است و اگر دلیل اندر نهم بود و شمس و قمر و مریخ را اندر وی شهادت
بود و ستاره تحویل کننده او را نادر رابعه و تثلیث و تسدیس بود بدانکه
ضمیر هم اندر وی است و اگر دلیل در دهم بود از صفت کوکب هر کدام
را که باشد یکی شهادت بود ضمیر هم اندر وی بود و اگر شهادت
کوکب علوی را باشد یا صاحب شرف را ضمیر اندر باب سلطان بود
و اگر اندر یازدهم بود شهادت زهره و مشتری و عطارد را بود آنچه ضمیر
اندر وی است خاصه که چون مشتری باشد و اگر دلیل در دوازدهم بود
و شهادت زحل و مریخ و عطارد و قمر را بود بدانکه ضمیر اندر وی است
خاصه که زهره و عطارد شاهد باشد این است بودن دلایل ضمیر و اللّه اعلم

طالع بنه و بنگر که دلیل سائل چونست
اگر دلیل کوکبی باشد ساقط از وتد یا از برج غریب سائل مرد مجهول بی نسب
و بی حسب و اگر از وتد ساقط بود و لیکن اندر خطوط خویش باشد مردی
مقدار معروف باشد سائل مثلا اگر اندر ششم بود اندر خطوط خویش
بانام و کام نیام چهارپایان بود چنانکه رایق و بیطار و شبان و آنچه
بدین ماند و اگر دلیل زحل باشد و مریخ حالی الشیر باشد سائل مردی
وحشی الطبع باشد و اگر مشتری و زهره باشد سائل نیک باشد یا زهره

فروش و اگر عطارد و ماه باشند سایل نی سر باشد یا برده فروش یا بجشک
و اگر دلیل اندر وتد بود مردی معروف بود باندازه قدرت کوکب و اگر
اندر خانهٔ آفتاب و مشتری باشد معروف شود از جهت سلطان باشد و اگر
ناظر اندرین میان عطارد باشد معروف شود وی اندر بازرگانی و علم و حکمت بود
و اگر ناظر زحل بود از جملهٔ آبادان کنندهٔ کان بود و چون رود و کشاورز
اگر دلیل زحل باشد اندر طالع و قمر بوی ناظر بود از تثلیث و تسدیس اندر
برج خاکی یا آبی این مرد ملیران باشد و اگر عطارد ناظر باشد قسام
بود که زمینها قسمت کنند و خداوند فکرت بود و کسب دارند غلامان
و محتال بود و اگر دلایل مشتری باشد اندر طالع و عطارد بوی ناظر این مرد
خداوند ارباب بود و پاک حفظ و زبان آور بود و اگر مریخ بود دلیل
و عطارد بوی یار بود این مرد خداوند احتیال باشد و دزد و کیمیاگر
باشد و زراق و مروته ها دیگر با دکواکب دیگر را برین قیاس حکم
کن اگر دلیل مسئله مقابله کوکب باشد این مرد سخن چین باشد
و خداوند شر و اگر در هبوط خویش باشد یا راجع این مرد بهت
زده باشد و نکوهیده و اگر دلیل مریخ بود و زهره اندر وسط
السماء یا مریخ اندر وسط السماء بود و زهره بوی ناظر و اتصال
هر دو مشرقی باشند پس این سایل معروف باشد در سخن حسن و حرص
بود اندرین کار و اگر زهره و مریخ هر دو بهم ناظر باشند از
چهارم و معتمه پس این سایل سخن چینی باشد مردی با زنان و اگر مشرقی بود
آشکارا بود آن کار و اگر مغربی بود پنهان بود اندر سخن حسن و اگر
صاحب ساعت و صاحب طالع و قمر و خداوند برج قمر یا آفتاب

یا صاحب مثلثهٔ قمر اندر تحت الارض باشند این سایل استهزا کننده بود و از پنهان
اگر فوق الارض بود بیشکو بود اگر چنان بود که بعضی ازین دلایل تحت
الارض بوند و بعضی فوق الارض این مستهزی را استهزای خویش پیدا نکند
اگر دلیل ناظر کوکبی بتثلیث یا تسدیس این مرد خردمند بود و آمیزنده
با مردمان و دوست دارنده سفر باشد و اگر مقارن باشد خداوند
اسرار باشد و کارهای نهانی و باطن و اگر دلیل اندر برج منقلب باشد
این مرد ناشکیبا باشد و خلاف کننده بود در همه کارها را و متلون باشد
و ناشکیبا و اگر اندر برج ثابت باشد صبور بود اندر نیک و بد و درست
کار اگر اندر برج ذو جسدین باشد این مرد دورویه اندر همه کارها و خداوند
صناعت باشد و حیله گر بود و اگر دلیل کوکب سعد باشد اندر برج
نحس و نحسی بودن ناظر ظاهر این مرد و جامه او سفیق بود و باطن او
پاکیزه و اگر دلیل کوکب سعد باشد اندر برج سعدی و سعدی بوی
پیوسته باشد ظاهر و باطن و لباس و موی سایل پاکیزه و نیکو بود
اگر دلیل کوکب نحس باشد اندر برج سعد ظاهر این مرد بهتر از باطن وی بود
چنانکه مرائی بود یا منافق یا قرائی و اگر دلیل کوکب بود اندر برج
نحس ظاهر و باطن این مرد تباه بود و بدبخت و نکوهیده باشد
و همچنین دلیل کند سهم الغیب بر آنچه که گفتیم اگر سهم الغیب
اندر وتد باشد مرد پاینده باشد اندر راهش اگر سهم الغیب
منحوس باشد بنظرها نحس یا برج ظاهر این مرد بد بود و اگر همچنین
خداوند سهم راجع بود یا محترق باشد باطن وی چون ظاهرش بود
بد و تباه اگر خداوند سهم در ذو جسدین باشد از دین بیرون رفته بود.

بریک دین پای ندلند و اگر سهم الغیب اندر طالع بود و بسعدی پیوسته
یا خداوند طالع با وی باشد یا کواکب سعد و کثرت سایل قوی باشد
اندر هرچه اندیشد و اگر بنحسی پیوسته باشد فکرت وی همه هوس
باشد و اگر سهم الغیب اندر نهم باشد و خداوند سهم بدرجه سهم ناظر
باشد و خداوند طالع بتثلیث یا بتسدیس ناظر باشد دلیل کند که
سایل زاهد گردد اندر دنیا و نام وی بجاند خاصه مشتری اندر وی
سنهادت بود و همچنین بود اگر خداوند نهم اندر طالع بود و سعد بود
اندر طالع بر مذهب سنت و جماعت بود و خانه وی جایگاه مجردان
و نیک مردان باشد و اگر نحس باشد خانه وی جایگاه دزدان باشد
و همچنین اگر خداوند طالع اندر نهم باشد برین قیاس حکم کن و اگر دلیل
اندر یازدهم بود دوست روی بود و دردمند و با همت
و اگر در پنجم بود مزاح کننده و گشاده طبع بود و اگر اندر سیم بود
خردمند بود آمیزنده و اگر اندر دوم بود تباه کننده مال بود
و اگر اندر چهارم بود تیز طبع بود و آبادانی کردن دوست دارد
و اگر نحسی مقابل باشد از جای فرو افتد یا از سلطان آسیب رسد
بدعوی معنی بود و اگر اندر هشتم باشد و خشن طبع و بیمارناک باشد
و دل او با حیوان پیوسته و اگر اندر هفتم باشد رونده اندر
عقب زنان و انباران بود و زن کشنده بود و اگر مقابل نحس بود
و آن نحس خداوند ششم یا خداوند هشتم بود بیماری و مرگ رسد
و او را از سبب اتفاقی خصومت رسد و اگر اندر هشتم بود
ضعیف دل و مرده روی بود و میراث جوی و دل بکار زرگان

مردمان پیوسته دارد و اگر اندر دهم بود خداوند همت و پیشه دار بود
با سلطانی بود و اگر در دوازدهم بود دشمن روی باشد بد مهر و بد اندیش
بود بهمه شغلها خاصه اندر ستمکاری و اگر بنحسی پیوسته بود یا بسهم السعادة
نحس شده بود و بادی باشد و اگر نحس کننده خداوند ششم بود یا خداوند دوازدهم
سایل کشنده بود خویشتن را یا کسی دیگر را بکشد و اگر نحسی دیگر اندر وسط
السماء باشد اندر برج ذو جسدین این سایل کسی را بر سر دار دید و خود را بر سر دار
شود این مثالها که نمودم قوی تر آنگاه بود که این دلیل چون خداوند طالع
را بود خاصه در مولود بود یاد دار

اگر دلیل کوکبی باشد سعد اندر طالع و مسعود اندر خطوط خویش دلیل کند
این سایل آهسته و رحیم دل و حکیم بود و بهتر آنگاه باشد که در برج ثابت
باشد و اگر نحس ناظر باشد بکاهد از سعادت وی باندازه قوت نحس
و اگر سعد ناظر باشد سعادت و نیک خوئی و حلیمی زیادت باشد و اگر دلیل
نحس باشد سایل خداوند خشم و بدکردار و بد طبع و خلاف کننده و خشمگین
باشد و اگر سعدی با وی ناظر بود زیاده کننده بر بدخوئی و بد طبعی و ناباکی
بود و اگر این دلیل اندر برج منقلب باشد این سایل اندر گفتار و وقت
از حب جنبان باشد و بر خویشتن ارزنده باشد و نیک حال باشد
و آهسته نبود اندر کارها و نیز آنگاه بود که راجع باشد هر مرادی
که دارد بخلاف مراد وی بر آید و اگر اندر برج ثابت بود مرد جد کار
بود و آهسته و درست و راست کار و دیر خشم گیر و اگر در برج
ذو جسدین باشد اندر دو میان بود آهستگی و نا آهستگی و خداوند
اندیشه بسیار بود و اگر عطارد بدان دلیل ناظر بود خداوند مسئله بسیار بود

و دوست دار سخن بود و فهیم بود و اگر اندر آن میان مریخ ناظر باشد
مردی مکار باشد و در حق وی سخنان بد گویند و اگر زحل ناظر بود
پیر بود و دوست دارنده آب و زمین باشد و دور اندیش و سفله
و اگر مشتری ناظر بود پاک بود و خوب روی و نیک محضر بلی چشم و سپید ازنده
مال و تجمل و اگر مشتری اندر هبوط بود یا منحوس مردانی بود و اگر زهره
ناظر بود خداوند لهو و طرب بود و بی قرار باشد اندر کردارها
و سخن گفتن و مزاح کار بود و آمیزنده با رسولان و صاحب بریدان و اگر
ماه تنها باشد اندر درجه طالع مردی بی عقل و مصروع باشد و اگر
زحل با وی یار باشد زشت و ابله روی و نادان بود و اگر قمر اندر سیوم
بود و منحوس گشته بمریخ و زحل معیوب چشم بود خاصه اندر برج
سرطان و اسد و دلیل را هر کجا یابی باندازه سعادت و نحوست
کواکب حکم کن و با دلیل یار کن تا پوشیده نشود اگر دلیل ماه باشد اندر
طالع یا ماه اندر طالع بود یا دلیل پیوسته با دلیل اندر طالع بود
و ماه بوی پیوسته این مرد یک بود و جاسوس اگر برج منقلب بود
و اگر برج ذوجسدین بود و عطارد بوی نظر دارد این کس صاحب
نامه و خبرها و پیغامها بود و سخن چینی بود و اگر دلیل ستاره نر باشد
اندر برج ماده ظاهرش ظاهر مردان بود و باطنش باطن زنان و اگر
این دلیل ستاره ماده باشد اندر برج نر ظاهرش ظاهر زنان باشد
و باطنش باطن مردان و اگر این دلیل اندر برج ذوجسدین باشد
بهر دو فعل دلیل کند اگر این دلیل از آن زن بود در برج ذوجسدین
زن با زن گرداننده بود و اگر مرد باشد این مرد هم غلام کند

یارکی م

غلام کند و هم فعل مخنثان و هر آنگاه که زن در برج وبال بود یا اندر
هبوط یا نحسی بوی ناظر این مرد اندر آن کار نکوهیده بود در میان
مردمان و اگر آن دلیل اندر حد زهره بود که اندر مرد گفتیم بود
این مرد ناشکیبا بود در باب خویش و اگر زن باشد اندر حد عطارد
و مریخ بود دربر باشد و اگر در برج منقلب بود این مرد کار خویش پیدا
کننده بود و بی شرم بود و اگر اندر برج ثابت بود اندر آن باب صبور
بود و بی پشیمان و اگر زحل ناظر بود زشت و نازیبا بود و خشن کار و اگر
مریخ ناظر بود در کار فحش گوی باشد از همه و وی حرام را دوست تر
دارد و اگر مشتری ناظر بود این مرد از آن کار باز ایستد و یا کار کسی کند
با سیم دهد بهر آن کار و کردها علمیان گردد و اگر عطارد ناظر بود لطیف
طبع و زیبا بود اندر آن کار و کرده پریشان و شکوره یان گردد
و اگر زهره و عطارد و مریخ باشد و مقبول مر یکدیگر را پیوسته دل
بعشق مشغول باشد آن ستاره که اندرین باب دلیل کند مرکی
باشد بنگر چهارم برج از آن ستاره اگر خانه زحل باشد یا این دلیل
خود اندر خانه زحل جایگاه خلوت وی ویرانه ها یا تنها بود
و اگر خانه مریخ باشد جایگاه خلوت وی گلخن و آتشکدها باشد و اگر
یا زهره مشتری باشد جایگاه وی بر بساطها و جایگاه خرم بود و اگر
شمس بود جایگاه خلوت وی ایوان ها و سرایها و جایگاه بزرگان
و اگر عطارد بود جایگاه خلوت نزدیک کتابخانه و راهها و
دبیرستانها بود و اگر قمر بود نزدیک جویها و حوضها و آبهای
روان بود و بنگر که بکه متصلست باندازه اتصال حکم کن جایگاه

خفوت ویرا   در معرفت آنکه در دست چیزی هست یا نه یعنی در بیرون
آوردن ضمیر اگر کسی سؤال کند که اندر دست من چیست بود و چیزی نباشد
و دلیلی وی برآن چیز که پرسد ضمیر کرده بود هر چند که چیزی باشد یا نه
چون ضمیر کرده باشد بر جوهر چیزی حکم الخیر باشد و اگر خود اندر دست سایل
چیزی هست یا نه اگر چیزی باشد و سؤال کند اگر خواهی که بدانی که اندر
دست سایل چیزی هست یا نه بنگر بقمر اگر بصاحب طالع یا بصاحب برج
خویش متصل بود و مقبول باشد پس اندر دست چیزی دارد و اگر
اتصال نبود بیکی از این که یاد کردیم هیچ چیز نبود اندر دست سایل
و بتفصیل بس خصوصا که نحوس در اوتاد یابی و ممکن بود که چیزی باشد
از حال و جوهر گردیده چنانکه بجوهر اصلی خود نمانده البته اما در معرفت
جنس طالع بنه و اوتاد راست کن و دلیل پیدا کن و جوهر جنس از جوهر
طالع و از خداوندش گوی و لون جنس از لون صاحب ساعت گوی
و طعمش از صاحب حد طالع گو و عدد آن چیز از قمر یا عطارد
و کهنگی و نوی وی از جایگاه صاحب طالع یا از ارباع شمس و
ارباع فلک   در معرفت جوهر جنس اگر طالع برج آتشی بود آن چیزی
بود که اندر آتش آمده بود یا از حیوان بود و اگر برج خاکی باشد
از معدن زمین بود یا از نبات یا از خاک اگر بادی بود
جانور باشد یا چیزی باشد که اندر هوا پرد یا چیزی بود که
از هوا یا از سر درختان بود اگر برج آبی باشد الجز آبی یا نمناک
و مانند بود   در معرفت لون جنس اگر ساعت شمس بود
زردفام بود چون زبانه آتش و اگر زهره بود سفید بود و اگر عطارد

و اگر عطارد بود آسمان گونه بود و اگر قمر بود رنگ سبز بود و اگر زحل بود
سیاه بود و اگر مشتری بود گندم گون بود و اگر مریخ بود
سرخ بود و سبز و لیکن از الوان برجها و از ارباع فلک با خداوند
ساعت بنگر که صاحب ساعت اندر کدام برج است و لون آن برج حقیقت
و بکدام ارباعست و از فلک لون صاحب ساعت با الوان برج با الوان
ارباع فلک قیاس گیر و بنگر که بکدام خانه است و با وی نیز برابر گیرد
با که متصلست از لون آن کوکب که متصلست نیز با وی با هم برابر دارد
شناخته شود برین مثال   در معرفت لباس کواکب قمر سفید است
که زردی زند زهره زرد است که سفیدی و سرخی با وی آمیخته است
عطارد اندر وی سفیدی و سیاهی است روشن زحل سیاه همه مشتری
سرخ ملیح و مریخ اندر وی چیزی سفید است گاه گاهی سیاهی
آفتاب زرد است گاه اندر وی سرخی است و سیاهی اما این الوان
که یاد کردیم این الوان لباس کواکب است که چون بمزاج کوکب دیگر
یا بخانه یا بارباع یا ببرج مختلف رنگ خویش این الوان ظاهر باشد
در معرفت لباس بروج حمل سرخ است و ثور سفید است
سخت سفید و گران جوزا سرخ است و اندر وی تاریکی هست سرطان
سفید است سخت سفید اسد سفید است با سرخی سنبله سفید است
و سبز میزان سفید است با زردی عقرب سبز و زرد است قوس
سفید تابان است جدی سیاه و تاریک است دلو سیاه است و
سیاه حوت سفید است   در دانستن الوان بروج اگر چه تو
یاد کردیم آن لباس بروج است و این لون بروج هست بحقیقت حمل

سرخست و سبک نور سفید و گران جوزا سبز است و سبک سرطان
سفید است و سبک اسد سفید است و گران سنبله زرد است که بسرخی زند
و گران میزان سبز است و سبک عقرب سفید است و سبک قوس
سفید است و گران جدی سیاه است و سبک دلو سیاه است و گران
حوت سفید است و سبک وجه دیگر حمل سرخست و سفید و تلخ ثور
سفید است و تند جوزا سبز است و شیرین سرطان هم رنگ دو دست
و شور اسد هم رنگ آتش است و تلخ سنبله بنفش است و تند
دلو سرخست که بسیاهی زند میزان سرخست که بسفیدی زند و شیرین ج
و عقرب سیاه است و شور قوس زرد است و تلخ جدی سیاه است
که بسفیدی زند و تند حوت سفید است که بسرخی زند و شور
اینست حقیقت الوان بروج اما الوان ارباع فلک از طالع تا چهارم
سرخست و از چهارم تا هفتم سیاه است و از هفتم تا دهم سبز است
و از دهم تا طالع سفید است الوان بیوت طالع اغبر است
دوم و دوازدهم سبز است سیم و یازدهم زرد است
چهارم و دهم سرخست پنجم و نهم سفید است ششم و هشتم سیاه است
هفتم تاریک است بر لون آن ساعت که آفتاب فرو شود

در معرفت عدد چیزی بگیر از درجه قمر تا درجه عطارد

و درجات جمع کن بنگر اگر میان ایشان از برجها جفت بود
این چیزی بیشتر از یکی بود پیوسته و اگر میان ایشان
از برجها طاق بود دلیل چیزی بود تنها و یکی و اگر عدد بسیار بود
از درجات قیاس گیر و اگر قمر و عطارد هر دو از یک برج باشند

برج باشند اگر برج منقلب بود عدد بسیار بود و اگر ذو جسدین بود
دو بود یا چهار یا چیزی بود مرکب بر یکدیگر ساخته و بافته ما بافته و اگر
برج ثابت بود یک چیز بود تنها بنگر دلیل چیزی را اگر اندر آن برج که هست
اندر وجه اول بود از یکی بود تا ده و اگر اندر وجه دوم بود از ده
بود تا صد و اگر اندر وجه سیم بود از صد تا هزار باشد وجه دیگر
بنگر که اندر طالع چند کوکبست اگر یکی کوکب بود یک چیز باشد و اگر
دو بود دو و اگر سه بود سه وجه دیگر بنگر که عدد قمر چند واجب چیزی
کرد و اگر زیادت از یکی دو و دو سه باشد بنگر که دلیل چیزی اندر
کدام برجست و کدام ستاره است و سال صغری آن دلیل
چندست بعدد وی باشد و اگر اندر هبوط بود و اگر اندر مثلثه خویش
بود اندر ده ضرب کن و اگر یکی اندر شرف بود اندر صد ضرب کنی
و اگر اندر خانه خویش بود اندر هزار ضرب کن و چون کوکب راجع
باشد از آنچه بیرون آید نیمه وی کم کن و اگر محترق باشد باندازه
درجه احتراق کم کن مثلا دلیل از آفتاب شش درجه است
باحتراق نیمه آنچه از عدد بیرون آید کم شود اگر چهار درجه بود ثلث
آن عدد بماند باقی کم شود و اگر راست بدرجه احتراق باشد
همه کم شود هیچ نماند و باز بنگر که بدلیل سعد ناظر بود زیادت
کند باندازه قوت خویش چنانچه یاد کردیم از عدد و اگر کوکب
نحس باشد نقصان کند و اگر دلیل راس باشد چهار یک آن عدد
که از دلیل بیرون آمده است بیفزاید و ذنب ربع آن عدد
بکاهد و اگر دلیل با شمس باشد هیچ زیاده نکند و کوکب سعد زیاده

زیاده کننده را همچنان نگاه دارد و برجعت و احتراق که دلیل
را نگاه داشته و نحس کاهنده را نیز همچنان و اگر دلیل آفتاب بود
و سعد با وی مقارن بود هیچ نیفزاید و اگر نحس مقارن بود هیچ نکاهد
و آن کوکب که افزاینده و کاهنده بود مر عدد را بنگر اگر در برج
ذوجسدین باشد تضعیف کن عدد وی را شمس را بنظر مودت
بفزاید و با جتماع و مقابله و تربیع و نکاهد این باب چو باب هیلاج
و کدخداست که اندر باب زائد الزوایه و ناقص النواقص که سعد آن
بتثلیث و تسدیس و قران بفزایند و نحسان بتربیع و مقابله
و قران کم کنند و الیس مصری گوید که بگیر از درجه وتد چهارم از طالع
تا درجه شمس انچه بیابی از درجات آن باشد عدد جنین
و دربوس گوید بنگر اگر دلیل در برج مجسد باشد یا برج کثیر الاولاد
عدد بسیار بود و اگر ببرج منقلب بود همچنین و اگر ببرج ثابت باشد
کمتر باشد بعدد یا یکی جزو بود و این باب را نیک تأمل کن که
بسیار جاها فایده کند   در معرفت نوی و کهنگی چیزی اگر
دلیل چیزی یعنی صاحب طالع اگر مشرقی بود از آفتاب و از طالع
و آن برج این چیز نو بود و اگر مغربی کهن باشد و اگر جنوبی یا شمالی
میانه بود که بنو نزدیکتر بود و جنوبی میانه باشد که بکهنگی
نزدیکتر بود و اگر مختلف بود حکم بر غالب تر کنند اما بدانکه هر
چیزیکه سؤال وی بروزی و ساعتی بود مشرقی و مغربی
وی بطالع و ارباب طالع درست بر آید و هر چیز که وی
دائم بود و روزگار دراز برو گذرد بین که مشرقی دلیل یا غربی وی

یا غربی وی اندر ربع آفتاب بفلک تدویر و برتر باشد یا اندر ارباع
طالع هر کدام که دیرتر باشد حکم بروی کن   در دانستن جای چیزی
چنین اگر دلیل در تحت الارض بود این چیز مدفون بود اندر زمین
یا اندر دست یا اندر جایی پوشیده باشد و اگر بفوق الارض بود
ظاهر باشد و آشکارا یا اندر دیوار یا اندر آستانه خانه یا بر در آن
و اگر اندر برج ذوجسدین باشد همچنین که از فوق الارض گفتیم
در فراز دیوار یا در سوراخ طاقی یا بابی و اگر اندر برج منقلب بود
اندر جایی بود دیگرگون اگر در آن در میان خانه یا در میان چیزی باشد
یا بادی یعنی با خود بود و اگر اندر برج ثابت بود که جای محکم بود
و سخت استوار و اگر دلیل اندر طالع بود یا وسط السماء آن
چیز بود بر آینده و لطیف و سبک بود همچون روحانی از وسط
السماء تا هفتم آن فرو رونده بود از سبکی بکثافت رود
جسمانی بود و جانی نبود از درجه مغرب یا درجه چهارم آن فرو رونده
است بمغاکی و کثیف است و جسمست و از چهارم تا طالع بر آینده
است بروشنایی از تاریکی و بی روح است و این دلیلها
که نمودم و مثل زدم بر تو پوشیده نشود   اندر شناختن دلیل
و قیاس کردن چیزی و کیفیت چیزی و اگر دلیل اندر وتد بود
این چیزی بود بایسته و کار آمدنی خاصه که مشرقی بود
بود و اگر اندر مایل الوتد بود کمتر از وتد و اگر ساقط بود یا زایل
چیزی بود نا بکار و شکسته و عیبناک و معیوب و اگر دلیل
اندر خانه خویش بود چیزی بود معروف و بایسته و همچنان

اندر خط خویش باندازه نصیب خطها واگر اندر هبوط بود چیزی بود تباه
یا کنده یا شکسته و سقط واگر با ذنب بود زیره و شکسته و با سقط
واگر با رأس بود چیزی باشد نیکو و ستوده و بس ارزنها دنی واگر
زحل بود دلیل چیزی بود از آهن و از سنگ و آنچه بدین ماند
باندازه گوهر طالع واگر دلیل بزحل ناظر بود همچنان آن اجناس بود
که گفتیم واگر بمشتری بود چیزی بود از زر و سیم پیوسته باشد
یا از اجناس او واگر بمریخ ناظر بود چیزی باشد از آلات
و حلیه بود واگر بآفتاب ناظر بود از اجناس جواهر بود
واگر بزهره ناظر بود از اجناس روی و جامها بود یا اجناس
قماش جامهای رنگ برنگ با پیرایه واگر بعطارد ناظر بود از
اجناس کتب و دیوان و نامه و خط بود یا از نقشها واگر
بقمر ناظر بود از نظر و برج حکم کن و قیاس گیر و وجه دیگر اگر
دلیل اندر ربع شرقی بود چیزی بود جنبنده یا جانور واگر
در ربع جنوبی باشد چیزی باشد بی جان و بی جسم
که حرکت نبود او را یا چیزی باشد نابکار یا خود چیزی
نبود واگر اندر ربع مغربی بود چیزی باشد که او را حرکت
نبود ساکن باشد واگر اندر ربع شمالی باشد جنبنده
دائم یا جانور بود یا دو چیز بود مرکب یا دو چیز باشد
هر دو صفة یکدیگر وجه دیگر اگر خداوند طالع راجع بود
در هبوط یا منحوس چیزی بود عیبناک واگر محترق سوخته
بود واگر مسعود بود تا بدرجه شرف چیزی باشد نیکو و خوب

و خوب رنگ و طرفه واگر اندر وتد باشد یا مایل الوتد چیزی باشد
پایسته و اندر پای واگر ساقط باشد چیزی باشد نابکار و سقط
واگر صاحب طالع بمسعود یا بسعدی پیوسته بود این چیز از
حیوان بود یا بجز حیوان خوردنی و آشامیدنی بود واگر از جنس
خوردنی بود واگر از جنس دیگر باشد بس سخت اندر پای و بکار آمدنی
چیزی باشد و بنگر که صاحب طالع در کدام برج است اندر آتشی
یا خاکی و یا بادی یا آبی نشانی معدن جوهر جنی و بودن وی و زنده
کانی وی از آن چیز باشد مثلا صاحب طالع اندر برج خاکی بود
و زهره بوی پیوسته از برج آبی بدلایل دیگر گفتیم حیوانست بیجان
یا چیزی که از حیوان بیرون آمده باشد که زنده کانی وی از آب
و خاک باشد همچنین آمد پاره استخوان گوسفند بود واگر خداوند
ساعت سعید اندر برج مسخ بود و بخانه یا بربع سیز بود بگو
این چیزیست باصل سفید ولیکن وی را رنگ کرده باشند
بهر رنگی که دلیل کند برج و خانه و ربع فلک واگر دلیل از طالع بشیر
تا وسط السماء این چیز سبک باشد و لطیف و سخت لطیف
و روحانی واگر از وسط السماء بود تا هفتم چیزی باشد بی اصل
که نه روح بود و نه جسم و از هفتم تا چهارم چیزی باشد با جسم
و روح و از چهارم تا طالع جسمی باشد بی روح اما مزه چیزی
اگر خداوند ساعت طالع زهره بود چیزی باشد بمزه خوش و چرب
و با سیدار از رم و دلشاد کننده و روشن واگر صاحب ساعت
طالع عطارد بود چیزی بود بمزه ناز و ترش و بی مزه یا بدبوی

درشت و دژم و اگر زحل بود چیزی بود ترشه چون مزه بلیله یا درشت
بسیار خشن و اگر مشتری بود شیرین بود و نرم سار بسیار و اگر
مریخ باشد تلخ بود و بسیار سخت و مزاج کواکب ناظر یاری کن تا
درست آید اما گرانی و سبکی چنی اگر دلیل اندر طالع بود این
چیز گران بود و اگر در دوم بود گران و اگر در سیم بود سبک بود
و اندر چهارم گران بود و اندر پنجم میانه بود و اندر ششم سبک بود
پاره گرانی دارد یا گران بود پاره سبکی دارد و اندر هفتم مقداری
گران سبک بود و اندر هشتم سبک بود اندر نهم سبکتر باشد و اندر دهم
سخت سبک بود و اندر یازدهم سبک بود و اندر دوازدهم میانه
نه سبک و نه گران اما شکل چنی اگر دلیل زحل بود گرد بود اندر وی
پاره گری و جنبندگی بود و اگر دلیل مشتری بود گرد بود و معتدل
و هنطان و اگر مریخ بود چیزی بود دراز و اندر وی سوراخی بود و اگر
شمس بود گرد بود و اگر زهره بود چیزی باشد دراز گوشه دارد (دراز / چهارگوشه)
اولش گرد بود و اگر عطارد باشد چیزی بود اولش باریک
و میانش سطبر و آخرش باریک و اگر قمر باشد بنگر در وقت
سئوال قمر چه صفت است و چه زنانیست هم بدان تا نه تمام باشد
و بتر نظر قمر باتصال کواکب دلیل کیر و آمیزش ده تا درست آید
اما درازی و کوتاهی چنی اگر دلیل از طالع یا از وسط السما
یا هفتم خاصه که زائد النور باشد آن چیز دراز باشد و دو چندان
باندازه خویش و اگر در تحت الارض باشد یا ناقص النور آن چیز کوتاه
بود از اندازه خویش یعنی بدان اندازه که از جنس چنی باشد

باشد اما در معرفت آنکه چنی خوشبوست یا گنده اگر دلیل ساقط
باشد از اوتاد یا اندر جایگاهی که بطالع نظر ندارد یا بشمس و قمر
نظر نیوکند و نه بسعدان آن چیز گنده باشد خاصه که نحسان نظر دارند
یا رأس یا ذنب باشد یا گنده و اگر اندر اوتاد یا مایل الاوتاد باشد
با شمس یا قمر یا دی نظر دارند یا طالع نظر دارد این چیز خوشبوی باشد
اما دانستن چنی که از چه جایگاه است اگر دلیل اندر درجه اول باشد
چیزی بود که از اول آن جوهر باشد و اگر اندر درجه دوم باشد
از میانه آن جوهر بود و اگر اندر درجه سیم باشد از آخر آن جوهر چنی
مثلا طالع برج بادی آمد چنی از جانور بود یا از درخت چون
صاحب طالع را اندر درجه اول یافتیم گفتیم که از سر جانور است
یا از سر درخت همچنین تا از هر سه درجه چه خواهی که اجزای او بدانی
هم برین قیاس میگیر درجه بدرجه تا آخر برج اما در معرفت صفت
چنی چون معلوم شد که حیوانست چون دلیل اندر جوزا و سنبله
یا قوس و حوت باشد یا اندر درجه دوم اندر جدی دلیل کند
که پرنده است که بپرد و اگر دلیل اندر حمل و ثور و اسد است
یا نیمه آخرین از قوس یا در نیمه اول از جدی چهارپای باشد و اگر
اندر حمل و ثور و اول نیمه حوت باشد چهارپای شم کوفته باشد
و اگر اندر اسد باشد چهارپای با چنگال و نشتر باشد و اگر اندر
نیمه آخرین قوس بود چهارپای با سم بود و اگر اندر اسد و عقرب
و قوس و حوت بود حیوان سباع بود و درنده و اگر دلیل
اندر سرطان و عقرب و جدی بود حیوان هوام باشد چون مار

وکژدم و جنبنده زمین و مانند وی رجحانی آبی دلیل حیوان آبی باشد و اگر
اندر حوت باشد مرغان آبی باشند ماهی و هرچه حیوان آبی است و اگر دلیل
اندر عقرب بود سباع آبی باشند درنده و گزنده چون دلیل اندر جوزا
بود یا اسد یا میزان یا دلو دلیل درختان دراز باشند و چون
در سرطان و عقرب بود یا اندر نیمهٔ آخرین از حوت دلیل کند بر درختان
میانه بالا و چون دلیل اندر ثور و سنبله و جدی باشد دلیل کند
بر نبات زمین و اگر اندر ثور بود نبات مانند درخت بود که تخم کند
و گل کند و بالا کشد و اگر اندر سنبله بود تخمها بود و جدی نبات و گیاهها
بود اما بدانکه حمل و ثور و اسد دلیل بهایم چهارپا باشند جوزا
و سنبله و میزان و نیمهٔ اول قوس و دلو دلیل صورت مردم است
سرطان و عقرب و جدی دلیل هوام زمین است جوزا و سنبله و
قوس و نیمهٔ آخر جدی و حوت دلیل پرندگان و علما مانند اسد عقرب
و قوس و نیمهٔ آخرین و حوت دلیل سباع اند اینقدر که یاد کردیم
چون نیک تأمل داری و نیک تفحص کنی بسیار فایده دهد و کفایت است
اندر هر مسئله

فصل — در معرفت آنچه بدین دوازده خانه منسوبست — اول دلایل طالع

دلایل طالع طالع دلیل است بر مسئله از مسایل
تن و جان خویش و از عوارضهای تن و هرچه طلب خواهد کرد اندر هر
کارها که آغاز کند یا کاری که اندر وی باشد و در مولود مدت
مکث مولود اندر رحم مادر و بر عمر و نشر آن زمینی که اندر آن
زمین زاده بود و کارهای پدید آمده و از حال زندگانی و چیزهای دیگر
که بمردم رسد — بیت المال دلیل کند بر احوال مال

مال و کسب و معاش و یاری گران و دم روان و گواهان و خصومت
زنان و دادن و ستدن و وصیت نامها و کاربستن کارهای نو
و امانت نهادن و پذیرفتن امانت و انبازی و خزینهها و کلیدها و اندر
آمدن بهر کاری و نامه سلطان که بشهر خواهد آمدن و بیرون رفتن چیزی
غایب و آب خانها و شادی و گنجها و باد برخاستن که کی باشد
و اگر نحسی اندر این خانها بود مولود اندر دیدار چشم عیبی رسد
بیت الاخوة دلیل کند بر سفر و زوال چیزی و فرج یافتن
و بر حال خواهر و برادر و دوستان و خویشان و خبران و خانها (و خبران و خوابها که ...)
و دین و فقه و رازها و اقرار و شیرخوارگان و بزرگان و زمان
فهم و فکرت و علم و عبادت خانها و کلیساها و جهودان و ترسایان
و ترسایان و آنچه بدین ماند — بیت العاقبت دلیل کند
بر پدران و عاقبت کارها و ضیاع و سرای و عقار و کشت زار و
کارهای پوشیده و نهانی و بر خانه که مولود آنجا زاده باشد
و بند و زندان و بازداشت و خویشان پدر و اجداد و بناها و عنصر
و اصل و آنچه از پس مرگ باشد و جایهای کهنه و چیزهای قدیم
و شوی مادر و آنچه رسد بر جهان از نیک و بد و جایگاه
پنهان کردن دزدیدهها و جایگاه تعلیم کردن کودکان و گنجها
و شهرها و بنیادها و دفینها (و رزگاها) — بیت الولد
دلیل کند بر حال فرزندان و رسولان و هدیها و نیکوییها و امید
و طلب نان و دوستیها و رفیقان و نزدیک بزرگان شهر
و حال مردمان شهر و بر حلها و ضیاع و بر حال آبستن شدن

وزن زنان م زنان و جز و سبها مهماوشادی و جایگاه حق و راستی و املاک زنان
و پوشیدن جامها و نبات زمین و مزاح و بازی و برگماشت
کردن بر مالهای گذشته مال پدران و رعایا ها و آنچه گویند مولود را
پس ز مرگ از حمد و ثنا و نکوهش و دشنام و طلاق زنان و آنچه
بدین ماند   بیت المرض دلیلست بر بیماریها و سببهای
وی و بندگان و پرستاران و ستم و نقل کردن از جایی بجایی و معاملت
و دلیل کند بر باطن اندامها و بر جای ماندن عیبها و جایگاه
دروغ گفتن و چیزهای حقیر و ضایع مانده و چیزهای که بوی بسته کنند
و تهمت اندر کار زنان و خصمان و تنگدلی و زور و بهتان و سخن
چینی و کردار زور و بند و باز داشت و حبس و سحر و غنا و دیوان
و مردمان سقط و فرومایه و اگر سر بر طالع مولود آید پس مولود
طبیب گردد   بیت النساء دلیلست بر زنان و تزویج و زنا
شوهری و سببهای وی و خصومتها و انبازی و معاملت بازرگانان
و دزدان و حیلت ایشان و حرب و کارزار و هر چیزی که طلب کنند
و جایگاهی که کسی قصد کند و زمینی که بوی سفر کنند و سوی آنجا
و دلیلست بر کارهای اسیران و همسایها به و حاسدان و مرگ
معاملت ایشان م زنان و مبتلائی ایشان و قصد کردن و ضدان و یاران
و استهزاء و استخفاف کردن با مردمان و مغالبت اندر کارها
و غریب کردن اندر زمین و مرگ دشمن و صید کردن
بیت الموت دلیلست بر مرگ و کشتن و سراها و زهرها
کشنده و بیم و ترس و هر چیزی که هلاک شده باشد و ضایع مانده

و ضایع مانده و امانت و بیکاری و کاهلی و زیانی و حیلها و سوختن
و دلیل کند بر یاری کردن سوال عنه و مال وی و بر گنج و دفینه
و چیزی پوشیده و پنهان کردن و دزدیده و زهر داده و حیلها که کنند
و هر چیز که پنهان بود و چیزها که خدمت کنند بناحق و مرگ اندر غربت
و میراثها و تباهی تن از داروها و درویشی و حاجتهای دشوار و سبیل
و بیم و ترس و احمقی و بیهوشی و ابلهی   بیت السفر
دلیلست بر سفرها و راهها و غربت و کارهای صدارت و شوب باران
و علم و مسجدها و علم فلسفه و دانستن چیزهای مستقبل و علم نجوم و کتابها
و رسولان و خبرها و خوابها و خدمت ملوک و زوال چیزها در کارها که کنند
و ابدال و زاهدی و دین داری و خدا   بیت العمل کند بر رفعت
و ملک سلطان و والی و قاضی و حاکم و عامل و صاحب حشمت و شرف
و کار و پیشه و امر و نهی و غایت کارها و خبرها نو و تمیز کردن کارها
و رسیدن اندر کارها و معروفی اندر میان عام و خاص و زنان و پدر
و مادران و جرانان و خویشان   بیت الرجاء دلیلست بر امید
و سعادت و بخت و دولت و دوستان و حمد و ثنا و فرزندان
و یاران و دوستان و عشق و پیوستن زنان بدوستی و مهر را
و جایگاه نیک بختی مولود و دانستن آنچه حال و فرزندی باشد مولود را
و یا کاری بزرگ و دولت که باشد و یاری کردن سلطان و مال
و ملک و بر حق بودن و دوستی بزرگان و حرمت و حشمت نزد بزرگان فتح
و چیزهای بزرگ و پایدار و چیزهای نیکو و پاکیزه و تجارت با مال و فایده
و سود کردن و رشوت و خانه دشمنان این

میت الاعداد دلیلست بر نا امیدی و شقاوت دشمنان و کیوان
و بدبختی احوال دشمنان و غم و حبس و بند و زندان و سختی
و مکر و حیله و رنج و محنت و مشقت و تعب و عنا و ستوران
و بندگان و کارهائی که پشیمانی آرد و بلا و درد و ذل و غم
و بیماری و خواری و مردمان دون و خفتن و کارهای دزدان
و کسی که گردن از طاعت بکشد و بیماریها و گریزان و مادر فرزند
و فرزندی که بشکم مادر اندر بود و هر کاری که پیش از مسئله بوده باشد
و چهارپایان و نکبت و مبتلا که مالها ستم شده و مال دزدان
و بدرفتاران و عاصیان و چیزی که رفته باشد از مالها و بدگمانی
و دوروئی و پنهانی و زندان همچنین مثال بنگر اگر بسیار دلیل
بنگر که کدام خانه منسوبست دلالت و زحل اما کیوان از نوی
و از صاحب خانه حکم کن بر نیکی و بدی باندازه نظر سعدان و نحسان

در دانستن آنچه بدین هفت ستاره منسوبست

اما کیوان را بتازی زحل خوانند و برومی قرونوس خوانند
طبیعت وی سرد است و خشک و تاریکست و دلیل از تن مردم
بر زانوها و قفا و مغز و استخوان و گردها و مثانه و سپرز و گوش راست
و هر چیزی که اندر تن آدمی گنده بود و پلید بر زحل منسوبست
و از علتها چون فالج و نقرس و سل و مالیخولیا و گنگی و کری
و آنچه بدین ماند و دلیلست بر بیماریهای صعب و گران و از
پیشها چون کشاورزی و ملاحی و سفرهای دور و دراز
و دریا و کوهها و بازرگانها گران و از علمها صعب و دست

و دلیلست بر آهستگی و بزرگی و تنهائی اندر مذهب و اندر کارها و بسیار خوردن
و بیچارگی و درویشی و صناعتهای دشوار و سخت و عمارتها و زمینها
و آبادانیها و بناها و آبهای صعب و جویهای بزرگ و مساحت و قسامی
و فریب و مکر و حیله و غدر و مخادعت و کم آمیختن با مردمان و غصب
و غارت و کشتن و بند و زندان و حبس و اسیری و شکنجه و قید کردن
هر یکا طریق را هرگز ختم نکند و چون گرد خویشتن نتواند داشتن کسی را
بکسی کمتر خواهد و دلیلست بر پیران و گدایان و بیم و ترس و زحمت
و مشقت و غم و متحیری و تنگی و دشواری و تنگی سفر کار
و میراث و نوحه و یتیمی و پدران و جدان و برادران کلان و بندگان
و دزدان و گریزپایان و حفاری و گورکندن و کفن دزدی و مرده
شوئی و دباغت گری و خصمی و جادوئی و فسونگری و دلیلست
بر کارهای سخت و گنده و دشوار و پیشها پنهانی که با ... و سیم
و او پست باشد و راستی قول و صدق اینهمه افعال زحلست
والله اعلم
طبیعت مشتری گرم و تر است و دلیلست
بر زندگانی فرزندان و بزرگان و تجمل و بر علما و قاضی و انصاف
دادن و حکم کردن میان مردمان و راستی و حق و دین و عبادت
و افتخار کردن بکارها و نهفته بودن و زهد و ورع و تقوی
و مرقدی و مصلی و حمد و ثنا و ظفر یافتن بر دشمنان خویش و ریاست
و بزرگی و اشراف و کرامت و نیکبختی و بر آمدن امید و شادی
و رغبت کردن بجمع مال و عقلها و توانگری و نیکوئی معیشت
و نیکوئی و جوانمردی و کارهای خیر و راستی کردن با دوستان

و دوست داشتن ریاست بر اهل شهر و یاری کردن هر کسی را
و بازرگانی و عمارتهای مرتفع و عالی و بعهد وفا کردن و امانت
داشتن و زینت و بسیار سخنی و چرب زبانی و بسیاری نکاح و شگونی
کردن کارها مردمان و امر معروف و نهی منکر گفتن و مانند این
طبیعت مریخ گرم و خشک است و مزه وی تلخ است دلالت

دلالت مریخ

بر آتش کشتن و سوختن و غارت و جمع رنجش و کارهای ناگهان
پیش آمدن و سرهنگی و سپاه سالاری و لشکری و صحبت سلطان
و حرب کردن و مردانگی و سرکشی و جنگ جوئی و طلب بهانه و آراستن
تعبیه و فتنهها انگیختن و دزدیها و عیاری و راهزنی و مکاری کردن
و تیزی کردن و غضب و حرام را حلال داشتن و عذاب کردن
و بند و زندان و بریدن اندام و چوب زدن و بیکی جای دیگر کشیدن و بیم
و ترس و خصومت و ستمکاری و شتاب زدگی و جفا کردن
و پیش رفتن بکارهای زشت و بد سخنی و بد زبانی و فحش و فجور
و پدید کردن شرها و فتنهها و حیلها و حاظر جوابی و بیوفائی
و پیوزگی و بسیاری دروغ و سخن چینی و پلیدی و سوگند بدروغ
خوردن و بی دولتی و مکر و تباهی چیزهای نیکو و زودی کردن و بدی
رأی از حال بحال و پشیمان گشتن و بی شرمی و استهزا کردن و بخیلی
و بسیاری رنج و شدت اندر سفرها و زنا کردن و می خوردن
و لواطت و مخنثی و طلاق کردن بر زنان و بچه افکندن
و نکاح فجور و بیطاری و قصابی و دارو کردن جراحت و صناعتهای
که با آهن باشد و ختنه کردن کودک و کور بازی کردن و گفتن

و گفتن استدن این همه از تاثیر مریخ است طبیعت شمس گرم
و خشک است و او دلیلست بر تن و جان و روشنائی و عقل و فهم و بر ملوک
و رئیسان و جباران و اشراف و جماعت مردمان و غالب گشتن
بر هر چیزی بقوت و بزرگی و آشکارا کردن خبرها و دوست داشتن
زر و سیم و جواهر و بسیار گفتن حکایات بزرگان نزدیک بودن پادشاهان
و تباهی باشد و پیوستن پادشاهی از دور منفعت و سعادت بود و گاه
ارتفاع یابد گاه سقوط گاه در سعادت بود و گاه در شقاوت دلیل کند
بر کارهای قضا و حاکمی و پدران و برادران و بیشتری و هر که از وی چیزی

و سخاوت

بخواهد بدهد و درگذشت بدیها و خداوند خصومت و بر دو گروهی کردن خصمان
و بر خصمان همیشه قوی باشد طبیعت زهره سرد و تر است و دلیلست
بر زنان و مطربان و مغنیان و شاعران و مادران و خواهران خورد
و پوشیدن و پیرایه بستن زر و سیم و مهربانی بر برادران و عجب آوردن
و دوست داشتن توانگری و لهو و لعب و زینت و شادی
و سماع و تحریک اوتار و عروسیها و بویهای خوش و شعر و غزل
و نرد و شطرنج باختن و زنا کردن با زنان زانیه و کودکان که از زنا
و حرام زاده باشند و سرود گفتن و بسیار سوگند خوردن و دروغ
گفتن و بکار داشتن مسکرات و نکاح بسیار کردن و مجامعت کردن
و بکار داشتن فرزندان و دل نهادن بر هر کس بدوستی و ننگ خود را
و سخاوت و جمال و شیرین سخنی و عشق و قوت تن و ضعیفی جان
و فربهی جسم و صناعتهای نغز و خوب و رنگ برنگ و تاج صلحی
و راستی ترازو و پیمانه و نشستن اندر بازارها و بزازی و عطاری

ورنگ زردی همه از تأثیره بود والله اعلم — عطارد ممدوح ست

ولالة عطارد

باهر کوکبی وباهر برجی ودلیلیست بر کودکان وجوانان وبرادران
خورد ودعوی ربوبیت ووحی ونبوت وعقل وسخن گوئی وکلام
وحکایتها واخبار ویاد داشتن سخنها واحادیثها وعلم وتقلید
وآموختن علوم وادب ومناظره فلسفه ودانستن جبر واستقبال وحساب
ومساحت وهندسه وعلوم غیبی وروحانی وعلوم زمینی ونجوم و[illegible]
وزجر وفال ودانستن اندر کارهای حکمت وکتابها ودرسخن وبلاغت
وفصاحت وریاست جستن ومشهوری اندر علوم ویاد وحمد وثنا کسب علوم
وصناعت وشعر گفتن وکتاب خواندن ونوشتن وقصه‌ها ودروغ
وزور وبهتان وکتابها بدروغ ساختن واندر یافتن رازهای مردمان
وکم شادی وتباهی مال وجمع کردن وبازرگانیها وبیع وشری و... — وافراط کردن
وداد وانبازی وراستی وکشیدن وخدمتها ومکر وحکمت
وکمی از احوال واسرار او خبردارد وعداوت کننده بود وترسنده
از دشمنان وشتابنده اندر کارها وخویهای گوناگون وزبان
آوری ومهربانی ودوستداری ورحیمی وپاکدینی وطعنه زدن
مر کارهای خدائی را ونگاه دارنده حقها وبرادران وخویشان ونیکنام
بود ومشهور وفراخ روزی بود واز هر صناعتی تا جز وبزرگ بود اندر
کارها وتمام کردن هر کاری ودلیلست بر بندگان وخدمت ومزدوران
وحجامی ودلیل است بر چشمهای آب وجویهای ورودها ودریاها
وزندانها ومرگ وآنچه بدین ماند — طبیعت ماه سرد وتر است — دلالة قمر
واندر وی حرارت عرضیست وسبکست وشایسته بر کارها

هر کاری ودلیل ابتداء هر کاریست بر ملوک واشراف وسعادتمندی
وظفر یافتن بهر چیزی که خواهد وبیشتر رغبت اندر علوم دین وعلوم علوی
وبسیاری فکرت اندر کارها وحدیث جان وهندسه وزمین وآبها
وتقدیر ایشان وضعیفی عقل ودلیلست بر زنانی که عز وشرف دارند
وبر ترویجها وبر زنان حامله وبر ترتیب واحوال ونیز ومادران وخواهران
مادران ودایگان وخواهران کلان تر ورسولان وپیکان وخبرها
وجاسوسان وگریزپایان ودروغ وسخن چینی ودوی مملکت
با ملوک بنده است باینده وبا هر کسی همچون وی باشد فراموش
کار وخیانت گر وسلیم دل وبی آزار وبیمارناک وبیمار دارنده
اجسام بیماران ومستری وفراخی اندر طعام دادن وکم
نکاح بودن اینست که یاد کردیم افعال هفت کواکب چون سعد بود
آنچه در سعادت یاد کردیم زیادت باشد وچون نحس باشد آنچه
از تباهی یاد کردیم زیادت باشد بسیار چیزهاست که اندر یک
کوکب دو دلیل فعلست ونگری تا جایگاه او به کوکب است
واتصال سعد ونحس وحظ وشهادت بنگری تا تمامی بار برانی آن — بر ضد یکدیگر از آنکه نگاه داشتن یا هم — حد سل
بدانی وبر تو معلوم کند — اکنون یاد کنیم مفاتیح القضایا چنانکه
واجب بود والله اعلم — یعنی دانستن حالات
کواکب آن چیزهائی که تمام کنند حاجتها را ودلیلست بر آمدن
مرادها از علم نجوم آنست که اهل این صناعت اندر وی سخن
گفته اند والجمله بیست وپنج وجه است نظرات واتصال
وانصراف خالی السیر ووحشی السیر ونقل وجمع ورد نور

و منع و دفع قوت و دفع طبیعت و دفع طبیعتین و دفع تدبیر
ورد و اسکات و اعراض و قوت و قطع النور و نعمت
و مکافات و قبول و سعادت و ضعف و نحوست
و محصور و خفا و قمر و حیز و اقبال و ادبار و مزاحمه و منبر
و فرح و قوت اندر خانها هر یکی علیحده بشرح یاد کنیم انشاء الله تعالی
النظر از بروج بود چنانکه خانه سیم و چهارم و پنجم و هفتم و نهم
و دهم و یازدهم اگر کوکبی با سهمی اندرین خانها بود طالع
ناظر خوانند و قوی ترین نظرها آن بود که بدرجات یکی باشند
ال آن باشد که کوکب رو در دیگران رود متصل شود چون میان
ایشان بعد بود بقدر درجه جرم خویش رونده با اتصال خواهند
و چون دقیقه بدقیقه یکی شوند آنگاه اتصال تمام شود و اما اتصال
مقارنه هم برین سبیل است و لکن چون میان ایشان قران تمام شود
هر دو بقوت یکدیگر باشند و اگر کوکبی با ایشان متصل شود
آن کوکب بطبع این دو کوکب باشد که قران کردند
و اما اتصال دیگر هست که از آن اتصال عرضی خواهند و آن چنان باشد
که دو کوکب مقارن باشند و هر دو را عرض برابر باشد
اندر یک جهت یکی مر دیگری را پوشیده وجه دیگر آنست که مقابله
یکدیگر باشند یکی صاعد باشد اندر شمال و دیگری هابط بود هم
اندر شمال و درجات عرضشان یکی باشد و وجه سیم آنست
که ناظر باشند اندر تثلیث و تسدیس یا تربیع یکی صاعد اندر
شمال و دیگری هابط بود اندر جنوب یا یکی صاعد بود اندر جنوب

جنوب و دیگری هابط بود اندر شمال این همه که یاد کردیم اتصال
عرض است و چون یک درجه از یکدیگر منصرف شوند اندر قوت یکدیگر
باشند مادام تا اندر یک جهت باشند که اتصال عرض بودشان
چون جهت عرض مخالف شد پس اتصال منقطع شود و بسیار بود
که کوکبی بکوکبی دیگر متصل بود بطول با ستاره و بعرض با ستاره
دیگر متصل باشد و زین جهت گفته است درسوس حکیم که اگر
بابطول بمشتری متصل باشد و بعرض بمریخ متصل شده هم بنده بگریزد و قمر متصل باشد بمریخ از طول و بعرض بمشتری متصل باشد
و اتصال قمر بمریخ بطول یا بعرض دلیل کند بر آنکه این بنده
گریخته برهد از عقوبت و خوشنود شود خداوندش و قوی تر آنگاه بود
که اتصال یا انصراف از صاحب خانه یا صاحب شرف و یا
صاحب حد و مثلثه و وجه باشد و قوی تر آنگاه بود که اتصال
طول و عرض بیکجای باشد بیک کوکب و چون جنس باشد
دلالت هرگز خلاف نکند و نوع دیگر است ز اتصال و انصراف
که وی را اتصال طبیعی خوانند و اندر مسایل و موالید بکار آید
چنانکه اتصال از بروج متفقة المطالع بود یا از بروج متفقة الساعات
الانصراف و شرح و بیان وی تر یاد کنیم علیحده آن بود که کوکب
از کوکبی منصرف شود که تمامی جرم خویش از وی دور شود
از اتصال یا از مقارنه این را منصرف خوانند و انصراف والله اعلم
وخالی السیر آن بود که کوکب منصرف شود از اتصال یا از مقارنه
یا نظر و بهیچ ستاره دیگر متصل نشود مادام که اندرین برج باشد
و وحشی السیر آن باشد که ستاره اندر برج باشد و با هیچ کوکب

بوی متصل نباشد و این حال بیشتر قمر را بود آنگاه اتصال وی
بصاحب حدش باشد چون از آن حد بیرون آید آنگاه منصرف شود
از آن حد بحد دیگر متصل باشد که وی میرود تا آنگاه که اتصال کند
بکوکبی ... ردوروی باشد یکی آنست که کوکبی سبک رو نقل
متصل شود بدیگری و باز منصرف شود از این معنی بعد از آنکه
وحشی السیر باشد در این حال متصل بصاحب حدش باشد یعنی
صاحب حد برج قمر و بکوکبی دیگر متصل شود طبیعت این دیگر
بدین دهد و وجه دیگر آنست که کوکب سبک رو متصل شود
بگران روی آن گران رو متصل شود بدیگری نور این بدان دهد
چنانکه قمر متصل شود بزهره و زهره متصل شود بمریخ یا بدیگری زهره
ناقل النور باشد و این وجه اول چنان بود که ماه منصرف بعطارد و از وی
منصرف شود و باز بمشتری اتصال کند و این زهره را نقل النور خوانند
و این حاجت برآید بدست میانجی گران و متوسطان
آن بود که یک کوکب یا دو یا سه کوکب یا بیشتر منصرف شوند جمع کنند
نورها را و استانند طبیعت ایشان و حاجت تمام کنند
بر دو وجه است یکی آنست که دلیل طالع و دلیل حاجت بیکدیگر
متصل نباشند و نظر نبود شان بیکدیگر و بکوکب دیگر نظر کنند
یا اتصال کنند آنگاه آن کوکب ببعضی خانها اتصال کند
یا نظر کند نور آن دو کوکب را بدان جایگاه رد کند وجه دوم
آنست که صاحب طالع یا صاحب حاجت بیکدیگر نظر نکنند
و نه اتصال آنگاه کوکبی میان ایشان نور نقل کند و این بر دو

و این بر دو وجه کند نور او تمام کند حاجت را بدست متوسطی
بر دو روی است وجه اول آنست که بمقارنه بود و چنان بود
که دو کوکب در یک برج باشند بدرجات مختلف و کوکب گران رو تر
بسیار درجه باشد و کوکب میانه را اتصال از سبکرو تر منع کند
که از جهة آنکه درجه مانع نزدیکتر باشد تا آنگاه که از وی بگذرد
مثال وی چنانکه زحل اندر حمل باشد به بیست درجه و عطارد به یازده
درجه و زهره به ده درجه عطارد اتصال زهره را از زحل منع کند
تا آنگاه که عطارد متصل شود و اتصال پس از آن زهره را باشد
و تفسیر این چنان باشد که سایل کاری طلب کند بدان رسد
کاری دیگر پیش آید پس از آن امید برآید نه باندازه سعد
و نحس و چگونگی احوال باید کرد وجه دوم آنست که کوکبی با کوکبی
دیگر اندر یک برج باشند بیکدیگر متصل و کوکبی دیگر متصل باشد
بمقابل اندر بنظر این کوکب که مقارن باشد باطل کند
آن نظر را و تباه کند اتصال را هر چند درجهاشان یکی بود
و چون تحت الشعاع کوکب ناظر را بود آنگاه کوکب قران
کننده را و این حال اتصال را باطل نتواند کردن
دفع الطبیعه
آن باشد که کوکبی متصل باشد بصاحب برج خویش یا بصاحب
شرف خویش یا صاحب حد یا صاحب مثلثه یا بصاحب وجه
این کوکب طبیعت خویش بوی دهد حاجت تمام کند
دفع القوه
آن باشد که کوکب اندر خانه خویش یا اندر
شرف خویش یا اندر حد و مثلثه و وجه خویش باشد بکوکبی دیگر

دفع الطبیعتین

متصل شود قوت خویش بوی دهد   آن باشد که کوکبی
اندر مراعمهٔ خویش باشد و بکوکبی متصل شود که آن کوکب نیز اندر
مراعمهٔ خویش بود چنانچه زهره بمشتری متصل شود از حوت این نیز
دفع الطبیعتین بود یا چنانکه زهره بمشتری متصل شود و زهره
اندر ثور و مشتری اندر حوت وجه دوم آنست که از حیز خویش
اتصال کند چنانچه اتصال کوکب روزی با کوکب روزی و هر دو
اندر جایگاه روزی باشند و همچنین کوکب شبی اندر مکان
اتصال کنند بیکدیگر

دفع التدبیر

آن بود که کوکبی بکوکبی دیگر اتصال
کند بهر جای و بهیچ تدبیر خویش بآن کوکب بدهد   بر دو وجه است
اول آنست که کوکبی بکوکبی که متصل شود که آن قابل التدبیر
در تحت الشعاع باشد نتواند که نوری بپذیرد و رد کند نوری بوی
وجه دوم آن بود که متصل شود بکوکبی راجع بوی رد کند آنچه
پذیرفته بود از جهت رجعت روا بود کسان که اصلاح و نیکوئی باشد
و باشد که بفساد باشد و تباهی اما رد الصلاح بر سه وجه است
اول آنکه دافع التدبیر اندر خط قابل باشد نوری پذیرد مدفوع الیه
و دوم آن باشد که دافع التدبیر مستقیم السیر باشد و مدفوع بهم
راجع بود یا محترق و ساقط باشد و کوکب دافع اندر وتد باشد
یا مایل الوتد چون چنین باشد بپذیرد کوکب ساقط یا محترق یا راجع
تدبیر را حاجت تباه کند چه رد کند قابل سوی دافع تدبیر خویش
و کوکب دافع اندر جایگاه نیکو باشد آن حاجت تمام شود
پس از آنکه تباه شده باشد و اما رد بفساد و تباهی بود بر

بر دو روییت اول آنست که کوکب دافع ساقط بود یا راجع یا محترق
و مدفوع الیه اندر وتد بود یا مایل الوتد چون تدبیر خویش بوی دهد بحال رجعت
و احتراق یا سقوط و نتواند تمام بپیوستن مدفوع الیه یا تمام نتواند دادن تدبیر
خویش بوی حاجت تباه کند پس از آنکه تمام شده باشد وجه دوم
آن بود که دافع و قابل هر دو ساقط یا محترق باشند رد کند بوی
آنچه از وی پذیرفته باشد از جهت رجعت یا احتراق و تباه کند تدبیر
او را و دافع را قوت تمام دادن تدبیر نباشد چنان باشد که کوکبی
که آن درجات را نه اول بود و نه آخر

الانکاث

آن باشد که کوکبی
بدیگر کوکب متصل شود پیش از آنکه بوی برسد راجع شود اتصال
باطل شود

و اعتراض

آن باشد که کوکبی باشد سبک روی بسیار درجه
و کوکبی دیگر گران رو تر از وی و کمتر درجه باشد از اول و کوکب سیم
سبک رو تر از آن اول خواهد بود که اتصال کند بدان کوکب
گران رو آن کوکب اول راجع شود و بآن گران رو متصل شود
بحال رجعت تا آنگاه که منصرف شود آنگاه کوکب سیم را باشد
و اتصال بدین کوکب راجع نه بدان کوکب گران رو

فوت

آن باشد که کوکبی رونده باشد باتصال کوکبی دیگر پیش از آنکه
بوی رسد آن کوکب قابل تحویل کند ببرج دیگر و چون این دافع
نیز تحویل کند پیش از آنکه اتصال کند کوکب دیگر باشد نزدیکتر بدان
قابل متصل شود و اتصال اول را باطل کند والله اعلم

قطع النور

بر سه وجه است اول آنست که کوکبی خفیف خواهد که اتصال کند
بکوکبی گران رو و اندر برج دوم خفیف کوکبی دیگر باشد پیش از آنکه

آن کوکب اقدر باد دوم اتصال کند این کوکب که اندر برج دوم خفیف باشد
راجع شود با آن خفیف متصل شود بیرون ازان کوکب دوم بقران
و تفسیر این چنین باشد که خداوند مسئله را حالی باز خورد و با کسی باید
که حاجت وی را تباه کند و ظفر را ببرد وجه دوم آن باشد که
کوکبی خفیف متصل شود بکوکبی ثقیل پیش از انکه این خفیف بدرجه
ثقیل رسد این ثقیل بدیگر کوکبی که ثقیل تر از وی باشد متصل شود
و از وی منصرف شود و باطل کند اتصال او را و تفسیر این چنان باشد
که سائل پیش از انکه بحاجت خود برسد کسی دیگر پدید آید و آن
حاجت بدانکس برساند و تمام شود و سائل محروم ماند وجه سیم
آن بود که کوکب متصل شود بکوکبی دیگر که نه خداوند حاجت باشد
یا کوکبی بوی متصل شود نور وی نقل کند بکوکبی که نه خداوند حاجت
باشد ازان روی حاجتها را تمام نکند و بر نیاید نعمت ومکافات
آن باشد که کوکبی در هبوط خویش بود یا در زیر خویش
و کوکبی بوی متصل شود یا وی بکوکبی متصل شود که دوست وی
باشد یا از صاحب مثلثهٔ وی یا صاحب مراعم وی باشد
یا کوکب دافع را یا قابل را شهادت باشد اندر برج خویش
پس چون اینچنین باشد ازان نیرو ازان هبوط بیرون آردش وی
همیشه وی را نعمت بود بر وی تا انگاه که آن کوکب که بر وی
نعمت باشد اندر هبوط خویش افتد یا تدبیر بدان کوکب متصل شود
یا دیگری بوی از آنجایگاه که صفت کردیم بیرون آردش ازان
هبوط و آن نعمت را دفا کرده باشد که بر وی بود و مکافات کزارده

کزارده باشد که بر وی بوده باشد که صاحب شرف برج کوکب را
صاحب نعمت خوانند قبول آن باشد که کوکبی بکوکبی متصل شود
از برج وی و از شرف وی یا از حد و مثلثهٔ و وجه وی انگاه قبول
کندش و یا متصل شود دافع بقابل و این قابل اندر خانه و شرف و حد
و مثلثه و وجه واقع شود هم قبول بود و اما قوی تر قبول از خانه
و از شرف بود و اما قبول حد و مثلثه و وجه ضعیف تر باشد مگر که هم
حد و هم مثلثه و هم وجه باشد همه جمله انگاه قبول تمام باشد
و این صاحب مراعم هر یکدیگر را قبول کنند بر طریق اتصال
و لیکن قبول اتصال قوی تر و بهتر و اگر دو کوکب اندر تثلیث
یکدیگر باشند یا اندر تسدیس یا اندر برجی باشند که متفقة المطالع
باشند یا اندر برجی که متفق القوة باشند یا اندر دو برج
که هر یک را باشند هر یکدیگر را قبول کنند از جهت اتفاق
طبیعت این برجها مر یکدیگر را و سعدان قبول کننده یکدیگر را
از مقارنه و تسدیس و تثلیث و از قبول است که قوی تر است
و هست که میانه است و هست که کمتر است اما قبول قوی
بیشتر مر قمر را بود از شمس زیرا که وی را قبول کند از همه جهات
که نور قمر از آفتاب است مگر که قبول استقبال نکرده است
و اما چون اتصال از برجی باشد با آفتاب که شمس را اندر آن
برج مراعمه باشد آن قبول طبیعت باشد و قبول برج عطارد
چون عطارد کوکبی را قبول کند از سنبله این نیز قبول قوی بود
و قبول وسط آن باشد که دو کوکب یکدیگر را قبول کنند

از خانه یا از شرف یا از حد یا از مثلثه یا از وجه و اگر این هر اسمها دو یا سه
جمع شود حو قبول تمام و قوی باشد اما قبول وحق آن باشد که از یک خط
باشد چون حد یا از وجه یا از مثلثه با خود یکدیگر را قبول کنند از راه نکاه
طبیعت چون فرح و مانندی — آن باشد که یاری سعدان — سعادت کوکب
ناظر باشد بتثلیث یا بتسدیس یا تربیع یا مقابله و نحسان ازوی ساقط
باشند یا محصور بین السعدین باشد یا از سعدها زکر دند و بسعدی
متصل شوند یا صمیمی باشد و آن آنگاه بود که اندر قلب آفتاب بود و میان
وی و میان آفتاب شانزده دقیقه بیش نباشد و شانزده دقیقه پس
کالجیبی بغایت سعادت اندر باشد که اهم سعادت آفتاب بخویش کنند
با نظر مودت آفتاب باشد یا نظر قمر و قمر مسعود بود و سریع السیر افزاید
النور آید در عدد یا اندر حیز خویش بود یعنی کوکب نر اندر برج نر بروز — و حساب
فوق الارض و بشب تحت الارض و ماده اندر برج ماده بروز تحت الارض
و بشب فوق الارض و شمس و قمر چون اندر خط سعدان باشند همچنان
باشد که اندر خطوط خویش و همچنین سعدان اندر خطوط نیرین بوند
همچنان باشد که گوئی اندر خطوط خویش اندر اند اما بدان که سعادت بر سه
گونه است مضاعفة السعادت است و سعید و کمتر از این اما
مضاعفة السعادت آن باشد که کوکبی اندر برج سعد باشد کردی
را اندر آن برج دو شهادت بود یا سه یا بیشتر همچون عطارد که اندر
سنبله باشد و مروی را دو سعادت باشد سعادت خانه و سعادت
شرف و اگر با این اندر حد خویش باشد سه سعادت باشد و اگر اندر طالع
باشد چهار سعادت باشد سعادت خانه و شرف و حد و طالع و اما سعید

[illegible]

و اما سعید آن باشد که کوکبی اندر جایی باشد که آن برج معتدل الطبع و مناسب
و موافق وی باشد چون زحل اندر دلو و مشتری اندر قوس و مریخ اندر
عقرب و زهره اندر ثور و شمس و قمر اندر خانهای خویش و آنچه کمتر از
است سعادت و دلالت کند بر صلاح آنچنان باشد که کوکبی اندر جائی باشد
که آن خانه خلاف طبع وی باشد چون زحل بجدی و مشتری اندر حوت
و مریخ اندر حمل و زهره اندر میزان و عطارد اندر جوزا — قوت کوکب
آن باشد که صاعد باشد اندر شمال یا شمالی باشد یا صاعد اندر فلک
یا در مقام ثانی باشد یا بیرون از شعاع آفتاب بود یا اندر وتد باشد
یا اندر مایل الوتد باشد یا این سه کوکب علوی مشرقی باشند از آفتاب
خاصه که آفتاب با ایشان در این حال بنظر تسدیس باشد قوی تر باشد
یا اندر ربع مذکر باشند چون شمس اندر برج مذکر باشد یا اندر ربع مذکر
قوی باشد یک مگر اندر برج میزان اما قوت این سه کوکب سفلی آنست — ضعف کوکب
که مغربی باشند یا اندر ربع مونث باشند — دلالت النقصان
سعادت آن باشد که بطئ السیر باشد یا اندر مقام اول باشد یا راجع
باشد و بدین رجوع رجوع سفلیان باشد خاصه که با رجعت نقصان
نیز احتراق بود یا کوکب اندر تحت الشعاع بود یا اندر درجات مظلمه
یا کوکب اندر برج ماده بود یا اندر درجات ماده و بروز تحت الارض
بود و بشب فوق الارض یا ماده اندر برج نر یا اندر درجات نر و بشب
زیر زمین بود و بروز فوق الارض یا اندر هبوط خویش باشد یا با انحطاط
اندر جنوب یا جنوبی باشد یا ساقط از وتد باشند یا اندر طریق
محترقه باشد و آن از نوزده درجه میزان است تا سه درجه عقرب

زیرا که این جایگاه هبوط تیرین است یا اندر خانه وبال باشند که جایگاه
دشمن خانه خویش است یا متصل باشد بکوکب راجع یا فاسد
یا اندر هبوط یا ساقط باشد و زایل یا نا مقبول باشند یا اندر غربت
باشند و بدتر آن باشد که خالی السیر باشد که بسعد ناظر باشد
و از علویان که معرق باشند از آفتاب یا اندر بعضی مؤنث باشند
و ضعیفی آفتاب ان باشد که اندر برج و ربع مؤنث باشد بخر
خانه نهم که فرح اوست و ضعیفی سفلیان آنست که با دل تر
باشند یا اندر ربع مذکر و برج مذکر   آن باشد که بنظر   دیگر کواکب
نحسان باشند بقران و تربیع و مقابله و تسدیس و تثلیث و میان
وی و میان نحس کمتر از حد کوکبی باشد یا اندر حدود نحوس باشند
یا اندر خانه‌های نحوس یا بعضی نحوس مستعلی باشند بر و از دهم و یازدهم
از جایگاه وی و بدترین اینهمه آنگاه بود که النحس قبول نکند یا مقابله
شمس باشد یا تربیع یا بمقابله شمس باشد یا خود یا رأس و ذنب
جوزهرات خویش باشند یا خود رأس و ذنب بوند و میان
ایشان کمتر از دوازده درجه باشد از جهت آنکه اندر عقده باشند
و بدتر نیز آنگاه بود که آفتاب با رأس یا ذنب بود و میان ایشان
چهار درجه بود از پیش یا از پس و میان قمر و رأس و ذنب دوازده
درجه باشد از پیش و از پس اما سعادت و نحوست جوزهران
چنین گویند اوایل و متفلسفان که رأس را طبیعت زیادتست
چون سعدان با وی باشند اندر سعادت بیفزاید و چون نحسان با وی
باشند اندر نحوست بیفزاید و از طبیعت ذنب نقصان چون سعدان

سعدان با ذنب باشند کم کند از سعادت و چون نحسان با وی باشند کم کند
از نحوست و از این جهت بود که همه حکما چنین گفته‌اند که رأس با سعد سعادت
و با نحس نحس و ذنب با نحس سعد است که از نحوستش میکاهد و با سعد نحس است
و از سعادتش میکاهد   آن باشد که کوکبی اندر برجی باشد
محصور النحسین   از پیش ۔   و با وی اندر آن برج نحسی باشد یا شعاع نحسی یا منصرف شود کوکبی از نحسی
بمقارنه یا بنظر متصل شود بنحس دیگر هم بر آن حال که گفتیم و جه دیگر آن باشد
که کوکبی اندر برجی باشد و نحسی اندر حد آن برج و شعاع نحسی اندر برج
دوم وی و نحسی دیگر با شعاع او اندر برج دوازدهم او بود و اگر کوکبی
نباشد اندر وی و حال طالع بدین صفت بود که گفتیم یا بروج دیگر
آن طالع یا آن برج که بدین صفت باشد سخت تباه و منحوس باشد و محصور
النحسین خوانند اگر آفتاب یا بعض سعدان بدان کوکب محصور نظر کنند
یا بدان برج محصور و میان ایشان کمتر از هفت درجه بود پس آن نحوست
محصور را بگشاید و اگر برج باشد خاصه و سعدان بوی نظر کنند یا شمس
آن نحوست بگشاده شود و اگر برجی یا کوکبی محصور السعدین باشد
اما قمر دوازده   آن از بهترین و فاضلترین سعادتها باشد   ر دوازده درجه
است   آن بود که منکشف بود و تباهترین آن باشد که کسوف
کسوف ۔   اندر برجی افتد که آن برج طالع مولود باشد یا تثلیث یا تربیع یا مقابله
و تسدیس طالع باشد و دوم آن باشد که تحت الشعاع شمس باشد
پیش و پس وی دوازده درجه باشد   آن بود که اندر دقیقه استقبال
تا درجه قمر دوازده درجه باشد از پیش یا از پس   آن بود
که با نحسان باشد بنظر یا اتصال یا قران   آن باشد که اندر

از نحسی با شعاع نحسی باشد با شعاع نحسی

اثنا عشریه زحل یا مریخ باشد   آن باشد که با رأس یا ذنب باشد
و میان ایشان دوازده درجه باشد بیش یا بیش   آن باشد که
جنوبی باشد یا هابطه باشد اندر جنوب   آن باشد که در طریق
محترقه باشد در نوزده درجه میزان باشد یا سه درجه عقرب
آن باشد که اندر آخر برج باشد که حدود نحسان است   که بطی السیر
باشد که کمتر از سیر اوسط بود و آن سیزده درجه است و ده دقیقه
که اندر خانه نهم باشد زایل که خانه غمست قمر را با تفق
حساب بود و این   میشود والله اعلم حیز آن باشد که کوکب
نرین بروز تحت الارض باشد و بشب فوق الارض و مریخ بروز فوق
الارض و بشب تحت الارض خاصه اندر برج مذکر و کوکب مؤنث
اندر برج مؤنث بروز فوق الارض و بشب تحت الارض و مریخ
مؤنث است و لیکن از جهة آنکه علویست حیز او با علویان
یکی اند بجز آنکه برج علویان برج مذکر باید مریخ را برج مؤنث
چون کوکبی در حیز خویش باشد و قوی باشد دلیل کند بر سعادت
و اعتدال و اگر اندر خلاف حیز باشد دلیل کند بر ف[ساد] و
و خلاف اعتدال   اقبال آن باشد که کوکب اندر   عروج قبول
وتد باشد یا مایل الوتد و اندر برج مقبول باشد از او افضل حظ نیز   ار
آن بود که کوکب ساقط باشد از وتد یا از نظر و زایل
باشد و بهیچ وتدی ناظر نبود و نیز اندر آن برج که وی باشد
نامقبول   آن باشد که کوکبی را در برجی شهادت   بعد
باشد چون خانه و شرف و یا حد و یا مثلثه یا وجه و آنچه بدین ماند

وانچه بدین ماند آن کوکب صاحب مزاعمه آن جای باشد   آن باشد   بیسر
که کوکبی را اندر برجی شهادت باشد و شهادت بیشتر افتد غالب
گردد بر آن برج و ورا مستولی خوانند یعنی غالب گشته   در معرفت   وصل
برجهائی که متفقة المطالع باشند متفق القوة و متفقة الطریقة خوانند
برجهائی که یکدیگر نظر ندارند و یکدیگر موافق اند که مر ایشان را متفقة
المطالع خوانند که بمطالع هر یکی مانند یکدیگرند چون آخر حمل که
موافقست مر آخر حوت را همچنین درجه بدرجه یکی از آخر با اول
میشمرند و این همه برجها که یکدیگر موافق اند حمل موافقست با حوت
و دلو و ثور وجوزا موافقست مر جدی را و سرطان موافقست
مر جوزا را تا اول میزان و اما آنچه متفق القوه اند آنست که ساعات
روز اندر ایشان یکیست و آن چون اول جوزا و آخر سرطان
و با آخر جوزا تا اول سرطان و همچنین درجه بدرجه موافق اند مر یکدیگر را
بقوت و سنبله موافقست با حمل میزان موافقست با حوت
و ثور با اسد و عقرب با دلو و قوس با جدی یکی برج که از اول که
درجه بدرجه تا آخر و باز آن برج را که با وی موافقست از آخر گیرد درجه
بدرجه باز گونه تا آخر و هر درجه که برابر یکدیگر افتند درجه القوه
باشد و اما آنچه متفق اند بطریق و آن چنانست که دو برج مر یکی
ستاره را باشد چون حمل و عقرب خانه مریخ و ثور و میزان
خانه زهره چون جوزا و سنبله خانه عطارد و چون سرطان
و اسد خانه نیرین و چون قوس و حوت خانه مشتری و چون
جدی و دلو خانه زحل و این باب بکار آید مر بیرون آوردن

صلاح وکدخدائیت را و دوستی زنان و مردان و فرزندان و برادران
و دوستان و بیرون آوردن دلیل طالع و ضمیر را و چون این برجها را
که متفق المطالع خوانند یکی را مستوی گیرند و یکی را منکوس درجات ایشان
متفق یکدیگر کردند چنانکه درجه اول حمل با درجه بیست و نهم حوت
موافق است و درجه دوم حمل با درجه بیست و هشتم حوت موافقست
و درجه سیم حمل با درجه بیست و هفتم حوت موافقست همچنین همه
برجهای موافق را از اول تا آخر بدین قیاس میگیر تا معلوم شود و ازین
برجها که یاد کردیم هستند که مقابل یکدیگرند و هستند که بتسدیس و تثلیث
و تربیع اند و این اتصالات را اتصالات طبیعی خوانند و ما اکنون
یاد کنیم بشرح مقابله طبیعی دلالت کند بر موافقت و مودت اما نظر
مقابله که نظر عداوت است و ضدیت اما آنچه مستقیم المطالع اند
جوزا با جدی و سرطان با قوس مقابله است و آنچه موافق اند بقوة
حمل با سنبله و میزان با حوت مقابله است و آنچه متفق اند بطریق
حمل است با عقرب و ثور است با میزان که موافقند بمقابله طبیعی
و اینها را مقابله طبیعی خوانند یکی را از اول گیر و دیگر را از آخر چنانکه گفته شد
تسدیس طبیعی آن برجهائی که نظر ندارند از برای نه دیگری بیکدیگر میرانند را
تسدیس طبیعی خوانند و دلیل کند بر موافقت و مودت
آنچه موافق اند بطالع چون حمل و حوت و سنبله و میزان و آنچه
متفق اند بطریق و آن چون جدی و دلو است همیشه یکی از اول گیر
و یکی از آخر چنانکه گفته شد تربیع طبیعی اما آن برجهائی که موافقند
بیکدیگر بتربیع دلیل بر موافقت و مودت و الفت و مصالحت کنند

دلیل کند این تربیعهاست که وی را تربیع طبیعی خوانند آنچه متفق اند بمطالع
چون ثور و دلو و اسد و عقرب و آنچه متفق اند بقرب چون ثور
و اسد و چون دلو و عقرب و آنچه موافقند بطریق چون جوزا و سنبله
و چون حوت و قوس و این تربیعها را تربیع طبیعی خوانند و دلیل کند
بر الفت و مصالحت و آنچه چنان باشد از تربیعها همه بی الفت و عداوت نیست
و این باب را همچنان باید گرفتن که رسم القابلست یکی راست
و یکی بازگونه چنانچه گرفتی این نظرهای تربیع طبیعی با تثلیث طبیعی
و تسدیس و مقابله طبیعی کرده آمد برجهائی که مطیع اند مر یکدیگر را
و دوست یکدیگرند نیکست مر دوستی را و زنا شوئی را و آبادانی را
و الفت را زیرا که از برجهاست که دلیل کنند بر عداوت
و هست که دلیل کند بر محبت و الفت و هست که دلیل کند بر دشمنانگی
و هست که دلیل کند که مر یکدیگر را مطیع اند اما برجهائی که دوست
یکدیگرند آن برجهائی که بیکدیگر نظر تثلیث و تسدیس دارند اما آنکه
دشمن اند مر یکدیگر را آن برجها اند که نظر ایشان بیکدیگر تربیع است
نه آن تربیع طبیعی که یاد کردیم و آن برجها که یکدیگر را عداوت کنند
و مخاصمت آنند که نظر ایشان بمقابله است نه مقابله طبیعی که گفتیم
اما برجها مطیع یکدیگر که دلیل کنند بر اتفاق محبت و مودت
چون ناظر باشند بیکدیگر بنظر مودت و آن چون جوزا با اسد است
و ثور و سرطان و جدی و سنبله و عقرب و حوت و قوس
و دلو و جدی و عقرب این همه یکدیگر را مطیع است و همیشه
معوج الطلوع مستقیم الطلوع را مطیعست و مستقیم الطلوع

مطلع است مر معوج الطلوع را چون نظرشان افتد بیکدیگر برین
نسق که یاد کردیم و اما آن برجهائی که مطلع اند یکدیگر را ولیکن
دلیل کنند بر مخالفت و عداوت آن چون حمل و میزان است و سرطان
و جدی و اما آن نظرهائی که از تربیع طبیعی و از تسدیس طبیعی و مقابله
طبیعی یاد کردیم که نظر ندارند بیکدیگر دلیل موافقت و بجای
نظر باشند و اگر کوکب اندر دو برج باشند یکی را بر درجات
مستوی نگاه کن و یکی را بر درجات معکوس چون هر دو
بیک خط آیند نظر باشند و این نیز هم مطلع باشد یکدیگر را
مثالش چنانکه یکی بده درجه باشد و دیگری به بیست درجه یا یکی
بهیجده درجه باشد و دیگری بدوازده درجه همچنین تا تمامی

فصل

در دانستن حال کواکب با یمین و ایسر آفتاب و ظهور و اختفا
اما این سه کوکب علوی چون آفتاب از مقارنه ایشان بگذرد
تا وقت مقابله آفتاب اندر یمین آفتاب باشند تا آنگاه که باز
بمقارنت ایشان رسد اندر ایسر آفتاب باشند زهره و عطارد
یا در طلوع و غروب غدوات باشند اندر یمین باشند و یا اندر
طلوع و غروب عشیات باشند اندر ایسر آفتاب باشند
اما این سه کوکب علوی تا اندر قلب آفتاب بشانزده دقیقه
پیش یا پس اندر حد صمیمی باشند و چون از شانزده دقیقه
بگذرند یا هم جرم خویش محترق باشند و تا تمامی جرم اندر
تحت الشعاع باشند و چون از جرم خویش بگذرد تا تسدیس
ایمن باشد در قوه تشریق و فرد مدس گوید در مستوریت

مستوریت باشد و بعد از آن ضعیف تر شود اندر تشریق و نشاید مستوریت را
و چون با رشصت درجه ماند مقابله را کنار شبی خوانند و بعد از آن مقابله
مغربی باشد و چون بشصت درجه احتراق برسد کنار روزی خوانند
تا حد تحت الشعاع یا محترق یا صمیمی شوند زهره و عطارد و چون از تحت
الشعاع بیرون آیند بمشرق مشرقی باشند و شایسته بوند مر مستوریت را
چون مقیم شوند و بعد از آن مستقیم شوند اندر غروب غدوات
باشند مغربی خوانند تا باز بتحت الشعاع آیند و چون بگذرند اندر طلوع
مغرب باشند یا مقیم گردند چون راجع شدند باز شرقی عشیات
خوانند

فصل

در دانستن طبایع و مزاج کواکب بفلک اوج
و فلک تدویر کوکب که صاعد باشد در فلک اوج طبع وی خشک باشد
و چون هابط باشد تر باشد و علویان از اول تشریق تا بمقام اول
تری دارند تا بمقابله شمس گرم بوند و تا بمقام ثانی خشک بوند صمیمی
سرد بوند و عطارد و زهره از اول شرق که راجع بوند تا مستقیم
تر بوند و بمقام صمیمی گرم بوند تا بمقام اول که باقی مغرب
خشک بوند تا باز صمیمی شوند سرد بوند قمر اندر ربع اول گرم
و تر بود اندر ربع دوم گرم و خشک و اندر ربع سیوم سرد و خشک
و اندر ربع چهارم سرد و تر باشد این ارباع دور ماهست نه فلک
تا دانسته باشی و اصل دانستن مزاجات کواکب آنست که یکی
که طبع کوکب چیست و اندر کدام برجست طبع برج بادی چه امر اگر
ضد بود کمتر از بیشتر بود و اگر چنان باشد که طبع ربع فلک و طبع
ربع اوج و فلک تدویر همه جمع کنی بایکدیگر و مزاج دهی و دیگری

که کدام مزاج غالب تر است آن قوی تر باشد چنانکه زحل سرد و خشک
اندر سرطان یافتیم و اندر آخر مغرب بود و اندر فلک اوج هابط بود
و اندر فلک تدویر هابط او برج سرطان و تری زیادت کردند و آخر
مغرب سردی زیادت کرد گفتیم زحل سرد تر است مریخ را همچنین
مزاج راست کردیم و مریخ اندر اسد بود و صاعد از فلک اوج و هابط
از فلک تدویر مریخ گرم و خشک است و برج اسد گرم و خشک و صعود
خشک بود و هبوط سرد و نیز جزو گرم و خشک بود چون سردی از وی
کم کردیم سه جزو خشکی آمد و دو جزو گرمی و زحل سه جزو سرد بود و یک
جزو تری آمد سه جزو سردی از دو جزو گرمی مریخ برفتیم یک جزو سردی
زحل ماند و یک جزو تری زحل از سه جزو خشکی مریخ برفتیم دو جزو
خشکی ماند از مریخ فعل مریخ دو جزو خشکست و فعل زحل یک جزو
سردی ماند گفتیم دلالت خشکی غالبتر باشد و از اینجا حکم باید
کردن و افراط خشکی مریخ و زحل گوئیم یک رکن نحسی دلیل کننده
و یک رکن سعادت که دلیل اعتدال بود و همچنین همه کواکب را
از این دلیل گیرد و همه اتصالات را بدین سان حکم کن تا احکام
گشاده شود و هیچ خطا نیوفتد   در دانستن فرح کواکب
بچند وجه اوّل فرح ارباع فلک اما کواکب علوی را اندر فصل
ارباع مذکر فرحست و چون مشرقی باشند هم در فرح باشند
و کواکب سفلی را در ارباع مؤنث فرح است و چون اندر جهت
مغربی باشند هم در فرح آید و عطارد را اندر هر دو جهت
فرح است و فرح دیگر هست کواکب نهاری را اندر فوق الارض

الارض و لیلی را اندر تحت الارض فرح است و فرح دیگر هست
که معروفست فرح عطارد اندر طالع و قمر اندر سیوم و فرح زهره
اندر پنجم و فرح مریخ اندر ششم و فرح آفتاب اندر نهم و فرح مشتری
اندر یازدهم و فرح زحل اندر دوازدهم و همچنین فرح دیگر هست
و فرح زحل اندر برج دلو و فرح مشتری در قوس و فرح مریخ اندر
عقرب و فرح شمس اندر پانزده درجه اسد و فرح زهره اندر ثور
و فرح عطارد اندر سنبله و فرح قمر اندر پانزده درجه سرطان وجه
دیگر اگر ماه اندر برج سیوم باشد قوت سیوم برابر قوت برج یازدهم
باشد و اگر آفتاب اندر برج نهم باشد برج نهم را قوت برابر برج
پنجم باشد و اگر مشتری اندر برج یازدهم باشد برج یازدهم برابر طالع
بود بقوت و چون زحل اندر دوازدهم باشد قوت برج دوازدهم
برابر قوت برج دوم باشد و چون مریخ اندر ششم باشد قوت
برج ششم برابر هشتم باشد و چون زهره اندر برج پنجم باشد
قوت برج پنجم برابر برج هفتم باشد و چون عطارد اندر طالع
باشد قوت وی برابر قوت آفتاب بود که اندر وسط السماء
بود و اگر منحوس باشد قوت وی برابر زحل باشد که اندر برج
دوازدهم باشد وجه دیگر چون کوکب اندر برج ثابت بود قوی
تر از برج ذوجسدین و برج ذوجسدین قوی تر از برج منقلب بود
و اندر برج ثابت کوکب علوی بهتر باشد و اندر برج منقلب کوکب
سفلی بهتر باشد سبک اندر برج سبک و گران اندر برج گران
و اما عطارد و مشتری شکل برج منقلب و زهره و مریخ شکل برج

تا بُت اما قوی ترین اوتاد طالع است پس وسط السماء پس هفتم
پس چهارم پس یازدهم پس پنجم پس نهم پس سیم پس دوم
و پس هشتم و دو خانه بمانند و آن بدترین همه خانهاست و آن
ششم است و دوازدهم اما چون کوکبی بمقابله آن خانها
افتد که ویرا فرح است سخت ضعیف و تباه باشد زیرا که آن
خانهٔ غم و اندوه باشد و جای دلیل غم باشد و با فلکی همه را
نیک نگه دار تا خطا نیفتد از درجهٔ بیت الاعدا تا درجهٔ طالع اندرین
میان زحل را قوتست هرچند که از وتد زایل کرده از درجهٔ بیت الاعدا
تا درجهٔ بیت الرجا اندرین میان آفتاب را قوتست از درجهٔ نهم
تا درجهٔ هفتم اندرین میان هر هفت کوکب بنحوست بخوبی روا
باشد مگر مشتری را و زهره را از درجهٔ هفتم تا درجهٔ ششم اندرین
میان مریخ را قوتست و از درجهٔ ششم تا درجهٔ پنجم اندرین میان
مشتری را قوتست هرچند که از وتد دور باشد و از درجهٔ
پنجم تا درجهٔ چهارم هر هفت کوکب را قوتست خاصه کوکب لیلی
اندر برج آبی و خاکی از درجهٔ چهارم تا درجهٔ سیوم قمر را قوتست
و مریخ را نیز اندرین میان قوتست و از درجهٔ سیوم تا درجهٔ دوم
مشتری را قوت بود و از درجهٔ دوم تا درجهٔ تا درجهٔ طالع عطارد را
قوت باشد اگر این ستارگان بجز این جایگاه باشند که صفت کردیم
اندر سعادت ضعیف تر باشد مگر که اندر خانه یا اندر شرف
خویش و یا حد و مثلثه و وجه خویش باشد قمر اندر طالع نحس است
زیرا که دشمنی آرد و مهمان ناخوانده بر غم مادر آید در خانه و اگر سعد

و اگر سعد باشد مهمان آرد یا سفری پدید آرد یا خبری آید عطارد
اندر هفتم و زهره اندر یازدهم و شمس اندر سیوم و ماه اندر نهم
مریخ اندر دوازدهم و زحل اندر ششم و مشتری اندر پنجم این جایگاه
مر ایشان را جایگاه فرح است و رجعت زحل و مریخ اندر وتد
قوی راست مر نحوست کار را خاصه که تربیع باشند یا کوکب
دلیل آن کار باشد و نحوست زحل اندر ششم خاصه بمقابله
کوکب سخت بد باشد و ابو معشر بلخی گوید چون کوکبی جایگاه
نیکو و برج خویش یا خانهٔ خویش اگر نحس باشد دلیل سعادت باشد
و اگر بر خلاف این جایگاه باشند نحوست پیدا کنند و همچنین
سعدان چون بجایگاه خویش باشند سعادت شان ظاهر باشد
و اگر بر خلاف جایگاه خویش باشند نحوست پیدا کنند چنانکه
زحل با همه قوت نحوست او چون صاحب مثلثهٔ طالع مولود باشد
و اندر وتد باشد و نیکو حال و نیکو جایگاه باشد دلیل کند
بر تربیت مولود و بقاء وی و چون بجایگاه بد باشد و حال بد
این مولود تربیت نیابد و چون دلیل مال باشد و عقارات
و تباه حال باشد و بد جایگاه دلیل کند بر تباهی مال و ویرانی
عمارات و نکوهی پیش آید بسبب مال و عقار و اگر زحل اندر
دوم بود بحال نحوست مال پراگنده و روزی بر آنکس تنگ کند
و نکوارد و مریخ بفساد و نحس تباهی آرد خاصه از روی
دزدان و اگر مشتری دلیل تربیت باشد نیکو حال و نیکو جایگاه
باشد دلیل کند بر بقاء تربیت و چون بد حال و بد جایگاه باشد

و دلیل کند بر تباهی و هلاکت چون دلیل مال بشد و نیکو حال و نیکو جایگاه
باشد دلیل کند بر فایدها و بسیاری یافتن مال بآسانی و چون
بدحال و بدجایگاه باشد دلیل کند بر تاوان و زیانها پس بدانکه
سعدان و نحسان اندر نیکویی حال و جایگاه و بدی حال و جایگاه
بشکل خویش مینگرند تا دانسته باشی این مقالات از آنکه
یاد کردم تا نیک فهم کنی و قیاس گیری و بدانی — در باب فصل
صداقت و عداوت کواکب اما عطارد و مشتری با زحل
دشمن اند و آفتاب و زحل با زحل دشمنند و قمر با مریخ با زحل
دشمنند اما زهره و مشتری با زحل دوستند و مشتری با زحل
هم دوستند و هم دشمنند باندازه اتصال ایشان مثل این
دو کوکب مثل دو مردم است که با یکدیگر آیند داد و ستد
دارند بر یکدیگر دعوی دارند اندر ملک و مملکت و اما مریخ
و زحل دوستند و اندر نهان دشمن اند و زهره با آفتاب
دوستند اندر سر و بهتر دوستی اندر آفتاب است و لکن عطارد
اندر سر دشمن دارد آفتاب را اما عطارد و زهره همچون مشتری
و زحل اند بدوستی و دشمنی اما قمر با زهره دوستند
همچون آفتاب و عطارد و مریخ با شمس دوستند همچون
آفتاب با عطارد و مریخ همچون عطارد است با آفتاب
مریخ با مشتری گاه دوستند و گاه دشمن مریخ با زهره
دشمن اند با زحل دوستی که افتد بعارضی اندر کار افتد
چون فسق و فجور و زنا و عطارد با مریخ با یکدیگر اندر آن خیال اند

پیوسته بمکر و خیانت و غدر امنیت دوستی و دشمنی ستارگان
فصل با یکدیگر تا دانسته باشی اندر احکام کار بندی — در معرفت
احوال کواکب و دلالت ایشان بر سعادت و نحوست بدانکه
قمر دلیل است بر احوال عالم و جاسوس فلکست و حمال ستارگان
زیرا که همه فلک بگردد و به بیست و هشت روز نور همه بجای و ستاره
گان نقل کند و بعالم سفلی افکند و وی نماینده است بکار
جهان زیرا که هرچه در عالم پدید آید اوّل خرد باشد و آخر کمال
شود تا بغایت خویش رسد و بعد از آن جزو جزو نقصان گیرد
تا ناچیز گردد و همچنین باشد قمر را نیز استادان این صنعت
گفته اند فانّ صلاحه صلاح کل شیئ و فساده فساد کل شیئ
و بدانکه نحوست کسوف دلیل کند بر فنا و زوال گشتن و تاریکی
و تباهی احوال و بطوء السیر گرانی کارها و بر آمدن حاجتها بدشواری
و رجعت کواکب دلیل کند بر عصیان و پشیمانی و باز ماندن
از کارها و حاجتها و بی رگی و بروی باز ماندن بدشواری و سختی
و ناروائی کار و قول و هبوط دلیل کند بر غم و اندوه و ترس
و بند حبس و بیماری و وبال دلیل کند بر وحشت و بی زبانی و غم
و غربت و دزدی معظم وجعت دلالت کند بر متحیری و سراسیمگی
و عاجزی اندر کارها و نقصان حاجت و عصیان و هبوط
اندر جنوب دلیل کند بر ضعیفی کار و ناتمامی حاجت و فرو ماندگی
از کار و تنگی معیشت و احتراق دلیل کند بر غم و بیم و ترس و مشقت
و بیماری شرف دلالت کند بر رفعت و منزلت و عز و جاه

ودیر آمدن حاجت بآسانی و صاعد اندر شمال دلیل کند
بر زیادت دولت و قدر و منزلت و بر آمدن امیدها بتمامی و استقامت
دلیل کند بر نیکوئی احوال و روائی کار و فراخی معیشت و تمامی
حاجت و مقیم استقامت دلیل کند بر ابتداء سعادت
و بازگشتن کار با اقبال و دولت و فرح دلیل کند بر شادی
و نیکوئی و سلامتی تن و پدید آمدن منفعت و چون کوکبی
اندر خانهٔ نحسی بود و یا در شرف وی قبول کندش و باز دارد
زاد شر را با نظر نحسان به تثلیث و یا تسدیس بود هم باز دارد
شر را و تباهی را و اما سعدان اگر مقبول باشند یا نباشند
دلیل کنند بر سعادت و اگر مقبول بوند بهتر و نیکوتر اما بدانکه
علم نجوم دو جزاست خیر است و شر بهر کی سعد بینی نکو خیر است
و هر کی نحس بینی نکو شر است و کوکب را منحوس نگویند تا آنگاه
که نحسی بجرم وی نور بیفکند چون از جرم کوکب بگذشت پاک شود
و هیچ بلائی نبود بجز ترس و بیم و سلامت گذرد و همچنین سعدی
اگر متصل شود امید سعادت باشد و چون منصرف شود
امید و طمع افکند و لیکن کار تمام نشود و هر نحسی که نحسی کند
و از طالع ساقط بود و بیم آرد و زیان نکند و همچنین سعدان چون
سعادت کنند چون از طالع ساقط باشند طمع افکنند
و لیکن تمام نکنند کوکب اندر اوتاد نحوس بود بلا آرد و شدت
چون منصرف شود زیان نکند اتصال قمر بکوکب دلیل کند
بر آنچه گذشته باشد و رفته باندازه طبیعت کوکب قابل تدبیر قمر

تدبیر قمر و اگر سعد بود خیر آرد و اگر نحس بود شر آرد و انصراف قمر
از کوکب دلیل کند بر آنچه رفته و گذشته باشد باندازه طبیعت
تدبیر قمر کوکبی که اندر خانهٔ زحل و مشتری باشد حاجت وی بر آید
بدشواری و اندر خانهای سبک زودتر بر آید بآسانی کوکب که اندر حدی باشد
بیست و پنج درجه قوت وی اندر برج دیگر باشد یا اندر برج دیگر پنج درجه
جای گیرد ضعیف بود هنوز چون کوکب اندر برجی باشد و خواهد که با کوکبی
اتصال کند و اندر نیابد تا برجی دیگر تحویل کند اگر اندر میان آن کوکب
را آن حاجت بر آید تمام شود و نحسی که وی شرقی باشد اندر حیز
خویش بهتر باشد از سعدی که اندر خلاف حیز خویش باشد چون خداوند
حاجت از کواکب نحس بود و صاحب طالع بوی متصل شود
از تربیع و مقابله و حاجت تباه شود و بر نیاید و اندرین حال نحس رافع
التدبیر باشد بهتر از آنکه قابل التدبیر باشد نحس که اندر طالع باشد
و طالع وی را خانه باشد یا شرف بار دارد مگر که راجع بود چون
راجع باشد تباه کند کارها سعدان چون نحسان ناظر باشند از
نحوست و شر کم کنند و چون نحسان ناظر باشند بسعدان نقص مخالفت
سعادت کم کنند سعدان که ساقط باشند از طالع یا راجع
باشند بمنزلت نحسان باشند اگر سعدان با نحسان اندر جایگاه
بد باشند یا راجع یا منحوس باشند چون اندر تحت الشعاع باشند
دلالت سعد و نحس سخت ضعیف باشد هیچ خیری و شری نخواهد
کردن سعد اندر تحت الشعاع ضعیف باشد سعادت نتواند کردن
نحس اندر تحت الشعاع ضعیف باشد شر و زیان نتواند کردن نحسان

اندر اوتاد یا تربیع یا مقابله نحوست الثبات سخت بزرگ و عظیم باشد
خاصه که قاهر باشد اگر سعدی اندر خانه هشتم باشد از وی خیر آید
و نه شر و اگر نحسی اندر وی باشد شر وی سخت عظیم باشد و اگر دلیل
بخداوند حاجت متصل شود حاجت بر آید بالحاح و حرص و طلب
و اگر صاحب حاجت بصاحب طالع پیوندد حاجت بر آید باسانی
بی رنج و تکلف و اگر کوکبی نقل نور کند از خداوند طالع بصاحب
حاجت متوسطی از سائل بصاحب مسئول عنه حاجت برود
و بر آید آن کار و اگر نقل از خداوند حاجت باشد بخداوند طالع از
مسئول عنه کسی آید بسائل و حاجت بر آید و اگر اتصال بمودت
باشد باسانی بر آید و اگر بمخالفت و عداوت باشد بدشواری
و رنج و تعب و لجاج و منازعت بر آید و همچنین حکم کن از قمر چنانکه
از دلیل گفتیم اگر خداوند صاحب نحس بود یا دلیل بوی متصل باشد یا قمر
از اوتاد از نظر تربیع یا مقابله و مقبول نباشد دلیل کند بر شر و بلا
و مشقت تا چنان آرزو کند که این حاجت خود از اصل نبودی اما
بدانکه قمر از اول ماه با زحل مزاج دهد خاصه که زحل مشرقی باشد و با آخر
ماه با مریخ مزاج دهد خاصه که مریخ مغربی باشد چون مشرقی باشد
مریخ کمتر مزاج دهد و اصل آنست که زحل سرد و خشک است
و مریخ گرم و خشک چون اول ماه باشد قمر با زحل متصل شود و مزاج
دهند یکدیگر خاصه که زحل مشرقی باشد و چون مغربی باشد کمتر مزاج دهد
و با آخر ماه قمر با زحل مزاج ندهد خاصه که مغربی باشد و چون
مشرقی باشد بهتر باشد اما اول ماه قمر با مریخ مزاج ندهد

مزاج ندهد خاصه که مریخ مشرقی باشد و چون مغربی باشد کمتر
مزاج دهد هر وقتی مزاج دهد دلیل کند بر صلاح یکدیگر و چون مزاج
ندهد دلیل کند بر فساد و تباهی و ناخوبی و باز مریخ و شمس را با اول ماه
زیان کند و تباه کند زحل با آخر ماه با شمس زیان کار تر بود و بتر
والله اعلم

فصل

در بیرون آوردن اوقات مسائل بدانکه چون
قمر دلیل کند در تمامی و بر آمدن حاجات باشد که تاخیر افتد
از آن جهة که با آن نحس از جایگاه خویش زایل شود و بجایگاه دیگر آید
و قمر را قبول کند و قمر اندر آن جایگاه باشد که با ابتداء حاجت بود
آن حاجت بر آید اگر قمر بجایگاه دیگر باشد و مقبول باشد
بهمان نحس که یاد کردم و ناظر باشد با آن جایگاه که وبال حال بود
پس دلیل کند بر تمامی حاجت و همچنین اگر دلیل تدبیر کوکبی دهد
و دلیل کند با آن اتصال بر قضاء حاجت و آن کوکب اندر آن
وقت منحوس باشد بکوکبی دلیل بکند بر آمدن حاجت تا آنگاه که
دلیل کند با زبان کوکب متصل شود و بنظر مودت مثال مثلا چنانکه
مسئله از هدیه باشد که آید یا نه و طالع سرطان بود و قمر اندر دلو
بمقارنه مریخ و مریخ با ذنب بود اتصال قمر با مریخ دلیل کند
بدانکه هدیه برسد هم در آن روز چون مریخ با ذنب بود و ذنب
دلیل بکرد بر هدیه رسیدن تا آنگاه که قمر باز بحل رسد و مریخ
متصل شود برسد آن هدیه ولیکن پاره کمتر چون کار ان [illegible]
کرده اند صاحب طالع و صاحب رابع هر دو یکی کوکب باشند
و مسعود باشند و ساقط باشند از نحسان پس عاقبت آن کار

چنان باشد که خداوند ابتداء کار خواهد یعنی سایل اگر دلیل خانه
از خانهای مسئله یا تحویل سال یا مولود بود اندر جایگاه مقبول باشد
و الصاحب طالع نظر بودش نه با صاحب خطوط طالع پس اقبال
دلیل دلالت کند ویرا به برآوردن حاجتها و عاقبت مرادها و بر انکه
نظر شود دلیل کند بر آمدن حاجت اما چون کوکب دلیل کننده بر تمامی
حاجت از جهت اتصال یا جز اتصال و اندر آن وقت تمام شود آن
حاجت را امید باید بودن از آن حاجت تا انگاه که قمر یکدور برود
اندر فلک بهمه خانها برسد و بهمه دلیل متصل شود و چون بجایگاه
حاجت رسد با دلیلان مقارن شود یا متصل انگاه لا شک
آن حاجت برآید و اگر دو کوکب و دافع و مدفوع الیه هر یکی اندر
جایگاهی باشند معلوم بدرجه و دقیقه از طالع زمانی یا طالع تحویل
یا طالع مولود و چیز دافع برسد ببرج خویش هم باشندان درجه
و دقیقه که اندروی شود مدفوع الیه باشد پس هر آینه بماند دلالت
حاجت که چون اتصال دافع با مدفوع الیه باشد پس آن حاجت
هم بان وقت تمام شود و برآید و اگر دلیل اندر صعود باشد که هر روزی
صاعدتر میشود و بطیء السیر بود دلیل کند بر انکه رفعت و منزلت
و جاه یابد و روز بروز تا بنهایت خویش رسد و چون سریع السیر باشد
دلیل کند بر انکه زود رفعت و منزلت یابد بزودی و اگر دلیل دلالت
کند بر تمامی حاجت یا اتصال یکدیگر پس وقت تمامی رسته وقت باشد
اول که قمر نقل کند میان ایشان پس از انکه آن دو دلیل بیکدیگر
متصل شوند اگر دلیل برآمدن بزودی باشد وقت دوم انگاه بود

انگاه باشد که هر دو دلیل بیکدیگر متصل شوند و دیگر انگاه باشد
که قمر ایشان بار دیگر باشد یا نقل النور باشد یا در موضع حاجت
لا شک آن حاجت برآید وقت سوم انگاه باشد که آن دو دلیل
از یکدیگر منصرف شوند پس هر آینه برآمدن حاجت باشد بدو سه روز بزودی
و اگر دو دلیل دلالت کند بر قضاء حاجت یا اتصال یکدیگر و از یکدیگر
منصرف شوند و آن حاجت تمام نشود نومید نباید بودن تا انگاه
که قمر یکدور فلک بگردد و چون بموضع حاجت رسد یا میان دو دلیل
نور نقل کند یا از آن دو دلیل یکی یا دو بموضع حاجت نظر کنند هر آینه
حاجت تمام شود و اگر دلیلان دلالت کنند بر شر و مکروهی و منحوس
باشند و سریع السیر باشند و غیر مقبول پس هر آینه شر انگیزد بزودی
و اگر مقبول باشند دیرتر انگیزد و همچنین اگر بطیء السیر باشند و چون
بر سعادت دلیل باشند و مسعود بوند دلیل کنند بر زودی بودن
آن چیز و چون غیر مقبول باشند دلیل کنند بر تاخیر سعادت
و همچنین بطیء السیر چون مسئله از حاجتی باشد و قمر با بعضی کواکب
اندر طالع باشد باز اندر موضع حاجت آید یا صاحبش نظر کند پس
آن حاجت هم اندر آن وقت برآید اگر بوقت مسئله یا بوقت
ابتداء کاری دلیلان دلالت کنند بر قضاء حاجت و دلیلان
بیکدیگر ناظر نباشند یا صاحب بر اعم حاجت یا صاحب طالع
نظر کنند پس هر وقتی که بیکدیگر نظر کنند یا بیکدیگر متصل شوند
آن روز و آن ساعت آن حاجت برآید اما بدانکه برج طالع برج و ساعتها
بروج ضعیف اند بدلالت وقتها و سالها کواکب و دور

ایشان قوی‌تر آید از بروج بدلالت اوقات زیرا که بروج دلالت
پیدا کنند مگر بکواکب و از این جهت بود که ابو معشر بلخی گفت بروجها
بر سبیل مردگانند چون نور کوکب اندر ایشان آید زنده شوند و دیگر
گفته‌اند که بروج بر مثال تن است و کوکب بر مثال جان است و اگر قمر
منصرف شود از کوکبی از برج ذوجسدین دلیل کند بر بودن حاجتی
ولی آنگاه باشد که متصل شود دیگر باره قمر از برج آن کوکب چنانکه
زحل اندر سنبله بود و قمر بوی متصل شود از قوس دلیل کند بر آمدن
رسولان وقت آنگاه باشد که قمر از جدی بزحل پیوندد و اگر بعضی
کواکب دلیل کند بر چیزی از خیر و شر بیشتر حدوث آن چیز آنگاه باشد
که روز آن کوکب باشد یا ساعت وی یا هم اندر آن روز بدان ساعت
برسد مثلا دلیل مریخ بود بر کون چیزی پس بروز سه‌شنبه بساعت
مریخ تمام شود یا پیدا آید و اگر کوکب تنها باشد بدلالت پس وقت
تمامی حاجت بعدد دور آن کوکب بود یا سال آن کوکب و اگر
دلالت مر برج را باشد تنها پس بعدد مطالع یا بعدد سالها
برج باشد وقت تمامی حاجت و اگر برج با کوکب مشترک باشند
جمع کن دور کوکب و مطالع بروج و اگر دافع اندر برج ذوجسدین
باشد و قابل اندر ثابت و یا قابل اندر برج ذوجسدین و دافع اندر
برج ثابت پس بوقت حاجت با رابع و فصل سال افتد و اگر
دافع اندر برج ثابت باشد و مدفوع الیه اندر برج منقلب و یا بعکس
اندر برج ثابت باشد و دافع اندر برج منقلب پس وقت
حاجت اندر ماهها افتد و اگر دافع اندر برج ذوجسدین باشد

باشد و مدفوع الیه اندر برج منقلب پس وقت حاجت بروزها باشد — یا بعکس صح
و اگر دافع و قابل هر دو اندر برج ثابت باشند پس آن حاجت بسالها
بر آید و اگر هر دو اندر برج ذوجسدین باشند بماهها بر آید و اگر هر دو
اندر برج منقلب باشند پس آن حاجت بساعتها بر آید و همچنین قیاس کن
نظر را که از اوتاد یا مایل الاوتاد یا از ساقط و زایل الاوتاد باشد
اوتاد بر مقام برج ثابت است و مایل الاوتاد بر مثال ذوجسدین و زایل
و ساقط بر مثال برج منقلب است این فصل را نیک یاد دار و تأمل کن
که بسیار جایگاه بکار آید و اگر کوکبی متصل شود بکوکبی دیگر و دلیل
کند بر بودن چیزی پس وقت آنگاه باشد که دافع اتصال کند
مثلا صاحب سادس بصاحب طالع نظر کند پس صاحب سادس
دلیل کند بر بیماری و زاری و بیماری از صاحب سادس بگریزد یا از
سال وی یا از نظر دلایل دیگر بود و اگر آغاز کار کند و صاحب طالع
با دلیل چند کوکب متصل باشد و آنگاه آن همه کواکب باز بدان برج
متصل شوند بکوکبی که اندر آن برج باشد که دلیل کند بر تباهی
ابتدای آن کار آن تباهی وقت وی را دفع کند بعدد دور آن
کوکب که دلیل ایشان متصل بود یا باز آن بفساد و [illegible] باز گردد
و مثال چنانکه طالع سرطان باشد و قمر و زهره و شمس و مشتری
پیوسته بوند و زحل اندر طالع بود بعدد دور زهره و دور مشتری و دور شمس
سعادت باشد چون دورها سپری شود زحل بگذشت خویش
آنگاه پدید کند و تباهی آرد — هم فصل

در دانستن اوقات بنوعی که

وقت برآمدن کارها و تمام شدن حاجتها از پنج جای طلب کنند
آنکه نظر کنند بوقت سؤال بدرجهٔ دافع و قابل بنور و جدا از درجات
ما بین ایشان سال بود یا ماه بود یا روز یا ساعت چنانکه گفتیم باندازه
سرعت سیر دلیل و ابطاء ایشان   آن باشد که دافع بدرجهٔ قابل
رسد سال و ماه و روز یا تا قبل النور بدرجهٔ قابل و دافع رسد بحد
بنگر بدرجات ما بین الدلیلین هر درجتی سال یا ماه یا روز باشد
باندازهٔ سرعت و ابطاء دلیل و دلالت برج ثابت و منقلب
بنگر تا این که دلالت کرد بر وقت که سال صغری وی چند است
اگر فوق الارض بود و مشرقی باشد بعدد سال صغری بساعت باشد
و اگر مغربی بود بروزها باشد و اگر تحت الارض بود و مشرقی بود
ماهها باشد و اگر مغربی بود سالها باشد بعدد سال صغری دلیل
بنگر که دال مسئله در وقت بکدام برج است بعدد درجات
مطالع آن برج باشد اگر ثابت باشد سالها بود و اگر ذو جسدین
باشد ماهها بود و اگر منقلب بود روزها باشد و باشد بنگر که ما بین
درجات طالع یا درجات قابل یا ما بین قابل و درجات طالع نیز
برجی ماهی باشد   در معرفت کیفیت اوقات و کمیت
روزگار بدانکه او پدید آید از حرکات پس هر ابتدای حرکتی که اندر
فلک بود تا انتهای زمان آن حرکتی که اندر میان ایشان است
در آن وقتست و هر حرکتی را مدتی است تا سپری شود هر آنچه
که موافق بود او را بانه آن نیز هم وقتست که بر خبری یا شتری دیگر
و جملهٔ حرکتها اکنون صفت کنیم بدانکه تبدیل اشکال و تغیر حرکات

حرکات و تغیر اشکال بازگشتن کوکب از مشرق تا بمغرب و از مغرب
بمشرق و از شمال بجنوب و از جنوب بشمال و این را تبدیل اشکال گویند
و تغیر حرکات از رجعت با استقامت و از استقامت با رجعت
و از ناقص السیر بزائد السیر و از زائد السیر بناقص السیر و از صعود
بهابط گشتن و از هابط بصاعد گشتن اما انتقال آن باشد که
کوکب از آفتاب جدا شود یا بتمامی دور خویش از پیش و پس
مر سفلیان را و مر علویان را و قمر از وقت جدا شدن از آفتاب
از ایشان تا صد و هشتاد درجه و از ضد هشتاد درجه تا تمامی دور
و شرح این در بابها یاد کردیم آنجا که کوکب با پیش و با پس آفتاب باشد
و نیز شرقی بودن کواکب از دور فلک و غربی بودن ایشان
خانست که هر کوکبی که اندر ربع طالع بود مشرقی بود و هرچه
اندر ربع وسط السماء بود جنوبی و هرچه اندر ربع هفتم بود مغربی
بود و هرچه اندر ربع وتد چهارم بود شمالی بود و اما غایه
جایگاه روزها از فلک آن نهاده است که صاعد است و آن از
نقطهٔ چهارم است تا طالع یا نقطهٔ وسط السماء و جایگاه گرانی
و دیری این باقی دیگر است که ویرا هابط خوانند و دلیل کند
بر دیری ربع طالع و دلیل کند بر ساعت اگر دلیل اندر برج منقلب بود
و سریع السیر بود و اگر بخلاف این بود دلیل کند بروزها و وسط السماء
و ربع وی دلیل کند بر روزها و اگر دلیل اندر برج منقلب بود و در ربع
السیر بود و ربع سیوم یعنی مغربی دلیل کند بر ماهها چون دلیل
اندر برج مجسده بود و سریع السیر و ربع شمالی دلیل کند بر سالها

چون دلیل اندر برج ثابت بود و سریع السیر و اگر بسرعت و ابطا
و بروج سبک و گران و مخالف باشد حالشان نیز بدان قدر
برگردد و تمامی این فصل فرزیاد کرده شود ان شاء الله تعالی دیگر بدانکه واجب
کند مرگردش وقت را از ستاره که قوی نباشد تا آنگاه که ویرا
شهادت نباشد اندر مسئله ها حاجت و بدانکه جمله وقتها اندر
مسئلها بر پنج روی بود و آن چنان باشد که درجها میان قابل
و دافع بود عدد ما بجد بهی هر درجتی را سالی یا ماهی یا روزی
یا ساعتی بر قدر روی جایگاه و دیری او یعنی ارباع فلک
و نیز بر قدر برجها ثابته و ذو جسدین و منقلب و نیز بر قدر اوتاد
و مایل اوتاد و زایل اوتاد و وجه دوم بنگری بدان وقت که تا قابل
بمنقل رسد و یا دافع بقابل رسد بجسد و دقایق و سیم وجه نیرج ۵
بنگری که چند است از درجات بعد و بروج هر برجی سی درجه
میان متصل و انکه بدو متصل شود آن درجها را روزها گیری وجه
چهارم آنست که بنگری از طالع تا جایگاه قابل التدبیر در زیجایگاه
قابل التدبیر با مطالع هر برجی را ماهی و پنجم وجه آنست که بدلیل
بنگری وقت که چند است سال صغری وی بر قدر آن سالها
باشد یا ماهها بود یا روزها بود یا ساعت و اوقات از این پنج
روز بیرون نیست و مثال آرم بر اوقات تا روشن تر باشد
اگر دافع اندر مجسده بود و قابل اندر برج ثابت باشد اوقات
ارباع سال باشد یعنی هر درجه ربع سال بود و اگر دافع اندر برج
ثابت باشد و مدفوع اندر برج ذو مجسده باشد و همچنین اوقات

یا علی مدد

دافع ۳ اوقات ارباع سال بود و اگر اندر برج ثابت بود و قابل اندر برج منقلب
و یا دافع اندر برج منقلب بود و قابل اندر برج ثابت اوقات ماهها
بود و اگر دافع اندر برج ذو جسدین باشد و قابل اندر برج منقلب
ذو جسدین و دافع اندر برج منقلب و مدفوع اندر برج ذو جسدین
اوقات روزها باشد و اگر دافع و مدفوع اندر برج ثابت باشند اوقات
هردو ۳ سالها باشد و اگر دافع و مدفوع الیه یعنی قابل اندر برج ذو جسدین
باشند آن وقت را تضعیف باید کردن و اگر دافع و قابل اندر
برج ثابت باشند اوقات روزها باشد و اگر اندر ربع شرقی باشند
ساعات باشند و اگر دلالت اوقات بر سالها باشد چون
اندر ربع شرقی باشند دلیل کند از ارباع سال و چون ارباع سال
بود دلیل کند بر ماهها و چون ماه بود دلیل کند بر روزها و چون روز بود
دلیل کند بر ساعات و اگر دلالت اوقات بر ساعات بود
اندر ربع جنوبی افتد ایام بود ارباع ماهها شود و چون ماهها بود
ارباع سال بود و چون اندر ربع غربی بود ساعات ایام شود
و ایام ماهها و ماهها ارباع سال بود و همچنین اندر ربع شمالی
و همچنین در جنبنده نگرستن اندر آمدن دلیل از اوتاد
آمدن دلیل باوتاد و مایل الاوتاد و زایل الاوتاد زیرا که اوتاد
بالقیاس برجها ثابت است و مایل الاوتاد بقیاس برجهای ذو
جسدین و سواقط بقیاس برجهاء منقلب است و نیز قیاس کند
بر وقت آمدن دلیل بموضع حاجت و یا آمدن صاحب
طالع با بموضع دلیل و یا آمدن کوکبی که هم شکل حاجت است

بوتد یا بطالع که مقبول باشد که دلالت کند بر تمامی حاجت دیگر آنکه
دلالت اوقات از وی طالع بود یعنی از دلیل طالع اگر قوی باشد
بتمامی قوت بعدد سال صغری بده سالها و اگر راجع باشد
یا محترق یا اندر هبوط یا منحوس یعنی یکی ازین حالها بده بعدد سال
صغری یا ماهها و اگر راجع باشد و محترق و یا راجع باشد و اندر
هبوط و یا اندر هبوط بود و منحوس بود و بد حال یعنی بد و حال
فاسد باشد بده بعدد سال صغری روزها و اگر جمع شوند نحسها
بعدد سال صغری ساعات ده و بسیار باشد که اوقات
دلالت کند از رسیدن آن موضع حاجت بقدر درجات چنانکه — دلیل سهم حاجت با رسیدن
اندر پنج وجه یاد کردیم که سهام را نیز دلالت قوی است اندر
احکام هیچ کاری و حکمی باطلاق بی سهام نکنی دیگر بیشتر احکام
اوقات دلایل بدین معنی بیرون آورده ام و این نیز مانند برین قولهاست
چنانکه مردی سؤال از وقت عمر خویش بنه طالع مولدان ساعت
و بنگر بحال صاحب طالع و حال شمس و قمر و سهم السعادات و خداوند او
و با جتماع و استقبال که پیش از سؤال باشد بنگر این دلیلها را
و بنگر که کدام قوی تر است او دلیلست بر قوت پس بر آن
دلیل همچنانکه منجمان هیلاج را رانند هر درجه مطالعی سالی رود
و چون برسد بمقارنه یا تربیع یا مقابله نحسی بمیرد در آن وقت
و اگر سعدی بود یا از تثلیث یا از تسدیس یا مقارنه شعاع افکند هلاک
نشود و لیکن نکبت رسدش باندازه طبع برج و کوکب نحس و برج
و کوکب وی و اگر نیز مقبول بود والی میلاد و اگر اندر وتدی بود

وتدی بود بده سالهای کبری و اگر در مایل الوتد بود بده سالهای وسطی
و اگر اندر زایل بود ساقط بده سالهای صغری و ما شاء الله گوید بنگر
بخداوند طالع و قمر زیرا که عمر در خداوند طالع بود و نکبتها در قمر بود
چون پیوسته شود خداوند طالع بنحسان یا باحتراق بنگر هر درجه که
میان او بود و آن نحس یا میان احتراق نگاه دار پس اگر خداوند
طالع اندر برج ثابت بود هر درجه سالی باشد و اگر در برج ذو جسدین
باشد هر درجه ماهی بود و اگر برج منقلب بود هر درجه روزی باشد
و اگر مشرق باشد هر درجه ساعتی باشد ساعتی باشد پس آنچه بیرون
آید از خداوند طالع آن عدد عمر باشد و آنچه میان قمر و نحس و یا حجران
باشد آن عدد نکبتها بود و دلالت بیشتر ازین یاد کرده ایم و اندر مواضع
و فصلی اوقات دی خود بجای وی یاد کرده ایم و اینجا نیز یاد کرده ام
تا روشن تر باشد بفهم کردن آسان تر و بمعرفت اوقات
دل النفسه شود و بیاده انشاء آسان تر باشد انشاء الله تعالی
و خطا نیفتد از جهة آنکه بیشتر منجمان اندر بیرون آوردن اوقات
بعاجل الحال عاجز آیند و سخنان شان بیشتر از این جهة خطا باشد
والله اعلم بالصواب

در احکام ابتدا کارها بدانکه طالع دلیل کند بر ابتدا عمر و ابتداء کارها
و خداوندش و قمر و سهم السعادة این همه دلیل اندر ابتداء کار
هر کدام را که شهادت بیشتر باشد وی دلیل باشد و خانه چهارم
و خداوندش و خداوند خانه قمر و خداوند خانه سهم السعادة هرکدام

ازین دلیلها که گفتیم شهادت پیش دارد و دلیل عاقبت کارها بدست
اگر بوقت آغاز کار دلیل اندر وتد باشد و دلیل عاقبت اندر زایل
باشد یا ساقط آغاز کار نیک باشد و عاقبت کار بد باشد و اگر دلیل
عاقبت اندر وتد باشد و دلیل ابتدا ساقط یا زایل عاقبت کار
نیک باشد و اول کار بد باشد و همچنین حکم کن بر نظر سعدان
و نحسان اگر بوقت ابتدا کار قمر یا دلیل ابتدا اندر برج منقلب باشد
آغاز کار چنان باشد که گاه انکار بکنند و گاه بکنند و اگر اندر برج ثابت
باشد آغاز کار قوی باشد و اگر اندر برج ذو جسدین باشد این کار را
دو بار بسته آغاز کرده باشد از آن کار بکار دیگر اندر آید و اگر ماه
یا دلیل ابتدا با سعدین پیوسته باشد آغاز کار بشادی و نیکبختی باشد
باندازه اتصال و اگر دلیل عاقبت سعد باشد یا بسعدی پیوسته بود
اندر وتد عاقبت آن کار بخیر باشد و محکم و اگر بنحسی پیوسته باشد همه
نحوست و مشقت و ویرانی باشد   اندر دانستن

فصل دوم

احوال عمر مردم بنیکی و بدی چون بپرسد از عمر خویش بنگر بحساب
طالع و قمر زیرا که عمر مردم اندر خداوند طالع است و نکبتها در قمر
انصراف قمر دلیل کند بر عمر گذشته و اتصال قمر دلیل کند بر عمر
باقی مانده اگر ماه از نحسی بازگردد و بسعدی پیوندد دلیل کند
بر آنکه عمر گذشته بر ذل و محنت و تعب و شدت بوده و باقی عمر
بر سعادت و اقبال باشد و اگر از سعدی بازگشته و بنحسی پیوندد
عمر گذشته بر دولت و سعادت بوده و آخر عمر بمشقت و ادبار
باشد و اگر از سعدی بازگردد و بسعدی پیوندد دلیل بر سعادت

بر سعادت و دولت گذشته و آینده باشد و اگر از نحس باز
گردد و بنحسی باز پیوندد عمر گذشته و باقی مانده بر ادبار و مشقت
و محنت و ذل باشد و همچنین حکم کن که گفتیم هر کاری که
بخواهی کردن و اگر خداوند طالع اندر تحت الشعاع باشد
رونده باحتراق و قمر منحوس باشد یا ساقط از طالع یا در
هفتم یا بعضی نحسان اندر طالع باشند یا اندر هفتم دلیل کند
بر مرگ سایل و دانستن وقت وی آنگاه باشد که بنگری
از درجه صاحب طالع یا درجه احتراق آنچه جمع شود بنگر
که اندر کدام برج است و بکدام جایگاه حکم کن بر سال و ماه
و روز و ساعت چنانکه بر تو یاد کردم و تباهتر آن باشد که آن
نحس اندر آن طالع باشد یا در اوتاد یا صاحب چهارم باشد
یا صاحب هشتم و اگر سعدان بطالع شاهد باشد و قمر
پاک باشد از نحسان و صاحب طالع پاکیزه باشد و ناظر
باشد بطالع و قمر نیز بصاحب برج خویش ناظر باشد یا ببرج
خویش دلیل کند بر بقای عمر و درازی زندگانی و دولت
و اقبال و سعادت و شادیها بگیر از درجه صاحب طالع
یا درجه سعدان و نحسان و همچنین از قمر آنچه جمع شود از
درجات یا بجسد یا بشعاع سعدان بر نحسان هر درجی سالی
یا ماهی یا روزی یا ساعتی چنانکه گفتیم آنگاه که برسد
اگر سعد باشد دولت و اقبال و سعادت باشد اندر
آن وقت و اگر بنحس رسد ذل و نکبت و مشقت و محنت باشد

قول عمر بن فرخان الطبری و عمر بن فرخان الطبری گوید که بنگر به
برج و یا الطالع و یا بسهم السعاده و یا باجتماع و یا استقبال
که پیش از ولادت یا پیش از سؤال بود بنگر که کدام شایسته‌تر است
بهیلاج آنگاه بگیر از درجات هیلاج تا درجه سعد و نحس
بجسد یا بشعاع هر درجه در مطالع سالی بود چون بدرجه
نحس آید یا بالشعاع یا بجسد و اگر سعدی شعاع نفکند هلاکت
باشد و اگر سعدی شعاع افکند نکبت باشد و بگذرد و اگر
بجسد یا بشعاع سعدی رسد دولت و سعادت باشد و اگر
بسعدی شعاع افکند سعادت بر سعادت افزاید و اگر نحسی
شعاع افکند از سعادت کم کند و بر اندازه سعدی و نحس
و قوت ایشان و مزاج ایشان حکم کن و اگر پرسد از اول عمر
خویش و میانه عمر و آخر عمر که اندرین سه بخش بکدام بخش
اندر سعادت است و بکدام بخش اندر نحوست بنگر
بصاحب مثلثات طالع صاحب مثلثه اول دلیل کند
بر اول عمر و قسمت اول و صاحب مثلثه دوم دلیل کند
بر قسمت دوم از عمر و صاحب مثلثه سیم دلیل کند بر باقی
و قسمت آخرین از عمر و بنگر بنظر سعادت و نحوست و جایگاه
و قوت ارباب مثلثات از هر یکی علیحده چگونه اند
بر آن حکم کن چنانکه مقدم اندر باب اول عمر از اتصال و انصراف
قمر سعد و نحس و اگر از چهار بخش عمر سؤال کند بنگر
بربع طالع و بربع وسط السماء و بربع هفتم و ربع چهارم بجای

هر کجا سعدی باشد یا شعاع سعدان سعادت و دولت
و اقبال اندر آن قسمت عمر باشد و هر کجا نحسی باشد یا شعاع نحسان
ذل و مشقت و محنت و تباهی اندر آن قسمت عمر باشد و ربع
اول دلیل کند بر کودکی و جوانی و ربع دوم دلیل کند بر جوانی و
و مردانگی و آن از وسط السماست و ربع سیم از ربع هفتم است
دوی دلیل کند بر کهولت و میانه عمر و مرگ و ربع چهارم از الرابعت
دلیل کند بر هرمی و پیری و بر مرگ پوسیدن و آخر مرگ و از پس مرگ
هر چه بخواهد بود و اگر گور و کفن و سؤال مرگ و آنچه بگویند و بر ارث
از مرگ از خانه چهارم و از ربع چهارم دلیلی گیر بر قدر سعد و نحس
و اگر پرسند از اندامهای تن که هر کدام اندام نیکو یا و سالم است و هر کدام
اندام درد و ضعیف است بنگر بصاحب طالع و بطالع و از کوکب سعد و نحس
کدام کوکب بیت ناظر و از کدام جهت نکوی اگر از سعد پس آن اندام
که در آن برج منسوبست نیکو میت و اگر نحس باشد ناظر بنگر که از کدام
برج نظر دارد آن برج که اندام تو را منسوبست آن اندام ضعیف
و تباهی بود مثلا سر از حمل راست و گردن از ثور و را جوزا را
کتف و دو دست راست و سینه و پستانها و دهان و معده
از سرطان راست و معده و سوزان و شکم و روده از اسد است
و بعضی از شکم و روده تا بناف و حوالی زهار و مثانه از سنبله
راست میان و پشت تا زه از میزان راست عورت و جایگاه
وی از عقرب راست رانها از قوس راست زانوها از جدی
راست ساقها از دلو راست قدم و پشت پای از حوت راست

و نیز بدانکه ۳

[illegible]

ونیز گویند فوق الارض از سر تا نیمه اندام راست و تحت الارض نیمه
اسفل راست و نیز گویند فوق الارض نیمهٔ راست و تحت الارض
نیمهٔ چپ است چون این دانستی حال نیکی و بدی بدانی اگر نیک فهم کنی
والله اعلم — در دانستن سال سائل که چندست اگر سائل
پرسد که سال من چندست بنگر که درجه طالع چند درجه است
و نسبت وی از برج چند باشد سدس یا ربع یا ثلث یا نصف
یا خمس یا سبع یا ثمن یا تسع چون این معلوم شد بنگر که عمر
طبیعی چند سال است و آن صد و بیست سال بود هم بدان اندازه از آن
بگیر چندان سال باشد مثال طالع پنج درجه آمد پنج سدس برجی باشد
و سدس از صد و بیست بگیریم بیست سال باشد و اگر خواهی هر درجه
را از درجه طالع در چهار ضرب کن آنچه بیرون آید آن بود عمر سائل
که اندر و نسبت و این از قول بو معشر است و قول مصنف این کتاب
میگوید محمد بن علی الشریف بنگر بدلیل طالع که علوی است یا سفلی
اگر علوی است بگیر از درجه دلیل تا درجه شمس و اگر سفلی است
از شمس بگیر تا درجه دلیل بنگر که نسبت وی از دور فلک چندست
هم بدان قدر بگیر از دور و اگر هر دو اندر یک برج باشند بنگر که
نسبت وی از برجی چندست هم چندان از دور بگیر آنچه جمع شود
بر دوازده قسمت کن آنچه بیرون آید سالها باشد آنچه آخر باشد
هر نصفی سدس از وی ماهی باشد و نسبت چنان باشد که
بنگری که آن درجات جمع شده از سی چند باشد سدس
یا ربع یا ثلث یا آنچه بدین ماند از دور نیز همچندان برگیر چنانکه

چنانکه اندر زیر یاد کردیم وجه دیگر بنگر که دلیل طالع را که دوری وی از آفتاب
چند درجه است یاد دار و بنگر که دلیل از آفتاب بچند درجه دورست بنسبت
تا تمامی وی چند باشد آنچه باید از جمله دور بر گیر بر دوازده قسمت کن آنچه بیرون
آید سالها بود و هر نصف سدسی روزی باشد وجه دیگر بنگر که دلیل طالع
از طالع چند دورست درجات مابین ایشان را نسبت کن و اگر اندر طالع
باشد مابین درجات را از نسبت برج بر گیر و چندانی از دور بر گیر و آنچه بیاید
بر دوازده قسمت کن آنچه بیرون آید سالها بود و از اجزای او هر نصف
سدسی از وی ماهی باشد اینست بیرون آوردن سال ایکن فهم کن
تا کی معلوم شود والله اعلم — اندر بیرون آوردن طالع مولود و سائل
و تاریخ ولادت اگر سائلی سؤال کند که من بکدام ساعت و بکدام سال
و بکدام ماه و بکدام روز زاده ام و طالع مولود من چیست و او تا درست
کن بدرجه و دقایق و بگیر درجات طالع را اندر درجات صاحب طالع
ضرب کن آنچه جمع شود قسمت کن بر درجه قمر که اندر برج رفته است آنچه
بیرون آید نام کن دلیل و جداگانه نگاه دار آنگاه بگیر از حمل تا دقیقه
شمس از درجات مطالع شهر آنچه برسد بر دلیل قسمت کن آنچه بیرون
آید بر دوازده قسمت کن آنچه بماند اگر از یکی باشد تا سه اندر فصل بهار
زاده باشد و اگر سه باشد تا شش اندر فصل تابستان زاده باشد
و اگر شش باشد تا نه اندر فصل تیرماه زاده باشد و اگر نه باشد
تا دوازده در فصل زمستان زاده باشد و باز بنگر و باقی آن
حساب که بر دلیل قسمت کرده شده است و از اول حمل بیفکن هر برجی
را یکان یکان هر کجا برسد آفتاب اندر آن برج بوده باشد

(حاشیه: فصل چهارم — برای الفصال — نجم)

وباز ضرب کن دقایق شمس را بی درجها اندر شصت و در دلیل قسمت کن
آنچه بیرون آید سی کانه بیفکن آنچه کمتر از سی بماند آفتاب اندر آن درجه
بوده باشد و باز بنگر بقمر اگر فوق الارض است مولود روزی بوده
باشد و اگر تحت الارض است شبی بوده باشد و اگر قمر ماهی
حمل و سرطان باشد اندر ربع اول ولادة وی اندر ربع اول بوده باشد
روز یا اندر شب و اگر ماهی سرطان و میزان باشد اندر ربع دوم
بوده باشد اندر شب یا اندر روز و اگر ماهی میزان و جدی باشد
اندر ربع سوم بوده باشد از شب یا از روز و اگر ماهی جدی و حمل
باشد اندر ربع آخر بوده باشد از شب یا از روز و اگر قمر اندر طالع بود
با اول ساعت زاده باشد از روز یا شب و اگر اندر دوم طالع زاده
باشد بساعت دوم باشد از روز یا شب و همچنین تا دوازده خانه
بگوی و باز بنگر بوجه طالع اگر نهبهر اول بود از آن وجه پس بماه اول زاده
باشد از آن ربع و اگر نهبهر دوم باشد ماه دوم آن ربع زاده باشد
و اگر نهبهر سیم باشد بماه سیم از ربع زاده باشد و باز بنگر که صاحب
نهبهر کدام کوکبست آن کوکب صاحب ساعت باشد و باز بنگر بهر
نهبهری که بر آمده است یعنی که پیش از درجه طالع است هر نهبهر را
سی درجه شمار درجه بگیر و نهبهر درجه طالع را آنچه حصه وی است
بگیر آنچه از صد جمع شود از اول حمل بیفکن آنچه بماند بنگر که بکجا بسر
شود آن برج طالع مولودش باشد آنچه از نود کمتر بماند اگر
از یکی بود تا سه بوجه اول بعینه طالع و از سه تا شش بوجه
دوم بعینه و از شش درجه تا نوزده درجه بوجه سیم زاده باشد

زاده باشد و دیگر بنگر از اول برج طالع تا درجه طالع چند نهبهر است
حساب کن هر نهبهری سی کان بگیر از نهبهر طالع آنچه حصه وی است از
درجات برگیر و جمع کرده از درجه حساب طالع بیفکن بحساب هر برجی سی کان
الجاکه برسد آن برج طالع مولودش باشد و باز ضرب کن درجه
صاحب ساعت را از دوازده آنچه جمع شود از آن برج که صاحب
ساعت الخامس بیفکن بحساب هر برجی سی کان هر کجا برسد اندر
روز صاحب آن برج زاده باشد و باز بنگر از صاحب برج چهارم
از وی که وی خداوند آن ساعتست که در وی زاده باشد وجه
دیگر اگر درجه صاحب حد طالع را اندر درجات شمس ضرب کنی آنچه
برسد بر ساعت ماضی آن روز قسمت کن آنچه بماند وی باسنی
عمر باشد و آنچه گذشته است آن باشد که از قسمت بیرون آمده
است و اگر آنچه از ضرب بیرون آمده است بیشتر از صد باشد از وی
بیفکن و باقی عمل کن دیگر ضرب کن درجات طالع را اندر درجات
صاحب حد آنچه برسد از صد کم کن آنچه کمتر از صد باشد آن باشد
عمر گذشته بنگر که صاحب در کدام طالع اندر حد کیست و بنگر که
صاحب حد را درجه چند است درجات حد را اندر درجات صاحب
ضرب کن آنچه برسد اگر زیادت شده باشد بقدر وی کم کن آنچه باقی ماند
باقی وی عمر گذشته سایل باشد اینست بیرون آوردن سال
و ماه و روز و ساعت مولود سائل اندر دانستن
فصل هم
احوال نامه و خط اما بدانکه عطارد دلیل خط است و نوشتن
و کاغذ و نقش و قمر دلیل نیکوی و بدی نامه است و خط

باندازه اتصال سعد و نحس و از آن کس که نامه از وی بیرون آمده است
دلیل وی منصرف قمر است و بدان کس که می‌رسد متصل قمر است
بوی اگر آن کوکب که قمر از وی منصرف است سعد بود یا اندر شرف
بود یا اندر وتد بود این نامه از نزد سلطان باشد و اگر اندر شرف
بود و زایل بود از اوتاد مر آنکس را سلطنت بود و اکنون از وی زایل شده و اگر
اندر خانه خویش بود اندر وتد بود از اهل بیت معروف باشد و از اعیان شهر
و حد و مثلثه فروتر از خانه بود و حد کمتر از مثلثه و وجه کمتر از حد باشد
و اگر از طالع در جایگاه نیکو باشد و بخداوند برج خویش ناظر شود بگوی که
منزلت دارد و لکن ستوده نیست در میان قوم و جای خویش و اگر آن
کوکب که قمر از وی منصرف است اندر هبوط خویش باشد و اگر با هبوط
نیز زایل باشد و بی صاحب جاه نباشد و بدین کس که نامه سوی وی نبشته‌اند آن
کوکب که قمر بوی متصلست اگر نظر بمودت باشد میان ایشان دوستی
شده باشد و اگر تربیع و مقابله باشد میان ایشان خصومت و شر بود
و همچنین حکم کن که از آن کوکب منصرف عنه القمر کردی و نیکی
و بدی بنگر این دو کوکب را هر یکی از کدام طبقه اند و بچه صفت اند
و هر یکی اندر کدام جایگاه اند و بکدام برج اند از آن نوع که گفتیم حکم
کن والله اعلم بالصواب — اندر دانستن احوال نامه
از بد و نیک اگر قمر متصل بود بسعدی اندر نامه خیر و خوبی بود و اگر
نظر مودت باشد دوستی و مهربانی باشد و اگر نظر تربیع و مقابله باشد
آنچه از خیر و خوبی باشد رنج باشد و بروی طعنه بازگردانیش باشد
و اگر بجایگاه نیکو باشد قمر با آن کوکب که بوی متصل باشد دلیل خیر

[illegible]

دلیل خیر و سعادت باشد و اگر قمر بنحسی ناظر باشد اندر نامه شر
و تباهی باشد و اگر آن نحس اندر وتد باشد با قمر آنچه گفته بود و اگر ساقط
بود تباهی باشد و لیکن پایدار نباشد همچنین که مثال نمودیم از خیر و شر
حکم کن و البس مصری گوید که اگر قمر را تثلیث باشد بس طالع یا بی
اندر سعی نامه شادی و مژده باشد و اگر به تربیع و مقابله باشد با غم و دل
مشغولی باشد و اگر ساقط باشد نه غم و نه شادی و از حال چگونگی
عطارد نیز دلیل گیر تا درست برآید که وی دلیل نامه است با اتصال
و انصراف و جایگاه نیک و بد و سعادت و نحوست او نیک بنگر
تا خطا نیفتد اگر عطارد مشغول بود اندر نامه سخنان نیکو بود و اگر محترق
باشد سخنان زشت و اگر اندر وتد باشد سخنانش قوی باشد و اگر زایل
یا ساقط سخنانش ضعیف و دروغ باشد و اگر مستقیم بود سخنانش
راست و نیکو باشد و اگر راجع بود سخنان همه دروغ باشد و بدان
نامه کار نکنند و بدان نامه فرستادن پشیمان باشد و اگر بطالع بمودت
نگرد مردمان از آن شاد باشند و مهربانی نمایند و اگر تربیع یا مقابله
باشد مردمان ناخوش باشند و فرمان بردار نباشند و اگر پرسند
که نامه بکه آمده است و بکه میرود دلیل قمر بزحل متصل شود نامه
بخواجگان و دهقانان باشد و اگر بمشتری ناظر باشد نامه بوزیران
و قاضیان و متولیان و فقیهان باشد و اشراف و اگر بمریخ
نگرد نامه بصاحب لشکر و سرهنگان باشد و اگر با آفتاب نگرد و بملوک
و رئیسان باشد و اگر زهره نگرد بزنان و خادمان و خصی و مغنیان
و اهل طرب باشد و اگر بعطارد نگرد بدیوانیان و بیشتر روان و منجمان

دو حال باشد و اگر قمر خالی السیر باشد بنگر بجایگاه و برج وی و اگر اندر طالع
باشد با اهل همه شهر باشد و اگر اندر دوم بود بیاری گران و خداوندان
مال باشد و اگر اندر سیوم باشد برادران و اقربا باشد همچنین همی گوی
تا دوازده خانه و اگر بگوید از کجا آمده است این نامه بنگر که از که منصرف است
از آن کوکب گوی چنانکه گفتیم و اگر خالی السیر باشد بنگر که از
کدام برج و کدام خانه بیرون آمده است تا از آنجا بگوئی و اگر پرسد
که نامه مرا ختم کردند یا نه بنگر بدلیل و بقمر اگر یکی از ایشان
پیوسته باشد بعطارد بگوی که ختم کنند اگر بدرجه یا دو درجه منصرف
باشد یا کمتر از حدی بگوی که ختم کردند و اگر دلیل متصل باشد
بصاحب وسط السماء یا بشمس یا بعطارد یا بشمس باشد یا اندر
وسط السماء یا بمرکز با صاحب وسط السماء متصل باشد یا بشمس
بعطارد بود و بطالع ناظر باشد بگوی که ختم کنند و اگر متصل شده
باشد و هنوز از حدی تمام نگذشته باشد بگوی که ختم کردید
و اگر بیشتر از نور عطارد گذشته باشد و منصرف شده ختم نکرده
و نکنند و اگر قمر بعطارد متصل نباشد و نه بعطارد و بشمس ختم نکنند
انگاه شهادت از طالع جوی بر آن صفت که دلیل گفتیم اگر گوید
که نامه از نزد سلطان بیرون آمده یا نه بنگر بعطارد و اگر
منصرف باشد از شمس یا از صاحب وسط السماء یا از صاحب
مراجع وی وسط السماء انصرافی بیرون یک درجه یا دو درجه
بگوی بیرون آمد و اگر جز این باشد بیرون نباشد از نزد سلطان
اگر پرسد که این سلطان رسد یا نه طالع دلیل سایل است و وسط

و وسط السماء دلیل سلطان و عطارد دلیل نامه و اگر عطارد منصرف
باشد از دلیل طالع و متصل شود بصاحب وسط السماء یا بشمس یا قمر
ناقل النور باشد از عطارد بصاحب وسط السماء بگوی نامه رسید بسلطان
و همچنین اگر کوکبی نور عطارد بدلیل سلطان نقل کند و اگر صاحب
وسط السماء قابل تدبیر عطارد با صاحب طالع باشد یا عطارد از درجه
طالع منصرف باشد و بوسط السماء ناظر باشد بگوی که رسد و اگر جز این
باشد نرسد و اگر پرسد که نامه کی آید بنگر بعطارد و اگر او در الغیب
است اندر طالع یا اندر دلیل و بطالع نگرنده است دلیل است بر آمدن
نامه چون عطارد بدرجه طالع از جهت طالع آید یا اندر است طالع یا آن
وقت نامه آید خاصه که بپرسش آن وقت باشد اگر بنظر بدرجه طالع آید
و اگر عطارد را اندر طالع حظی نبود و نه اندر دلیل و ناظر نبود هیچ
نامه نیاید و اگر ماه از عطارد منصرف شود بدرجه طالع پیوندد
آن وقت نامه آید که متصل شود و اگر عطارد متصل باشد بدلیل
چون نامه بنا بر رسد نامه برسد لیکن خاصه که اتصال از وتد باشد
و چون از ساقط باشد و دشوار بر آید و باشد که بیاید و بگذارند
برسد و اگر عطارد را اندر دوازدهم باشد و زونده باشد بدرجه
طالع نامه بیاید بر دل و اگر جز این باشد که گفتیم یا خود عطارد را جنبش
و از دلیل یا از طالع نور بگرداند هیچ نامه نیاید و باشد که نامه آید
و باز گردد بجای خویش اگر پرسند که نوشتم و فرستادم جواب
چگونه آید بنگر باتصال قمر بدوم کوکب که اتصال دوم دلیل
جواب نامه است و آن جایی درجات قمر با اتصال دوم دلیل

درجه بدرجه بلیه

کم بود ایام و شهور و سال و آمدن جواب نامه و از اتصال مودت
و مخالفت و سعادت و نحوست فلک و بروج حکم کن ما حقیقت
کیفیت جواب به نیکی و بدی بدانی چنانکه پیشتر اندر باب آمدن نامه
گفتیم اگر پرسد که خبر آمده حق است یا باطل بنگر بدلیل طالع و قمر
هر کدام را شهادت بیشتر بود اگر از نحسان پاک باشد و بکوکب
ساقط متصل نباشد و اندر وتد باشد خبر حق باشد و حق تر آنگاه
باشد که اندر برج ثابت باشد یا مستقیم الطلوع و قمر نیز اندر برج ثابت بود
و اگر دلیل اندر وتد بود و بکوکب ساقط متصل از آن خبر خبر بود و لکن تمام
نشود یعنی بعضی راست باشد و بعضی دروغ اما بدانکه استقامت دلیل
و سعادت او و اتصال بکوکب در برج ثابت و برج مستقیم الطلوع و وتد
این همه دلیل خبر حق است و راستی کوکب نحس و کوکب راجع
و برج منقلب و ساقط این همه دلیل خبر دروغ او در بعضی خبر راست
بدلیل جمع شود حکم بر غالب تر کن و اگر هر دو برابر باشد حکم بمحنه
باید کردن تمامی این فصل اندر خانه سیم یاد کنیم که آنجا درخورتر
است   اندر دانستن احوال و مال که نرخ وی زیادت
بود یا نقصان بنگر بصاحب طالع و قمر هر کدام قوی تر است
وی را دلیل کن و اگر دلیل متصل باشد بکوکب که اندر هفتم باشد یا اندر
چهارم ام بنگر باشد و فروزنی و خواستاری بنگر بدان کوکب
که اندر این دو وتد باشد اگر مقبل باشد یا قابل باشد
مر خداوند طالع را یا قمر را دلیل کند بر گرانی نرخ و روائی بازار
و فزونی بها و اگر مقبول باشد و سعد بود هم نیک بود و فروشنده

فصل

و فزونی و رواق باشد و اگر دلیل متصل شود بکوکبی ساقط غیر مقبول
آن اجر مان کاسد شود و ارزان باشد بهای وی و خریدار کمتر باشد
و خوار ماند و اگر با همه ساقطی مقبول باشد از صاحب مزاعم خویش
یا قابل باشد مر قمر را یا خداوند طالع را خریداران بسیار باشد و کاسد
نباشد و لکن نرخ ارزان باشد و اگر قمر صاعد باشد اندر شمالی زائد
النور و العدد باشد فوق الارض باشد خاصه که صاعد باشد اندر
وسط السماء دلیل کند بر روائی بازار آن اجر مان که از وی سؤال
کند و اگر هابط باشد اندر جنوب ناقص العدد و النور باشد اندر
ارباع فلک هابط باشد یا اندر تحت الارض باشد دلیل کند بر کاسدی
بازار اجر مان و کمی بها و زیان اندر وی آنا بدانکه کوکب دلیل اندر وتد
باشد نرخ افزون کند و اگر مقبول بود یا سعد روائی بازار بود
و اگر ساقط باشد نرخ نقصان کند و اگر غیر مقبول باشد یا منحوس
روائی نباشد و کاسد بود   اندر نگریستن حال گشته اگر
قمر منحوس بود یا نحسی بوی ناظر بود علی الخصوص زحل یا مریخ بود
که هر که بکشتی در آید با آنچه ام نشیند مرگ و هلاک یابد و اگر قمر مسعود
باشد و سعدان بوی ناظر باشند دلیل صلاح و امن و سلامتی
باشد و همچنین آن نظر سعدان نگر که قمر و عطارد این دو کوکب
را سعدان سعد کنند نحسان نحس کنند مر این باب را بنگر بصاحب طالع
و صاحب طالع و قمر و نظر سعدان و نحسان بوی و جایگاه وی
از صاحب طالع و حال و عطارد و اگر صاحب طالع یا صاحب
برج قمر اندر وسط السماء باشد حادی عشر اندر خانه نهم

دلیل کند بر سبکی کشتی و زود رفتن وی و سبکتر آنگاه باشد که اندر دهم
باشد اگر یکی از دو دلیل که گفتیم اندر چهارم باشد یا اندر ششم دلیل
کند بر گرانی کشتی و بر سبکروی و اگر دلیل اندر طالع باشد
دلیل کند بر زودی و سبکی و اگر با حد الثور و العقرب باشد دلیل کند
بر گرانی و دیری و اگر صاحب برج قمر بقمر بمقابله نظر کند و آن مریخ
باشد دلیل کند که میان مردمان کشتی کارزار افتد و اگر زحل باشد
اهل کشتی آب از دریا نخورند یا بیمار شوند یا میان ایشان قحط افتد
و اگر نظر تسدیس و تثلیث رود سهل تر باشد و اگر نظر مخالفت باشد از
سعدان دلیل سبکی و عداوت باشد میان ایشان قول بطلمیوس حکیم
و بطلمیوس گوید بنگر اندر حال کشتی از دوازده بروج بهر کدام برج که نحس
باشد فساد و تباهی بدان رکن باشد و بهر که سعدی باشد خیر و نیکوئی
بدان جایگاه باشد چنانکه سینه کشتی بر حمل راست و آنچه فروتر
از سینه باشد بر ثور راست و پرهای کشتی بر جوزا راست و پهلوی
او بر سرطان راست و روی کشتی که بر آب ایستاده است
بر اسد راست و شکم کشتی بر سنبله راست و آنچه فرو رود در آب که
از آب از سینه کشتی بر میزان راست و جایگاه کشتیبانان بر عقرب
راست و قوس کشتی بان راست خانه و دستهای وی بر جدی
راست و شراع بزرگ بر قوس و دلو راست و پلها بر حوت راست
و هر کدام جای سعدی باشد اگر با قمر یا صاحب برج قمر مسعود باشد
دلیل کند بر سلامتی و نیکوئی آن موضع و هر کجا نحس باشد با قمر
یا صاحب برج قمر منحوس باشد اندر وی دلیل رنج و تباهی بر آن موضع

آن موضع باشد و اما قمر و طالع دلیل کشتی است و خداوند طالع
دلیل آن کسانیست که اندر کشتی نشینند هر کدام را که مسعود باشد
و با سعدی بود ناظر و یا با سعدان باشد دلیل سعادت باشد
و هر کی بنحسان پیوندد دلیل تباهی است و اگر قمر اندر تحت الارض
باشد منحوس باشد بزحل و زحل بطئ السیر باشد دلیل کند بر بلا
و موج و بادهای مخالف و تباهی و نظر سعدان سود نکند و اگر
نظر از تثلیث باشد و بطئ السیر باشد زحل بار و حمل کشتی همه بار
بدریا اندازند امید رهائی را و اگر زحل مقیم نباشد و بطئ نباشد
آسان تر باشد و سلامت باشد بعد از بیم و فزع و اگر اندرین حال عطارد
سعادت باشد تباهی و شدت سخت باشد و اگر سعدان بر زحل ناظر باشد
از راست زحل از جایگاه قوی زان نحس کمتر کنند و اگر مریخ تحت الارض
باشد و قمر بوی متصل باشد از فوق الارض دلیل کند بر شدت
و بلا و موج و باد و جنگ و کارزار و عداوت میان اهل کشتی و بدتر
آنگاه باشد که عطارد نیز با وی باشد و اگر یکی نحس با قمر باشد
و یکی نحس با شمس دلیل تباهی و بیم هلاکی باشد خاصه تر از نظر تربیع
و مقابله و اگر نیران پاکیزه باشند و قمر با مشتری باشد دلیل
سلامتی باشد و اگر زهره نیز ناظر باشد بهتر و نیکوتر و اگر قمر اندر فوق
الارض باشد و مسعود باشد از سعدان دلیل سلامتی باشد
و منفعت و اگر با این همه زهره تحت الشعاع باشد هم سلامتی
بود و زحل دلیل گرسنگی و تشنگی و غرقه شدن است و مریخ دلیل
کارزار و جنگ و صاعقه و سوختن و دزدان و از جایگاه بر جهانی

آبی و آتشی و خاکی و بادی حکم کن و اگر قمر بنحس متصل شود بتربیع و آن
نحس راجع باشد کشتی از نیمه راه برگردد بنگر که قمر اندر کدام مثلثه است
از آن روی باشد بازگشتن و کوکب راجع دلیل بازگشتن باشد
اگر سعد باشد سلامت باشد و اگر نحس باشد فساد و تباهی و سریع
السیر دلیل زود رفتن کشتی باشد و بطی السیر دلیل گرانی باشد
و هر وقتی که دلیل با نحسان باشند یا نحسان مستولی باشند
دلیل تباهی و هلاکی باشد چون سعدان ناظر باشند از هلاکی
برهند باندازه قوت کوکب و اگر نحس شعاع افکند تباهی و هلاکت
سخت باشد اگر اتصال بمودت باشد بهتر از آن باشد که
باستقبال تربیع و مقابله و اگر قمر اندر امتلا باشد و نحسان
بوی ناظر باشند و عطارد یا یکی از نحسان باشد دلیل کند هلاکت
و اگر نحسان ببرج قمر یا بطالع ناظر باشند و این هر دو برج دو جسدین
باشند یا از این دو یکی جسده باشد اهل آن کشتی بکشتی دیگر
تحویل کنند بنگر بصورت طالع و طبع وی و طبیعت برج قمر
و صد قمر را اندازه جواهر و طالع باشد بارها کشتی و اگر سهم السعاده
ساقط بود اندر دوازدهم یا ششم دلیل کند بر بیم در کشتی
و زیانها و اگر دلیل یا صاحب طالع راجع باشد بیم باشد
فصل که کشتی از نیمه راه برگردد   اندر بیرون آوردن طالع
سایلان جمع شده و سه و چهار حاجت یا بیشتر چنین
گوید وزودینوس حکیم چون گرد آیند نزد تو سایل بسیار
و ارتفاع زمانی هنوز بنگردد چه باشد چیزی نگذشته باشد

باشد طالع سایل اول را باشد و وسط السماء سایل دوم را باشد
و خانه یازدهم مر سایل سیوم را باشد بیت الولد طالع سایل چهارم
را باشد وتد هفتم سایل پنجم را باشد بیت الاخوة مر سایل ششم را
باشد بیت الآباء سایل هفتم را بیرج بیت السفر سایل هشتم را باشد
و آن چهار خانه که بطالع نظر ندارد دلیل نکنند و گفته اند که حاجت
اول از طالع نگرسته اند و حاجت دوم از بیت المال و حاجت سیوم
از بیت الاخوة باید نگرستن و از این سخن رها لست برای عشیره
هر کس زیرا که در هر برجی دلالت کند و همچنین قیاس در دوازدهم
حاجت را از بیت الاعدا و دیگر حاجت اول را از اتصال اول قمر
و حاجت دوم قمر و حاجت سیم از اتصال سیوم قمر و اگر قمر را
اندر آن برج که سبب اتصال بعدد حاجتها نباشد اندر برج دوم
قمر بنگر باتصال آن برج حکم کن و اگر اندر آن برج نیز اتصال نبود انگه
از خداوند آن ساعت گوی صاحب ساعت اول حاجت
اول را صاحب ساعت دوم حاجت دوم را و صاحب ساعت
سیم مر حاجت سیوم را همچنین تا ساعت هفتم بر ترتیب حکم کن
فصل اندر نگرستن دو چیز که کدام بهتر است یا قوی تر
یا دو گروه مردم یا بیشتر یا دو انباز و یا از دو حاجت کدام بهتر
و نیکوتر و کدام قوی تر از کدام است از روی نیکو و بهیده شده یا از
دو چیز کدام حق است و کدام از روی باطل است بگوی سایل را
از آنچه می پرسد از دو سه چیز یا بیشتر هر یکی را بر ترتیب ولا
بنهد چنانچه حاجت اول را بادی و دوم را بدوم و همچنین تا آخر

پس الکاه بنکر بصاحب طالع و نفس طالع و برج دوم و صاحب وی
همچنین حکم کن هر یکی خانه را و صاحب وی بران حاجت که از آن
مرتبه او نهاده است و از سعدان و نحسان حکم کن و به دوم از
اتصال قمر با اول و اتصال دوم و سیوم حکم کن از آن کوکب و از جایگاه
وی و از حال نظر مخالف وی و سعادت و نحوست همچنین حکم کن
با تر تو معلوم شود هر دلیلی که اندر وتد نور قوی تر باشد از آن دلیل
که ساقط باشد یا مایل الوتد و هر دلیلی که اندر شرف یا اندر غایت
سعادت بود قمر وی را بود یا صاعد بود حکم از حاجت و آن گروه
دیگر دوم بهتر و قوی تر باشد نیک اندیش کن تا معلوم شود و اگر اتصال قمر
و اگر اتصال قمر نیز دلالت نیابی از ارباب ساعات حکم کن چنانکه
بر تر نجوم و مثال ذکر دوم بر ترتیب هر یکی و آن بجهه سعدان و نحسان
احکام کن و بطلمیوس گوید بنگر حاجت اول را از ارباب مثلثات
اول و دوم را از صاحب مثلثه دوم و سیوم را از صاحب
سعد و نحس و قوت و ضعف و صعود و هبوط و وتد و غیر وتد و بنگر
و حکم کن تا تمام بر تو معلوم شود و اگر رسد از زمین و شهرها که کدام شهر
موافق تر باشد مرا یا کدام زمین بهتر سازد یا کدام بر کرج از شهر بنگر
بصاحب طالع که سعادت وی بکدام ربع است و کدام ستاره است
که وی را مسعود کند یا از نظر سعادت بوی نور افکند و آن ستاره
بکدام ربع و بکدام برج است بگو که بدان جانب و بدان افق
که سعادت بود و اگر منحوس بود بدان روی که نحوست باشد
و بدان جانب نشاید بودن که بیم هلاک باشد و تباهی احوال

اتصال و انفراد از نور ... و مخالفت

احوال و اگر خواهی از اتصال قمر بنگر با اول و دوم و اگر خواهی با ارباب
مثلثات بنگر و اگر خواهی بطالع و دوم و سیوم بنگر و اگر خواهی
با ارباب ساعات بنگر بجهها و نواحی که باشند بسعادت و نحوست
از آنجا حکم کن
اندر دانستن حال و بایش مال و منفعت اگر رسد از مال که بایم یا نه
و حال روزی و کسب و معاش چگونه باشد بنگر بصاحب طالع و قمر
که این هر دو دلیل سایل اند و بخانه دوم و صاحب برج دوم اگر
قمر یا صاحب طالع بصاحب مال بپیوندد یا اندر برج دوم دلیل کند
بر یافتن مال برنج و طلب و اگر چه نظر از مودت باشد و اما اگر نظر
از تربیع و مقابله بود آن مال سخت و دشوار یابد و بسیار رنج و تعب
رسد و لجاج و منازعت و درشتی و اگر صاحب مال بخداوند طالع
متصل شود یا اندر طالع باشد و مقبول باشد مال با حسان یابد
بی رنج و تکلف خدای بوی رساند خاصه که نظر مودت بود و اگر
تربیع و مقابله باشد پاره اندیشه و تفکر بود و آخر رسد بوی و اگر
میان دو دلیل اتصال نبود و کوکبی باشد ناقل النور مال یابد
بسبب کوکب ناقل النور بنگر که کدام کوکب کوکب ناقل النور است
و صاحب کدام برج و اندر کدام خانه است از این نشانها دلالت
کند بر یافتن مال و اگر زهره یا مشتری اندر بیت المال باشند دلیل
یافتن مال باشد و اگر نحسان در بیت المال باشند دلیل کند
بر اد بار صاحب مسئله و اگر قمر خالی السیر باشد سایل یا مولود
همیشه اندر آن حال باشد که هست نه بر فزون و نه بر نقصان و اگر

قمر متصل شود بسعدی که راجع و زاید و ناظر باشد پس مال یابد و نیکوئی
و بفضل و منزلت و رفعت و اگر آن سعد منحوس باشد نیابد از مال
الا قوت روز بروز و جاه و منزلت نباشدش و آن کوکبی که دلیل
کند بر یافتن مال اگر اندر طالع باشد بجهد خویش یابد و اگر اندر دوم باشد
از دست رنج یابد و اگر اندر سیم باشد از قبل اقربا و برادران و خواهران
نزدیک یابد و اگر اندر چهارم باشد از قبل پدران و جدان یابد
همچنین تا دوازده خانه و اگر از صاحب طالع نیز دلیل گیری
شاید چنانکه بنگری که بکدام جایگاه است بسعادت و نحوست
مال از آنجا یابد و از آنجا فایده شود قول بطلمیوس و بطلمیوس گوید
بنگر بصاحب طالع و قمر و سهم السعادت اگر سهم السعادة
بصاحب طالع یا بقمر متصل شود و مسعود باشد مال بسیار یابد
و امیدها بزرگ برآید و دولت و اقبال و سعادت بزرگ یابد
و اگر با این همه طالع منحوس بود نقصان بزرگ افتد و گویند که
قمر سهم السعادة را شهادت بزرگ است اندر توانگری و درویشی
از یکدیگر یاری خواه غافل مباش بهیچ وجه و اصل سهم السعادة
که ریاست و فایده و بخت و دولت از وست که حالها بعد
النیرین از وی توان دانست و اگر سهم السعادة متصل شود
بشمس و مشتری و آن سعدان ساقط باشند یا بعضی از ایشان
در شرف باشند و مسعود باشند بسهم السعادة و اندر اوتاد
باشند و قمر بدان سعد متصل باشد دلیل کند بر بقای دولت
و جمع مال بی نهایت و میراث رسد بفرزندان وی که بهیچ نمانند

که هیچ کمی نباشد و اگر عطارد و زهره ناظر باشند بسهم السعادة و مسعود
باشند و درجه سهم السعادة نیز مسعود باشد و نحسان از وی ساقط
باشند بدانکه این کس از مردمان میانه است و مال بسیار بدست آورد
و بزرگی و ریاست یا از قبل کتابت یا از قبل تجارت و کفایتی رسد
که هرگز سیری شدن نداشته باشد و اگر با این همه قمر با عطارد و زهره
و سهم السعادة با یکی از این اشخاص متصل باشند و مسعود باشد
آنچه کسب آمد بماند با فرزندان فرزندان وی و اگر نحسان از اوتاد بسهم
السعادة ناظر باشند بیشتر از آنچه جمع کرده باشد از مال ببرد و نفقه
کند و اگر نحسین اندر اوتاد سهم السعادة باشد و سهم السعادة با ایشان
متصل باشد یا بسبب آفت افتد از درجه سهم آنچه جمع کرده باشد از آن
همه تباه کند و بروزگار وی برند و چیزی نماند و اگر قمر با سهم السعادة
باشد و عطارد اندر برج خویش باشد و مسعود بود پس این کس
پیشه ور بود و اندر کار خود ماهر بود و نیکو معیشت باشد اندر
تجارت بدانکه صلاح سهم السعادة و نظرش بقمر و قوی تر آنگاه بود
که قمر مسعود باشد بسعدی که اندر وتد باشد مقارن باشد یا ناظر
از نظر مودت چون این اتفاق بود که گفتیم دلیل کند بر ریاست و عز
و جاه و منزلت و فایده و مال بسیار بر آن جای که دلیل قوی تر
اندر وی است و اگر قمر را شرکت باشد با سهم السعادة زیان
نکند بسعادت قمر اگر صاحب برج یا قمر بصاحب برج سهم ساقط
باشد و اندر آقاویل اوایل چنین یافتیم اگر رسد از مال که
امید دارد از سلطان یا از مال اشراف خاصه بنگری جایگاه

شمس و مشتری اگر این دو کوکب را با سهم مال یا بی یا اندر وتد یا با صاحب
سهم مال باشند یا اندر خانهٔ مال باشند یا صاحب وی باشند
و مریخ از ایشان ساقط باشد پس این مال بیابد هر آینه با آسانی
و سلامتی و نیکوئی و اگر مریخ اندر وتد مشتری باشد جنگ
و خصومت افتد و یا باز داشتن یا بیشتر از وی بودن و تباه کنند
و اگر بجای مریخ زحل باشد پس بیابد بدیری و درازی روزگار
دیر هرید بیش از پیش و اگر از مالی پرسد که امید دارد و پیدا
نباشد که مال کیست از صاحب هشتم دلیل گیر یا دلیل طالع
چنانکه صفت کردم و اگر از مال برادر پرسد از چهارم جواب کن
و اگر از مال پدر پرسد از پنجم جواب کن و اگر از مال پنهان پرسد
از هفتم جواب کن و اگر از مال زنان و خصمان و صحیم یاران
پرسد و کسی پرسد از هشتم جواب کن و اگر از مال سلطان
از یازدهم گوی و از مال دوستان از دوازدهم گوی و از
و از مال دشمنان از طالع گوی و از مال خویش از خانهٔ دوم
جواب کن هم بدین صفت که گفتم همچنین حکم کن از دلیل مال
یا از دلیل طالع با اتصال و نظر و نقل چنانکه بر تر یاد کردم تا بر تو
آسان گردد و اما قول ابو معشر آنست که اگر صاحب دوم
با صاحب سهم السعادة صاعد باشد اندر شمال پس بسیار
کسب کنند از دهقانان و ملوکان و اگر صاعد شمال و صاعد
فلک اوج باشد پس مال کسب کنند از ملوکان بزرگ و خداوند قدر
و منزلت و همچنین بنگر همه بر او لای مال و اگر دلیل بعضی

[illegible]

بعضی جایها چنان باشد بزرگی و شرف و قدر و منزلت یابد از آن جز
و اگر آن کوکبی که دلیل کند بر سعادت زائد النور و العدد باشد
و سریع السیر بود و فزاید صعود باشد اندر فلک اوج و بناحیت
شمال با بعرض پس دلیل کند بر آنکه این سایل یا مولود روز بروز
سعادت افزون شود و اندر دولت زیادت شود و هر روزی
سعادتی و دولتی پدید آید و اگر این که گفتم باطل باشد اندر حبوط
ناقص باشد اندر سیر و عدد و نور دلیل کند بر تباهی حال روز
بروز بر زیادت باشد اما ماشاء الله گویند بنگر اندر مولود و مسئله
بصلاح بیت المال و فساد او همچنانچه اندر خداوند طالع گفتم
اگر خداوند بیت المال بخداوند طالع اتصال کند خواسته از جائی دیگر
گرد کند با رنج و تعب و اگر خداوند طالع بخداوند بیت المال
اتصال کند بسعی و تعب گرد کند و اگر کوکبی میان این دو دلیل
نور نقل کند خواسته بشفاعت و میانجی یا بسبب گرد کند
پس بنگر بدان کوکب که اتصال کند که اندر کدام برج است خواسته
بر طبع آن برج بود و گوهر آن خانه و اگر در دهم یابی از ملوک
یا از کار کرد و اگر برج آتشی باشد از کار آتش یابد همچنین تا دوازده
خانه را بدین قیاس نکو و اگر میان این دو دلیل اتصال
نبود بنگر بصاحب مال تا اندر کدام برج است اگر اندر اوتاد
باشد روزی مند باشد و اندر کار کردن قوی باشد و اگر
ساقط باشد روزیش روز بروز باشد باندازه قوت که بخورد
و اگر اندر مایل الاوتاد باشد میانه باشد و اگر خداوند مال

از نحسان دور باشد و سعدان متصل باشد خاصه مشتری
و بطالع یا بصاحب طالع ناظر بود دلالت کند بر مال بسیار که
گرد کند که مشتری دلیل مال عظیم است بنگر بصاحب مال اگر زحل
باشد مال از جهة کسب و درد و تعب و معالجت روزی بود کش
و اگر مشتری بود خوبتر از فقها و قضاة و وزرا و از دین و از روح
و پاکی و پارسائی و تجارت و امانت بدست آرد و اگر مریخ
بود از لشکریان و اهل حرب و از کارهای آتشی و خون ریختن
و دزدی و قهر کردن فراز آرد و اگر آفتاب باشد از جباری و بزرگی
و ملوک و از کار آتشی گرد کند و اگر زهره باشد از زنان و لهو — و از پدران ۴
و طرب و دوستی و از میراث و از عشرت فراز آرد و اگر
عطارد بود از کسب و تجارت و علم و کتابت و محاسبت گرد
کند و اگر قمر بود بنگر که اتصال با کدام کوکب دارد حکم کن و اگر
خالی السیر بود از جاسوسی صاحب خبری و طوافی گرد کند
و از طبع آن برج که قمر اندر وست هر حکمی کنی درست آید
اما قول ابو معشر گوید بنگر بصاحب پنج مزاعم برج مال تا کدامست
اندر وتد یا مایل الوتد و بنگر و اتصال نزدیک بود و مقبول
و مسعودتر بخداوند طالع و این کدام کوکب بود از این عدة
کواکب و اندر کدام خانه بود از فلک از آن دریابد طلب کردن
که آن کوکب بود آن خانه که اندر او بود و بهتر آن بود که
این دلیل مال بشرف بود یا زائد از آفتاب یا صاعد اندر
وتد باشد و میان وی و صاحب طالع اتصال بود با اتصال

با اتصال متفقة المطالع و متفقة القوة یا متفقة الطریقة آنگاه غایت مال بود
و نیکبختی مال و سعادت از مولود و سعادت بزرگتر و نیکبختی مولود
آن بود که صاحب مال و صاحب حادی عشر و صاحب سهم السعادة
زاید باشد و اندر وتد باشند و صاحب طالع بریشان مسعود بود — فصل
آنگاه دلیل غایت سعادت مولود باشد والله اعلم   اندر
معرفت نفقات کردن اگر مردی پرسد که بکای مردی یا دوستی
درم نفقه کردم آن درم را شمار گیرد یا نه بنگر بصاحب ثامن یا صاحب
ثانی اگر بمزاج نیکو باشد و مقبول بوند یک از دیگر یا یکی ازین دو
مقبول بود و قوی باشد بگیرد شمار نفقات وی زیاده از آنکه
رفته باشی و اگر اندر مایل اوتاد باشد همان النقصان حساب کند
بعینه و اگر ساقط باشد یا بکوکب ساقط اتصال کند و بعضی از وی
شمار گیرد پس اگر با سقوط نیز منحوس باشد اندک مایه شمار گیرد و اگر
با این همه نیز غیر مقبول بود هیچ شمار نگیرد و آفت وی از جنس طبیعت
آن نحس و آن خانه باشد چون نظر باید دلالت ازین جهت را نکو — نحسان افزاینده ۳
و آفت و زیان بیشتر افتد پس از صاحب یازدهم و سهم
سعادت نیز یاری خواه و از صاحبش   اندر معرفت
بروج در فراخی و تنگی اما برجهائی که دلیل کند بر جوانمردی — فصل
و سخاوت و فراخی کار سیس و نفقه آن جوزاست و سنبله
و میزان و عقرب و قوس و حوت چون این برجهای طالع
باشد یا صاحب طالع اندرین برجها باشد دلیل کند که مولود — یا قمر نیز اندرین برجها باشد ۴
یا سایل مال اسراف کننده باشد و بسیار نفقه کند و بخشد و اما برجهائی

که توانگری دهد بسیار ثور است و مثلثات وی و برجهائی که مال بستانند
و بار پریشان کند و فارغ دست کند جوزا است و مثلثات وی
اگر این برجها که گفتیم اندر جایگاه بد باشد از دور فلک و نحسان اندر وی
باشند دلیل کند بر بسیاری نفقات و تباهی معیشت و دست
تنگی و روش مال آنچه بدست آورده باشند و بود که خود مال از وی بشود وسعادت ٢
و اگر نیکو حال باشد و سعدان اندر وی باشند دلیل کند بر بسیاری
یافتن مال و سعادت و اما آن برجهائی که بدهند مال و بستانند
سرطان است و مثلثات وی و اگر نیکو حال باشد از دور فلک
و سعدان اندر وی باشند دلیل کند بر توانگری و سعادت و اگر
جایگاه بد باشد از فلک دلیل کند بر درویشی و تباهی حال و اگر
سعدان و نحسان باشند هر کدام که قوی تر است حکم کن والله اعلم
اندر دانستن آنکه مال چند درم یافته شود اگر پرسد
از عدد مال که چند درم یافته شود بنگر صاحب مال و عطارد
و سهم مال و صاحبش هر کدام از ایشان قوی تر باشد و بجایگاه اولی
و بر شهادت بیشتر وی دلیل است بر عدد مال اگر دلیل عطارد
باشد و اندر هبوط یا اندر جایگاه بد دلیل کند بر آنکه از آن مال
که بوی رسد بیست درم باشد و اگر اندر مثلثه باشد دو هزار
درم باید و اگر اندر شرف باشد بیست هزار درم باید و همچنین
هر کوکبی که او دلیل باشد باندازه جایگاهش بدهد و باندازه
سال صغری خویش اندر هبوط و جایگاه بد بیست درم دهد
عطارد و اگر اندر مثلثه باشد سال صغری را اندر ده ضرب کن

[illegible]

ضرب کن آنچه بیرون آید چندان باشد و اگر اندر خانه خویش باشد
سال صغری را اندر صد ضرب کن و اگر اندر شرف باشد اندر هزار
ضرب کن و هر کوکبی که دلیل باشد همچنین کن اگر دلیل راجع باشد آنچه
بدهد نیمه از آن کم کن و اگر محترق باشد باندازه احتراق کم کند
اگر از آفتاب شش درجه ابعد بود نیمه مال کم کند و اگر چهار درجه بعید بود
ثلث مال کم کند و اگر با درجه شمس یار باشد یعنی درجه بدرجه هیچ
چیز نیابد باز بنگر بعطارد که کدام کوکب نظر دارد از سعدان و نحسان
و جایگاه آن ناظر چگونه است و اگر سعد ناظر باشد باندازه قوت
و جایگاه خویش بکاهد و اگر راجع باشد نیمه عدد خویش بکاهد و همچنین
از احتراق که گفتیم اگر بدرجه شمس باشد چیزی نکاهد و سعد همچنین
چون بدرجه شمس باشد چیزی بدهد و چون آن دلیل دلالت کرد بر عدد
مال با آنکه زیادت کند با آنکه نقصان کند اندر ربح دو چیز دلیل
باشد آنچه دلیل کند از عدد و تضعیف کن و شمس چون بدلیل
ناظر باشد از تثلیث و تسدیس زیادت کند و از نظر تربیع و مقابله
و مقارنه کم کند اما دوالبیس مصری گوید بنگر از درجه وتد چهارم تا درجه
آفتاب آنچه بیابد از عدد درجات عدد مال چندان عدد باشد
دهها باشد یا صدها یا هزارها اینست بیرون آوردن مال و عدد
و هرچه خواهی والله اعلم در معرفت حال وام دار
که چگونه بود ما شاء الله گوید بنگر سائل را از طالع و مسئول عنه را
از هفتم و عطارد و قمر دلیل مالست اگر میان دلیل سائل

و مسئول عنه اتصال تربیع و مقابله باشد میان ایشان جنگ
و خصومت باشد و کوکب اتصال کننده آغاز جنگ از وی باشد
و اگر مودت باشد میان ایشان بصلح و دوستی باشد و اگر
دلیلان بوی ناظر نباشند و قمر یا کوکبی میان ایشان نور نقل
کند رسولی یا کسی بتقاضا بیاید یا خود یکدیگر را ببینند و بتقاضا
اگر کوکب ناقل از دلیل سایل منصرف شود و باتصال مودت و با
دلیل مسئول عنه متصل شود باتصال این سایل کسی بفرستد بتقاضا
نزد خصم و این کس نزدیک خصم کار تباه کند و عداوت و تعصب
انگیزد و اگر کوکب ناقل دلیل مسئول عنه بمودت اتصال کند
شفاعت کند و جهد کند و بسیار تیمار دارد و نیکویی
گوید و اگر این کوکب ناقل از دلیل مسئول عنه بمودت
انفصال کند و باید دلیل سایل بمودت اتصال کند کسی که نزد — انصراف کند
نزدیک سایل بحاجت سخن نیکو تقاضا کند و اگر از مخالفت منصرف
شود بمودت اتصال کند خصم بدرشتی و زشتی پیغام کند و این
رسول نیکویی کند و نرمی و اگر از مودت منصرف شود بمخالفت
اتصال کند وی سخن نیکو پیغام کند بدرستی و این رسول زشتیها
و درشتیها گوید همچنین تامل کن و تصرف کن و جواب ده
و اگر قمر مسعود بود دلیل کند بر نیکویی تقاضا و اگر منحوس بود
دلیل کند بر زشتی و جنگ و ملازم گرفتن خاصه نظر
تربیع و مقابله و اگر عطارد بزحل متصل باشد و منحوس بود
مال بستانند و باز بدعوی باز گردد و گواهان بدروغ و اگر بمریخ

و اگر بمریخ منحوس باشد دلیل کند در خصومت و عداوت و جنگ
و اگر قمر تحت الشعاع باشد دلالت از شمس گیر بجای قمر و اگر قمر
اندر موضع بد باشد یا اندر طریقه محترقه سخت تباه باشد دلیل
فساد مال باشد و اگر قمر با عطارد باشد یا با مشتری دلیل آسانی
و نیکویی باشد — در معرفت حال بازرگانی و تجارت و اگر
پرسد از بازرگانی و تجارت بنگر بعطارد و قوت و ضعف وی
و تشریق و تغریب و استقامت و رجعت او و جایگاه او و از قمر و اتصال
و انصراف و اتصال بسعادت و نحوست و قوت و ضعف اگر قمر زاید النور
والعدد و الحساب باشد سریع السیر صاعد بود شمالی و فوق الارض باشد دلیل
کند بر گرانی و روا فی آنچه پرسد و اگر بخلاف این باشد دلیل
بر ارزانی و کاسدی و اگر از این دلالت که گفتیم بعضی نیکو باشد
و بعضی بد بنگر هر کدام دلالت که قوی‌تر است بنا بر حکم بر آن کن بنگر اندر
مسئله که در حال باشد که بجای فرستاده باشد و زیادتی امید دارد و قمر
و عطارد در بیت المال و در بیت الرجا و اگر قمر و عطارد متصل
و در حیزها پاک باشند و مریخ از ایشان ساقط باشد خاصه که زهره
بقمر ناظر باشد یا در بیت الرجا و با صاحب جنس دلیل کند بر زیادتی
و بسیاری سود و اگر آنچه گفتیم در بیت المال باشد یا بصاحب او همچنین باشد
و اگر این سعادت جمع شود بقمر و عطارد و راجع باشد بازرگان
نقصان کند و اگر برخلاف این باشد که گفتیم از سعادت دلیل زیان
و نقصان و کمی سود بود والله اعلم — اندر معرفت
خرید و فروخت که بر آید یا نه و چگونه باشد حال وی و اگر ز ضمیر

وفروختن پرسد بنگر بدلیل سائل و مسئول عنه از طالع و از هفتم
همچنانکه بصدر کتاب گفتیم اگر این دو دلیل بهم اتصال کنند دلیل کند بر
برآمدن حاجت از بیع و شرا و آسانی و اگر آن کوکب سبکتر که زودتر
آورنده باشد و اگر کوکبی میان ایشان نور نقل کند آن بیع و شرا
برآید بدست متوسطان و هر دلیلی که وی قوی‌تر باشد دست
آنکس قوی‌تر باشد و هر کدام دلیل که سعدان ناظر باشند
یا نیکو حال باشد آنکس را بهتری و ارزانی باشد و سود کند
و اگر خداوند طالع اندر هفتم باشد یا بصاحب هفتم اتصال کند
سائل در قوم رونده و جوینده باشد و اگر خداوند هفتم اندر طالع باشد
یا بصاحب طالع اتصال کند مسئول عنه در قوم رونده باشد سائل و جوینده
و اگر سعدی اندر طالع باشد دلیل کند اندر آسانی بیع و شرا
و آسانی و نیکوئی و اگر نحس باشد دلیل کند بر دشواری بیع
و شرا اما حال نیکی و بدی بیع و مقدار بهای وی از وسط السماء
بر صاحبش توان دانستن و وتد چهارم و قمر دلیل آید بر گوهر آن
چیز که بیع و شرا از بهر او است و اگر قمر را اتصال باشد و انصراف
نباشد این بایع آن چیز که بفروشد نخریده باشد میراث باشد یا
باشد یا بهای وی نداده بود و اگر انصراف بود و اتصال نباشد
آن چیز را خریده باشد بتاخیر و نسیه و باز بنگر بقمر و بیع و دوم
بکه اتصال میکند اگر بسعدی متصل شود به نسیه خریده باشد و آن
حق بگذارد و اگر آن سعد مساعد باشد یا مشرق یا زاید
خریده و آن چیز را بسود بفروشد و حق بگذارد و اگر متحیر باشد

منحوس باشد یا مغربی باشد هم بجایه فروشد و اگر قمر اندر برج دوم
متصل بنحسان متصل شود آنچه در گردن وی باشد بگذارد و شاید که در گوهر
کند و خریده باز دهد و اگر باز بر ده نرهد که خریده شود بمکر و محال باشد
و دروغ و مریخ و زشتی و اگر اندر وتد چهارم کوکب مشرقی باشد
آن را هر ماه نو باشد و اگر مغربی باشد کهن باشد و اگر اندر شرف
باشد دلیل کند بر نیکوئی جنس از اجناس و اندر مثلثه و حد
و وجه فروتر از آن باشد و اندر هبوط چیزی باشد ناکار و اگر
قمر اندر برج مستقیم الطلوع باشد زائد النور و العدد باشد و سعدان
بوی ناظر هر چیزی که خریده شود آن روز زیادت از بهای وی
سود کند و اگر بجای سعود نحوس باشد دلیل زیان و نقصان
باشد و اگر قمر بعطارد و مریخ ناظر باشد دلیل خصومت
و رنج و تعب باشد و اگر باذنب باشد جنگ و زیان و نقصان باشد
و همچنین باشد بر زیان و مکروهی و نقصان و اگر قمر اندر برج
معوج الطلوع باشد و ناقص النور و العدد ناظر بنحسان باشد و اگر
پرسند که بها چند درم است از صاحب وسط السماء
فصل بگوی چنانچه اندر باب عدد مال صفت کردم و در داشتن
آنکه از مال بود و فروختن بهتر باشد یا داشتن و اگر پرسند
بنگر بصاحب طالع و قمر هر کدام از ایشان قوی‌تر باشد وی
دلیل باشد اگر دلیل نیکو حال باشد و بجایگاه نیک باشد و بسعد
متصل باشد داشتن آن از فروختن بهتر باشد و اگر صاحب ثانی
مقبول و مسعود باشد از صاحب طالع یا از طالع داشتن بهتر

واگر خواهی بشد نشاید داشتن فروختن بهتر باشد   در معرفت
آنکه از مال بسود فروخته شود یا نه و اگر پرسد که فروشم بسود فروخته شود
یا زیان بنگر بدلیل یعنی بصاحب طالع و صاحب ثانی و قمر هر کدام
شهادت بیشتر دهد دلیل باشد و اگر دلیل ساقط باشد و هر کوکبی
اتصال کند که اندر وتد باشد یا اندر شرف وی باشد دلیل کند بر آنکه
بسود فروخته شود خاصه وتد طالع و وسط السماء و اگر اندر
مایل الوتد باشد میانه باشد میانه سود و زیان و اگر دلیل اندر وتد
باشد یا مایل الوتد و ساقط شود یا بکوکبی اتصال کند که ساقط باشد
دلیل کند که ارزان فروخته اند اما بدانکه اوتاد دلیل بیارست
نرخ باشد و مایل الاوتاد دلیل میانه است و ساقط دلیل
نقصان و کاسدی است وتد هفتم و چهارم میانه است اگر
کسی پرسد که از فلان دارم که فروشم تا سود کنم بنگر بدلیل
آن از فلان یا بسهم آن فلان و بصاحبش هر وقتی که اندر وتد باشد
زود باید فروختن که سود از آن به نگذرد و اگر بر خلاف این حال
باشد و نقصان فزون شد و اگر پرسد که چیزی خواهم خریدن
بحزم یا ارزان خریده شود بنگر بدلیل آن از فلان یا بسهم و صاحب
آن از فلان هر وقتی که زاید گردد یا ساقط بکوکبی زحل یا ساقط
متصل شود اندر آن روزگار باید خرید خاصه که اتصال بکوکبی بود
که آن کوکب ساقط بود و ناقص النور و العدد و هابط بود
و ارزان خریده آید بهمه بهای و چون شکل بگرداند نرخ بر افزون
شود و سعادت پدید آید اینست مثال که گفتم نیک فهم کن

نیک فهم کن یاد دار

اندر دانستن حال برادران هر کوکبی که اندر خانه سیم
بود و منحوس باشد دلیل کند بر کمی برادران و ناخوشی دل
ایشان و بدتر آنگاه باشد که خداوند سیم منحوس باشد یا محترق
و اگر کوکبان سعد باشند دلیل کند بر صلاح حال برادران و موافقت
کردن یک با دیگر و اگر برج سیم ذو جسدین باشد و اندر وی
کواکب بود دو باشد یا بیشتر دلیل کند که این برادران از یک پدر و مادر
نباشند و هر کوکبی که با اول برج باشد آن برادر کلانتر باشد
و آنکه میانه برج باشد برادر میانه باشد و آنکه آخر برج باشد برادر
خرد باشد باید نگریستن که این ستارگان این خانه را چگونه است
هر چگونه که باشد هم بدان سان حکم کن بر نیکی و بدی و دیگر بنگر
بارباب مثلثات خانه سیم که ایشان نیز دلیل برادران اند
باندازه شهادت نظر ایشان و مریخ را نیز اندرین باب شهادت
است چون مریخ را شهادت آید از درجه طالع تا درجه وسط
السماء اگر مریخ در میانه باشد سائل یا برادری باشد جلد
و شایسته و نامدار خاصه که مریخ اندر شرف باشد اگر دلیل
برادر از درجه طالع بود تا درجه خانه پنجم برادر خرد تر از سائل باشد
اگر صاحب سیم با آن کوکب که دلیل برادر است چون با خداوند طالع
تربیع یا مقابله بود دلیل کند که سائل را با برادران خصومت
و داوری افتد و اگر خداوند طالع با آن خداوند سیم هر دو
متصل باشد بخداوند دوم یا بخداوند چهارم یا بخداوند پنجم

بتربیع اندر میان برادران خصومت برود از جهت مال اگر آن
تربیع با خداوند دوم بود از جهت مال سایل بود اگر بخداوند
چهارم بود از جهت مال برادران بود و اگر بخداوند پنجم بود
از جهت مال پدر بود هر کوکبی که اندرین سه جایگاه است حکم
وی نیز همان است که گفتیم خاصه که مشتری اندر چهارم
دلیل مال باشد آماده و نقد اما قول ماشاء الله و ابومعشر
آنست که ابومعشر گوید بنگر برج صاحب سیم و آن کوکبی که
اندر سیوم باشد از نیک و بد اگر ستاره غریب آنجا بود
دلیل کند که برادرانش اندکی بوند و اگر ستاره نحس از تربیع
و مقابله بزند آن برج نگر همچنان بود و اگر ستاره سعد ناظر
باشد و مقبول بود مولود را یا سایل را برادران بسیار باشند
اگر ماه خداوند برج سیم باشد از ستارگان بد دور بود
یا یکی ازین دو سعد بوی بنگرد برادران بسیار بوند و اگر ماه
تحت الشعاع بود برادرانش اندکی بوند و تباه تر آن بود
که احتراق بود و اگر صاحب سیم منحوس بود از مقارنه یا تربیع
یا مقابله بکوکبی اتصال کند که آن کوکب او را قبول نکند
برادرانش بشمار اندکی بوند و اگر خداوند را همچنین باشد
بنگر بصاحب سیم با بخداوند طالع از نظر مودت اتصال کند
آن برادران او را بدوستی نگرند و اگر از نظر عداوت بود
میان ایشان دشمنی بود و اگر از مقارنه باشد یا مقابله باشند
با گروهی نیک باشند با گروهی بد

در معرفت حال

حال برادران از نیکی و بدی ماشاء الله گوید اگر پرسد کسی که برادر مرا
حال چیست بنگر بصاحب برج سیم یا بصاحب مثلثات برج سیم هر کدام
که قوی تر باشد وی دلیل برادران است اگر خداوند سیم را با دلیل
برادران در خانه ششم یابی یا بصاحب ششم ناظر باشد یا متصل
دلیل کند که برادرش بیمار است و اگر خداوند ششم را همچنین اندر سیم
یابی برادرش بیمار باشد و اگر اندر پنجم یا یازدهم باشد برادرش را
غم باشد یا بیماری و اگر صاحب سیم و مریخ هر دو اندر تحت الشعاع باشند
و اندر احتراق روند از آن بیماری برهد و اگر محترق باشد دلیل
کند بر مرگ خاصه مرگ صاحب مثلثه سیوم منحوس باشند و همچنین

یا خود همه منحوس باشند هم

اگر پرسند از پدر از چهارم جواب کن تا دوازده خانه والله اعلم

در معرفت حال کسی که نزد تو بیاید بنصیحت که با صحیح است
یا نه یا دوستی و برادری بنگر بوسط السماء اگر سعدی اندر وسط
السماء باشد از و خیری و منفعتی پدید آید و نیز ناصح باشد و راست
گوی بود و اگر مقبول بود بهتر باشد و اگر سعد راجع باشد آنچه
بگوید جز آن کند گندم نمای جو فروش باشد و اگر نحسی اندر وسط
السماء باشد پس دروغ گو و نا نصیحت گر باشد و قصد جفا دارد
و اگر این نحس اندر وسط السماء باشد شهادت دارد با مقبول بود
ناصح باشد بدرستی و سخنش با دروغ آمیخته باشد و بنگر که
صاحب کدام برج است و کدام ستاره است بر طبع و گوهر وی
بگوی و اگر اندر طالع بود و برا از تو نصیحت باشد و خیر و منفعت باشد
داد بود و عده یابد و اگر نحس باشد اندر طالع از تو هیچ نصیحت و خیری

ومنفعتی نیابد مگر ناخشنود از تو برود و بیم بود که سخن سرد و دشنام باید
و یا سخنی بشنود که دلش گران و ناخشنود شود و این باب را بتمامی
اندر صدر کتاب یاد کردم و اینجا نیز از آن یاد کردم تا تمامی باشد اندرین
فصل والله اعلم

اندر نگرستن حال خبری که بیاید حقیقت

یا باطل باشد الله گوید بنگر بقمر و عطارد و صاحب طالع اگر
اندر وتد باشند و از نحسان پاک و بکوکب ساقط متصل نباشد آن خبر
که شنیده اند حق باشد و اگر از وتد بکوکب ساقط متصل باشد
غیر مقبول از آن خبر خبری و مایه و دیگری بود و لیکن باطل شود
و تمام نشود و یا فسادی اندر آید و اگر بکوکب ساقط یا راجع متصل شود
خاصه که منحوس باشد دلیل کند بر آنکه خبر دروغ و باطل باشد و بیهوده
یا قمر از وتد بکوکب نحس متصل شود و مقبول نبود خبر دروغ باشد
و باطل و اگر صاحب طالع اندر وتد نبود و بکوکبی متصل شود
که اندر وتد باشد اگر آن کوکب سعد باشد و یا صاحب طالع را
قبول کند آن خبر حق باشد و پدید آید و اگر آن کوکب نحس باشد
و صاحب طالع را قبول نکند آن خبر باطل و دروغ باشد و اگر
صاحب طالع اندر وتد نباشد و بکوکب ساقط متصل باشد آن
خبر دروغ باشد مگر که صاحب طالع یا آن کوکب مقبول باشد
و غیر مقبول بود دلیل کند بر تباهی خبر و فساد حاجت از سائل
بعد از آنکه امید باشد و اگر اتصال از نحس را باشد فساد و تباهی
از روی دیگر باشد نه از سائل بنگر بدان کوکب که قمر اتصال دارد
و اگر پاکیزه باشد از نحوست و احتراق و رجعت آن خبر تمام شود و نیکو

و نیک باشد و اگر منحوس باشد غیر راجع و مقبول دلیل کند بر تباهی
خبر دروغ اتصال قمر بصاحب برجش دلیل کند بر درستی خبر
خاصه که وتد باشد و اگر طالع برج ثابت بود یا مجسده و صاحب حسبش
بوی ناظر بود و قمر بوی متصل باشد یا صاحب برجش یا سعدی
از وتد ناظر باشد پس این دلیل کند بر قضای حاجت و درستی
خبر نکو و راستی و اگر صاحب طالع تحت الشعاع باشد آن خبر
بستر ماند و کس از وی آگاه نشود اما حکما چنین گویند اگر صاحب
طالع یا قمر اندر برج منقلب باشد و معوج الطلوع دلیل کند بر دروغی
خبر و باطل خاصه که نحسان بوی ناظر باشند و اگر اندر برج ثابت باشند
و مستقیم الطلوع دلیل کند بر درستی خبر و راستی خاصه که سعدان
شاهد باشند و اگر برج مجسد باشد و مستقیم الطلوع خبر راست
بود و بعضی از وی دروغ باشد خاصه که سعدان و نحسان ناظر
باشند اما بدانکه برج خانه سوم و نهم و صاحب این دو برج
را و قمر را دلالت است اندر اخبار و همچنین سهم الغیب را از آن
دلیل آن نیز حکم کن چنانکه گفتم و اما ابومعشر گوید که دلیل اخبار
چهار دلیل است قمر است و درجه طالع و صاحب طالع و سهم
الاخبار اگر بپرسند از خبری بنگر اقوی این دلائل هر کدام که
قوی تر باشد بر خبر دلالت کند اگر منصرف باشد از کوکب راجع
یا از کوکبی که از برج معوج الطلوع باشد یا از برج منقلب یا زائل
و ساقط و قمر نیز هم بدین صفت باشد و بدین حال دلیل کند
بدانکه آن خبر دروغ است از هر کدام جنس که باشد و اگر از خبری

برسد که بخواهد بودن و دلیلان متصل باشند بکوکب راجع
معوج الطلوع یا منقلب یا زایل و حال قمر نیز هم بدین حال باشد دلیل
کند که آن خبر که بیامد هم دروغ باشد و اگر انصراف از کوکب
مستقیم یا برج مستقیم الطلوع ثابت یا از وتد باشد خبری که بوده
باشد راست باشد و اگر اتصال بدین صفت باشد نیز آن خبر که بیاید
هم درست باشد اما بدانکه خبری که بوده و گذشته از انصراف بگیر
و خبری که خواهد بود از اتصال دلیلان بگوی والله اعلم

اندر خریدن سرای و ضیعت

یا مستغلات که میسر باشد شود یا نه ماشاءالله گوید که اگر پرسند
از ضیعت و عقار یا سرای یا مستغلات بنگر طالع و صاحبش
که دلیل سایل است و هفتم و صاحب دلیل مسئول عنه و چهارم
و خداوندش با زحل و قمر دلیل سرای ضیاع است و وسط السماء
و خداوندش دلیل بهاست اگر خداوند طالع در هفتم باشد
بخداوند هفتم متصل باشد دلیل کند بر آنکه این بیع تمام شود
بطلب و حریصی سایل اگر نظر مودت باشد با آسانی و نیکویی برآید
و اگر نظر عداوت بود بدرشتی و عداوت و دشواری برآید و اگر
صاحب هفتم اندر طالع باشد یا بصاحب طالع متصل باشد
آن بیع برآید و تمام شود بی رنج و تعب سایل و مسئول عنه است
بر آن حریص تر باشد و اگر میان ایشان اتصال نبود بنگر بصاحب
طالع و قمر اگر اندر چهارم باشد یا بصاحب چهارم اتصال بود
یا صاحب چهارم اندر طالع باشد یا بصاحب چهارم طالع

طالع اتصال کند دلیل کند بر تمامی بیع و برآمدن کار چنانکه گفتیم
و اگر اتصال نبود نگر بجمع النور و نقل النور از ایشان شهادت گیر
بر تمامی و برآمدن بیع و شرا و هر کوکبی که مقبول باشد و با سعود
و خوش خو و نیکو طبع و آسان کار باشد و هر دلیلی که منحوس
یا غیر مقبول باشد ان بدطبع تر و بدخوتر و دشوارکارتر باشد
هر کدام دلیل وی که اتصال بتربیع و مقابله کند دشوارکار
و جنگجوی تر باشد هر کدام که اتصال بمودت کند آسان کار
و آسانی کننده و خشنودی خواهنده بود اندر صفت
زمین و ضیاع و سرای حال آبادانی و ویرانی اگر نحس
اندر چهارم باشد آن سرای ویران باشد و تباه و اگر راجع باشد
نامبارک و بد باشد و اگر صاحب رابع منحوس باشد یا در هبوط
یا راجع هم دلیل کند بر ویرانی و تباهی و نامبارکی آن سرای و اگر
سعدی اندروی بود یا خداوند چهارم مسعود باشد یا در شرف
دلیل کند بر آبادانی و نیکویی و مبارکی آن سرای و آنچه یاد
کردم اندر حال سراها و اما در باب ضیعت و آب و زمین
و باغ و بوستان طالع دلیل کدیورانست و آنها که اندرونی
کار کنند و چهارم دلیل آب و زمین و ضیعت است و هفتم
دلیل نبات و گیاهاست دهم دلیل درختان و میوه‌ها
و زاد و غلها است و هر جا که سعدی بینی خیر و خوبی آنجا باشد
و هر جا که نحسی بینی شر و تباهی آنجا باشد و اگر نحس اندر طالع
باشد بر آنکه آن کدیوران با مکر و غدر و خیانت و دزد باشند

واگر راجع باشد از آنجا بیرون آید و بگریزند و اگر مستقیم باشد
آنجا پای دارند و از آنجا بیرون نروند و اگر مشرقی باشد از
آفتاب آنجا نو آمده باشند یا جوانان باشند و اگر مغربی
آنجا دیرینه باشند یا پیران باشند و اگر در طالع خط باشد
آنجا معروف باشند و اگر خط نبود آنجا مجهول باشند و اگر
در طالع سعدی باشد آن کدبوران پارسا و امین و ناصح
باشند و نکوکار و اگر راجع آنجا نباشند بیرون آیند و پای ندارند
و اگر مستقیم باشد آنجا پای دارند و نروند از آنجا همچنانکه
صفت کردم نیکوی و بهیسی از خداوند طالع و آن ناظر سعد
و نحسان حکم کن اگر سعدی اندر وسط السماء باشد و مستقیم باشد
درختان قوی باشند و بسیار بار باشند و اگر راجع باشد بسیار
بوده باشد لیکن کمتر مانده باشد که آغاز فرو خشکی کردند
و درخت ندا نجار کنند و بیرون کشند و اگر نحس اندر وسط
السماء بود درختان اندک باشد و آنچه باشد ضعیف باشد
و اگر راجع باشد آن درخت همی بکنند و ببرند و اگر وسط السماء
خالی باشد از خداوند وسط السماء بنگری چنانکه از کوکب
دیگر گفتیم مثلا اگر صاحب وسط السماء بجای خویش نظر کند
یا متصل باشد و مسعود بود درختان باشند و اگر خراب
باشد درخت نباشد و اگر صاحب وسط السماء با آن کوکبی که
اندروی باشد مشرقی باشد آن درختان نو نشانده باشند
و اگر مغربی باشد آن درختان بر باشند و کنایه باشند

باشند از درختان مشمشیان و اگر مستقیم باشد آن درختان
آنجا بمانند و پایدار باشند و اگر راجع باشد آن درختان از آنجا بکنند
و ببرند یا همه تباه شود و از رهصنعتیم نیز برین صفت حکم کن که گفتیم
اگر صاحب وسط السماء بوسط السماء نظر ندارد و نه خداوند بعضتیم
بهعضیم بدانکه آنجا درختان و نبات هیچ نباشد و زمین خشک باشد
و اما جوهر زمین از چهارم پدید آید اما مثلثات حمل دلیل کوه باشد
و مثلثات ثور دلیل زمین هامون و کشت زار باشد و
مثلثات جوزا و سرطان دلیلست بر مرغزار و حوضها و برکها
و آبگیرها و گیاه خورستوران و جوهر زمین از چهارم بنگر هر کدام
برج که باشد از آن جوهر باشد و صاحبش در کدام برج که باشد
از آن جنس نیز یادی یاد کن و اگر جای کوه دور باشد مثلثه آتشی
دلیل جایهائی باشد سنگناک یا زمین سخت بی شخ و گل سخت باشد
و اگر برج چهارم ذو جسدین باشد آن زمین هموار نباشد
بعضی از وی صحرا و هامون باشد و بعضی از وی بلند بها و تودها
و تلها و اگر برج منقلب باشد زمینی باشد هر نوع چون ریگ
و خاک خشک و از هر نوع چیزها باشد اندر وی و اگر برج ثابت
باشد زمینی سخت با قوت و تنگ باشد بهموار بی هموار
به بلندی بلند هم بدین صفت شرح کن   اندر صفت
خانه و کهنه و نوی و مبارکی و شومی و چگونگی جایگاه اگر پرسند
که صفت خانه چگونه باشد اما بدانکه خانه چهارم دلیل خانه است
و صاحب چهارم با آن کوکبی که اندروی است دلیل نیکی و بدی

خانه ونوی وکهنگی ومبارکی ونامبارکی چنانکه صفت کردم
وطالع رهگذر خانه است و موضع قمر دلیل درخانه است و
موضع شمس دلیل ساحت وگشادگی و میان سرای وصحرای
خانه است وجایگاه زهره دلیل خرمی خانه است وجایگاه عشرت
وشادی زنان ورباجین وطرب وجایگاه عطارد دلیل مخزن
و گنجینه باشد یا کتابخانه و دوم وجایگاه زحل دلیل آبخانه
وکنیف وجایگاه تاریک وکهنه وجایگاه مشتری دلیل مجلس گاه
وجایگاه عالی وبزرگ و دبستان وجایگاه خیر و نماز وجایگاه
مریخ دلیل مطبخ خانه وتنور و آتشدانها وجایگاه خورشید است
وجایگاه راس دلیل کند برجایگاهی نردبان بود یا چیزی که بسوی
باد بر آینده وجایگاه ذنب دلیل کند بر جایهای خشن وخانه تنگ
وکهنه وبا جایهای استور یا جایگاهی که خرفی افکنده باشند وقبرستان
وبنگر که هر کوکبی بکدام ناحیت است آن جایگاه نیز بدان ناحیت
باشند از مشرق ومغرب وجنوب وشمال وهرکدام
کوکبی را بنگر اتصال و انصراف و چگونگی جای را حکم کن وبنگر
که قمر کی است آن برجهای گذشته ماه دلیل راست خانه است
وبرجهای مانده ماه دلیل چپ خانه است نیمه فلک بسوی
وسط السماء دلیل راست خانه است ونیمه تحت الارض
دلیل چپ خانه است فوق الارض بر سوی خانه است وتحت
الارض فرو سوی خانه است واگر ماه اندر برج منقلب باشد در خانه
فرود بالا باشد و در سر بالا باشد واگر در برج ثابت باشد

باشد در خانه کلان باشد وبزرگ وبلندست واگر اندر برج ذوجسدین باشد
خانه دو باشد یا دو طبقه باشد یا اندر خانه بگنجیه خانه دیگر باشد
یا این خانه بگکند دیگر باشد واگر ماه اندر برج آتشی باشد بر در خانه
جایگاه آتش باشد واگر برج آبی باشد بر کنجوی یا بر لب حوض باشد
واگر برج خاکی باشد بر در خانه کشت زار یا توده خاک باشد واگر اندر
برج بادی باشد بر در خانه سایه باشد یا درخت وبنگر که نظر
بکدام کوکب دارد قمر از که هر کوکب و فراخ او نیز دلیل گیر واگر زحل
بقمر پیوسته باشد در خانه گسسته باشد یا سیاه باشد یا پرسن یا بچیزی
بسته باشد واگر مشتری ناظر باشد در خانه بلند ساخته باشد
وبر در خانه نشستنگاه باشد واگر مریخ ناظر باشد در خانه سوخته باشد
یا آهن بسته باشد خاصه که بتربیع نظر دارد واگر شمس ناظر باشد
بر در خانه تخت باشد یا جای شکوهمند یا جایگاه محتشم باشد واگر
بزهره ناظر باشد بر در خانه گلزار باشد یا آب روان ونشستنگاه
زنان واگر عطارد ناظر باشد بر در خانه راهگذر باشد یا دو راه
یا چهار راه خاصه که مشتری نیز ناظر باشد یا برج ذوجسدین باشد
یا جوی آب باشد یا نقاشی باشد واگر این برج از برج قسمه
یاد کردم بسیار وقت باشد که شهادت بیشتر بر در خانه طالع باشد
این انگاه باشد که بقوت بنگری که ماه قوی تر باشد یا طالع
حکم کن از آنکه قوت طالع آن باشد که صاحبش قوی باشد
وبدرجه طالع ناظر یا بطالع سعدی باشد یا قمر بطالع ناظر
نباشد واگر قمر از آفتاب شرقی باشد در خانه نو باشد واگر

مابنای نو و کهنه باشد

مغربی باشد کهن بود و همچنین اگر سیاره شرقی باشد کهن بود و همچنین
اگر سیاره شرقی با زحل نظر دارد و اگر قمر اندر شرف باشد در خانه پاکیزه
و نیکو و خرم باشد و اگر اندر هبوط باشد در خانه کثیف و شکسته باشد
یا بر در خانه مغاکی و کثیف باشد و بنگر از درجه قمر تا درجه خانه چهارم
چه مقدار بعد است آن دلیل مسافت دهلیز است از درجه طالع
هر درجی بگذراع یا از صاحب طالع تا درجه رابع یا از صاحب طالع
با طالع هر کدام با استشهادت قوی تر باشد از وی گوی و هر ستاره
که اندر میان باشد و هر چیزی دلیل کند بر چیزی که جوهر برج و کوکب
دلیل کند و وسط السماء دلیل است بر صوابی خانه اگر مشتری یا زهره
اندر وی باشد اندر صحرای خانه بستان هست نیکو و خرم و اگر زحل باشد جاه باشد
یا مغاکی و اگر مریخ بود معدن آتش باشد یا جای خفر کی کنی و اگر شمس باشد
تخت باشد یا نشستنگاه بزرگ و اگر عطارد باشد اندر میان سرای
محرر باشد یا مربط حیوان یا کبوترخانه و اگر قمر اندر وسط السماء باشد
اندر میان سرای در وی باشد سوی سردابه یا راه آسمانه یا حوض
یا چیزی مانند این و اگر ذنب باشد مستورگاه باشد یا مغاکی یا خس
و خاشاک و اگر رأس باشد جایگاه عبادت باشد یا حوض
یا کلوار بنگر که از این صفت کواکب اندر طالع شهادت کدام قوی تر باشد
وی دلیل است بر در خانه اگر قمر باشد قوی تر وی اولی تر بدلالت
اگر اندر ربع مشرق باشد بمشرق گشاید در خانه و اگر اندر ربع
شمالی بسوی شمال گشاید و اگر مغربی بسوی مغرب و اگر جنوبی
بسوی جنوب و هر ستاره که ناظر باشد بنگر که آن کوکب کجاست

کجاست در خانه بدان سوی گشاید و اگر قمر اندر برج وتد باشد
در خانه راست گشاید و اگر مایل الوتد باشد در خانه تنگ گشاید و اگر ساقط
باشد در خانه مار کسب و خم گشاید و اگر قمر منحوس باشد و ناقص النور
باشد آن خانه را در بنا باشد و اگر زحل نظر دارد شکسته باشد و اگر
بمریخ نظر دارد سوخته باشد و اگر خالی السیر باشد در خانه ستبره
نانهاده باشد و لکن اگر از انصراف دلیل گیری درست آید
از اتصال درین باب انصراف قمر دلیل کند بر آنچه گذشته باشد
بر در آن خانه و اگر پرسد که خانه چه جایگاه است بنگر بچهارم
اگر مشتری اندر وی باشد خانه بزرگ و پاکیزه و نیکو باشد و خرم
یا اندر خانه مسجد باشد یا اندر قرب مسجد باشد و اگر زهره اندر وی
باشد خانه لطیف منقوش باشد و اگر مریخ اندر وی باشد یا رنگین
گرمابه باشد یا تنور یا خانه بدین صفت باشد همچنین از هر صفت
کوکب صفت کن و اگر عطارد بود خانه اندر بر دکان و مرغان باشد
و اگر ماه بشمس یا بمشتری ناظر باشد آن در کوی را دیگر باشد
و اگر برج ثابت باشد همان یکی درگاه باشد و اگر منقلب باشد
گشاده باشد اما دانستن آنکه این خانه در اول آن کوی است
یا بمیانه یا با آخر آن جایگاه قمر توان دانستن و اگر قمر اندر درجه
اول باشد از برج خویش گرفته با اول کوی باشد و اگر درجه دوم
باشد خانه بمیان کوی باشد و اگر قمر بدرجه سیم باشد خانه
با سر کوی جهت مشرق و مغرب معلوم کنی اول و آخر نیز پیدا آید
در دانستن آنکه خانه مبارک باشد یا شوم باشد

بر خداوند اما بدانکه مبارکی خانه و نامبارکی خانه بر خداوندش
بر دو روی باشد اول آن باشد که کسی بجائی تحویل کند بروز نحس
و خداوند طالع یا صاحب ساعت یا قمر منحوس باشد هر وقتی که ازان
خانه بیرون آید آن فساد و نحسی ازوی برود و دیگر بطالع نیکو کرد
و ساعت مبارک باز بدان خانه تحویل کند دلیل کند بر نیکوی
و مبارکی آن جای وجه دوم آنست که جائی بنا کنند بطالع
و ساعات بد آن خانه شوم شود بر هر که اندران خانه باشد
و باشد ایدونی خانه بعضی مردمان را موافق افتد و ان جای باشد
که آن نحسان که دلیل کردند بر شومی آن خانه مر طالع مولود یا طالع
تحویل سال آنکس را موافق بوده باشد و ایدونی سرای و خانه را
نازبن واصل ویران نکی بنای نو بطالع سعدی بر بنا برین نیکو
نشود و هر وقتی که زحل و مریخ اندر وسط السماء باشد تا لار
و سقف آن خانه معیوب باشد و شکسته و اگر آن وسط السماء
زایل باشد آن عیب بدان سو جانب بر باشد یا بر دیوار عیب باشد
زیرا که چهار اوتاد دلیل چهار حد دیوار خانه است هر کجا نحسی باشد
فساد و تباهی انجا باشد و هر کجا سعدی باشد نیکوئی انجا باشد
و سلامت و آبادانی و اگر نحسان یا سعدان اندر مایل الاوتاد باشند
صلاح و فساد و ویرانی و آبادانی اندر کنجها و رکنهای خانه باشد
و اگر اندر زایل و ساقط باشد اندر مسیل آب یا گوشه فرودین
خانه یا ماکیان خانه اندر باشد عیب و صواب خانه اینست
صفت خانه و سرای که گفتم این باب بسیار جای بکار آید خاصه اندر

خاصه اندر باب خریدن خانها و اندر باب گمشده و گریخته و اندر باب
جستن کسی که کجا باشد و یا خانه دزد چه صفت است همه ازین
باب دانسته شود والله اعلم اندر دانستن سائل که
خانه را بها چندست اگر پرسند که بهای این خانه و ضیعت و بوستان
چند درم است یا چند درم بیع برآید و بچند درم خریده شود بنگر
بصاحب وسط السماء یا بکوکبی که اندروی باشد بهر کدام که قوی تر
و بشهادت بیشتر باشد وی دلیلست بنگر که سال صغری وی چندست
باندازه سال صغری ده ها باشد یا صدها یا هزارها به بهر زیاده کنند
کواکب سعد ان نقصان کنند کواکب نحسان چون ناظر باشند
همچنانکه اندر باب حجی یا باب عدد مال اندر برج دوم یاد کردم همچنان
و اگر نحسان باشد که صاحب وسط السماء ضعیف باشد که
دلالت نکند و به کوکب عارض پس بنگر که سال وسط السماء که
یا درجه مطالع چندست ازانجا دلیل کن در دانستن
آنکه این ضیعت که خریدم در وی منفعت باشد یا نه اگر پرسند
که این سرای یا ضیعت یا مستغل که خریدم یا خود ملک
منست مرا از وی منفعت و خیر و رفق بوده باشد بنگر
بطالع و میلان دلیل سایل و دلیل مسئول عنه یا دلیل
ضیاع و سرای و اگر میان ایشان اتصال مودت بود و قبول
بود منفعتها باشد بسیار و سعادت و اگر اتصال عداوت
بود و قبول نبود هیچ خیری و منفعتی نباشد و بنگر نیز بمشتری
و زحل اگر مسعود باشند و مقبول و بطالع ناظر منفعتها باشد

و اگر اتصال عداوت بود و قبول بود منفعتها باشد و لکن بنقصان اندر السعادة

واکر جز این باشد منفعت نبود اما از جهت معرفت آنکه بیع وی
بکدام وقت تمام شود بنگر باتصال دلیلان اگر میان ایشان
قبول بود هر وقتی که درجه بدرجه برسند آن وقت باشد واگر
اتصال وقبول نبود بنگر که بعد دلیلان چند است از درجها
یا بیش در جاتر ابنگر که چند چندان روز و سال و ماه آن کار را اندر
وتمام شود

فصل

اگر پرسند که رفیقی یا سرائی یا کشتی یا درختی
اجارت میگیرم یا چیزی دیگر چون باشد اجارت گیرنده از طالع
و خداوندش و اجاره دهنده را از هفتم و صاحبش واگر سائل اجاره
دهنده باشد سائل اجاره گیرنده باشد و مزد و بهای آن چیز از
وسط السماء و عاقبت کار از رابع واگر میان دلیل سائل
و مسئول عنه اتصال بود یا در خانه یکدیگر باشند اگر کار را آید باندازه
اتصال مودت و عداوت چنانچه جایهای دیگر صفت کردیم و اگر
صاحب طالع مسعود باشد یا کوکبی که در طالع باشد مسعود بود
سائل امین و ناصح و راست کار باشد و اگر نحس باشد خاین
و بی امانت و بدنیت باشد و همچنین گوی از صاحب هفتم و اگر نحسی
در وسط السماء باشد یا صاحب وی نحس بود در بها یا در اجارت
تباهی باشد و اگر سعد باشد دلیل خیر و سعادت و نیکوئی
باشد و همچنین حکم کن از صاحب رابع مر عاقبت کار را
و نیز بنگر باتصال و انصراف قمر اگر بطالع ناظر باشد وی اولیتر
بدلالت چنانکه کوکب که قمر از وی منصرف است دلیل سائل است
و کوکب که قمر بوی متصل است دلیل مسئول عنه و صاحب

و صاحب بیع قمر دلیل الخیر است که اجاره گرفته آمده است هر کدام
که مسعود بود دلیل وفا و خیر و منفعت از وی پیش آید و هر کدام نحس بود
تباهی و فساد از وی باشد و اگر از صلاح و فساد آنچه در اجمله پرسد بنگر که
قمر و زهره و مشتری کدام قوی تر است و بطالع ناظر و بیشتر شهادات و
دلیلیت اگر بوتد باشد یا مقبول یا مسعود دلیل خیر و خوبی باشد
و اگر ساقط باشد یا منحوس دلیل تباهی باشد

در بنگریستن مسئله دفین که یافته شود یا نی و صفت مدفون
اگر سائل پرسد از دفینی از مال مدفون یا از چیزی که مردمان کنند
از تماثیل و عقد و سحر و آنچه بدین ماند طالع بنه بدرست و بنگر
که سؤال سائل چگونه است از مال خود میپرسد یا از مال کسی دیگر
یا از مال سلطان یا از مال پدر یا از مال فرزند از هر کدام که پرسد از چهارم
بنگر و اگر از مال پدر پرسد از پنجم برین قیاس می‌بنگر از آنجایی که سؤال
سائل است بنگر بران برج و صاحبش که وی دلیلیت بران دفین
اگر دلیل اندر اوتاد طالع باشد یا اندر اوتاد صاحب طالع مال مدفون
در خانه باشد و اگر دلیل در طالع باشد یا در برج صاحب طالع
دفین در خانه خویش باشد در مجلس وی و اگر در وسط السماء باشد
از طالع یا از صاحب طالع اندر کار خانه باشد و اگر دلیل در چهارم
باشد از طالع یا از صاحب طالع در خانه پدران یا جدان باشد
یا در میان خانه و اگر دلیل در هفتم باشد از طالع یا صاحب طالع
در خانه زنان باشد و بنگر نیز که صاحب طالع را و قمر را بدلیل
اتصال چگونه است و میان ایشان اتصال و قبول و مودت هست

با عداوت یا غیر مقبول از آنجا حکم کن بر یافتن دفینه و یا یافتن و آسانی و دشواری
چنانچه چند جا ذکر شده و اگر اتصال نبود بجمع النور و نقل النور نگر و از روی آن
حکم کن اما در معرفت آنکه دفینه خواسته باشی بنگر بصاحب طالع اگر در
اوتاد باشد یا سعدی در وتد باشد پس آنجا دفینه باشد و ما شاء الله
مصری و متقدمان چنان گویند که بنگر بخانهٔ هفتم اگر در وی سعدی باشد
آنجا دفینه باشد و اگر نحس باشد دفینه بوده باشد ولیکن برگرفته
باشند و اگر سؤال السائل از سحر و تماثیل باشد اگر نحس در هفتم باشد
پس آن سحر باشد و اگر در هفتم هیچ کوکبی نباشد صاحب هفتم و مثلثه
بر آن دفینه اما بدانکه طالع و صاحبش دلیل سائل است و چهارم و صاحبش
دلیل جای دفینه است و هفتم و صاحبش دلیل مال و جوهر دفینه است
خاصه که بکسی منسوب باشد اما هر دفینه که بنامی که اصل آن کسب
از هفتم بنگر بصاحب طالع و قمر و صاحب ساعت و صاحب هفتم و از
کوکبی که اندر هفتم یا در طالع باشد هر کدام استشهاد بیشتر باشد او قوی
تر دلیلیست بر دفینه خاصه که دلیل دفینه کوکب سعد است
و دفینه از روی معلوم شود و نیز تفحص کن هر کوکبی را که منحوس است
بدلالت و در رابع شهادت دارد یا نظر دارد وی دلیل است
بر دفینه و هر کوکبی که دلالت را شاید و بدلیلان مال متصل باشد
با شهادت دارد وی دلیلیست بر دفینه و اگر از این دلیلان
که گفتم در ماندی و فرق نتوانی کردن بر دلالت پس کوکب
عارض دلیلیست که در هفتم باشد و اگر مستولی نباشد
با صاحب ساعتش یار کن که وی دلیل است و اگر دلیل شمس باشد

شمس باشد و در خانه خویش یا در شرف خویش آن دفینه زر باشد
یا گوهر سرخ گرانمایه و اگر در این برجها نباشد از جنس بلور و برنج و مانند
و اگر قمر دلیل باشد و در برج خویش باشد یا در شرف سیم باشد یا چیزی
هیچ باشد آن دفینه
سپید باشد از جنسی که قیمت داشته باشد و اگر در این بروج نباشد
چیزی باشد بمرتبه فروتر اگر دلیل مریخ باشد در برج خویش یا در شرف
برنج باشد یا مس یا آبگینه و نگین و اگر در برج دیگر باشد از این کمتر باشد
و اگر دلیل زحل باشد در برج خویش و شرف باشد آهن و مقناطیس
یا سرب باشد و اگر مشتری باشد و در شرف یا برج خویش سیم باشد
یا مروارید یا جوهر و مانند آن و اگر زهره باشد و در شرف و برج خویش
آن سیماب باشد یا پوستینها یا قاقم و اگر در این برجها نباشد فروتر
و با آن کوکبی که متصل باشد بمزاج آن یار کن و در هر برجی که باشد
از آتشی و خاکی و بادی و آبی و همچنین بر قدر دلالت جوهر کوکب
و اگر دلیل زحل باشد یا عطارد مشترک با یکی از ایشان دلیل باشند
و یکدیگر شهادت داشته باشند آن دفینه سحر باشد و همچنین
اگر یکی از دو دلیل با ذنب بود و اگر دلیل شرقی باشد آن دفینه
نو باشد و اگر مغربی کهنه و در دانستن آنکه بر دفینه
ظفر یابد یا نه بنگر بدلیل دفینه یعنی بکوکب سعد عارض در هفتم
با صاحب هفتم و اگر بصاحب طالع نظر دارد بیابی بآسانی
خاصه که نظر مودت بود و اگر بعداوت بود بدشواری بدست آید
و اگر شمس و قمر بدرجه طالع ناظر باشند یا یکی از ایشان در طالع
باشند امید یافتن باشد بزودی و اگر ساقط باشند رنج

و نقب باشد بیافتش و بعضی حکما چنین گویند بنگر بسهم السعاده و صاحبش
اگر ساقط باشند صاحبش بانیرین خاصه قمر از سهم السعاده و صاحبش
ساقط بود از طالع و صاحبش دلیل کند بر دشواری یافتن و تعویق
افتد که بدان رسد در دانستن درستی جایگاه دفین
و موضع دفین بنگر که دلیل در کدام برجست و در کدام ربع از فلک
بدان ناحیت باشد از خانه یا از موضع دفین و اگر اندر ربع
مشرقی باشد در مشرق انجای باشد و اگر در ربع دوم باشد
در طرف جنوب خانه باشد و اگر در ربع سیوم باشد در طرف
مغرب باشد و اگر در ربع چهارم باشد در طرف شمال و از برج دلیل بر
و بارباع راست کن و بر آنچه شهادت غالبتر باشد حکم کن و اگر
دلیل در برج ثابت باشد در زمین باشد و اگر در برج ذو جسدین باشد
در دیوار باشد و اگر در برج منقلب باشد در آسمان خانه باشد و چون
معلوم شود که بکدام ناحیه است و بکدام جانبست آنجا بر او قسمت
کن هر قسمی را ده بخش و بنگر دلیل که در آن برج که است بچند
درجه هست و در کدام وجهست اگر در وجه اول باشد در قسمت
اول باشد و اگر در وجه دوم باشد در قسمت دوم باشد
و اگر در وجه سیوم باشد در قسمت سیوم باشد از آنجای
و همچنان قیاس کیر از درجات و بدان درجه که باشد از آن قسمت
که باشد بدان جایگاه که باشد و ما شاء الله مصری و حکماء
اوایل چنین گویند که بنگر بدلیل دفین و بصاحب ساعه اگر
در طالع باشند در خانه باشد دفین یا در آنجای که سائل نشسته است

اگر او قوی بسهم [illegible] و طالع و دلیل [illegible]

نشسته است یا در مشرق انجای و اگر دلیل در وسط السماء باشد در میان خانه
باشد یا در ناحیه جنوب و همچنین چهار ارباع فلک را قیاس گیر
و اگر دلیل عطارد باشد و در طالع بود آن دفین زیر زمین باشد
و اگر زهره باشد زیر فرش بود و اگر مشتری باشد در دیوار باشد
و اگر زحل باشد اندر جایگاه تاریک باشد و اگر شمس باشد در جایگاه
بزرگ و خرم باشد و اگر قمر باشد در شراب خانه باشد یا جایگاه زنان
و اگر مریخ باشد در رهگذر باشد یا در تنور یا در آتش دان و اگر راس
در طالع باشد در جایگاه بلند و مرتفع باشد و اگر ذنب در جایگاه
نمناک و تاریک باشد و بنگر تا درجه صاحب ساعة چند است در
دوازده ضرب کن و از درجه طالع بیفکن بحساب هر برجی سی کان
هر کجا رسد دفین آنجا باشد اگر در مثلثات آتشی باشد بمشرق
و اگر بمثلثات خاکی رسد بجنوب باشد و اگر بمثلثات بادی افتد
بمغرب باشد و اگر بمثلثات آبی رسد بشمال بود و چون دانستی
که بکدام جهة رسید سهم آن ربع بچهار قسمت کن هر قسمی بر ربع به
و هر یکی پدید آید مشرق و مغرب و جنوب و شمال و انگه بنگر که خداوند
برج که سهم اندروی افتاده است در کدام برجست و چند درجات
از درجات او بگیر از موضع خداوند برج و بیفکن بحساب هر برجی هفت
و نیم درجه هر کجا رسد خداوند آن برج دلیل باشد بنگر که دلیل
کجاست از ربعهای شرقی و غربی و شمالی و جنوبی و آن ربع را
بچهار قسمت کن انگه بنگر که دلیل در کدام درجه است و آن درجات
او را هفت و نیم درجه از وی برجی بیفکن هر کجا برسد بنگر که بکدام جهت

افتاد آن ربع را نیز بچهار قسمت کن و باز بنگر که خداوند آن برج که آنجا
رسید کدام کوکبست آن کوکب دلیل باشد آن درجات او را
نیز هر هفت و نیم درجه برجی را بیفکن آنجا که برسد دفین آنجا باشد
و بنگر که برج مشرقی است یا مغربی یا شمالی یا جنوبی همچنین قسمت
میکن تا آنجا که دست بنهی زیر دست دفین باشد مثال طالع حمل آمد
خداوند ساعت عطارد آمد درجات او را در دوازده ضرب کن
مجموع چهار سی درجه را برجی بیفکندم بسنبله رسیدم گفتم دفین
بجانب جنوب است خداوند برج سنبله عطارد بود عطارد در شانزده
درجه سرطان بود هفت و نیم درجه سرطان را بیفکندم و هفت و نیم
اسد را بیفکندم یک درجه ماند بدرجه سنبله رسید گفتم دفین هم بجانب
جنوب است و باز بنگرستم دلیل همین آمد که خداوند برج عطارد
گرفتم یعنی قمر در اسد بود به بیست درجه و هفت و نیم درجه اسد
افکندم و هفت و نیم درجه سنبله حساب میزان بناحیت
مغرب و باز اگر حاجت آید از درجات زهره باید گرفتن هر کجا
حساب برسد از خداوند آن برج باید گرفتن و اگر خداوند برج را
دوباره برسد از صاحب آن برج باید گرفتن که دلیل حساب
آنجا رسیده باشد و ابومعشر بلخی گوید که چون دانستی که آنجا
دفین است آنجائی دایره کن و سیصد و شصت قسمت کن
و هر سی درجه را برجی نام کن و خط مشرق و مغرب و خط جنوب
و شمال پیدا کن و بنگر که دلیل دفین کجاست در کدام برج و کدام
دقیقه بطول و عرض خطی فرو کش از آن درجه تا مرکز دایره دفین

دفین آن خطا باشد و باز بنگر که تعدیل کل دلیل چند است با صل و بر تقویم وی
از تعدیل چه مقدار عمل کرده شده است از سدس و ثلث و ربع و نصف
هم بدان قدر از مرکز دایره تا درجه دلیل برد آنجا که برسد آنجا دفین باشد
و یعقوب کندی گوید اگر خواهی که بدانی که آنجا که گمان توان گنج است یا نه
طالع بنه و اوتاد را است کن اگر در طالع سعدی یابی یا در اوتاد آنجا
گنج باشد یا مال دفین باندازه قوت سعد و ضعف وی و اگر آن سعد
منحوس باشد بعضی قوی آن دفین باطل شده باشد یا بر گرفته باشند
یا بعضی بر گرفته باشند و بعضی مانده و اگر سعد مسعود باشد گنج باشد
و اگر نحس باشد هیچ چیز نباشد و اگر سایل از سحر پرسد چون در طالع
یا در اوتاد نحس یابی آنجا سحر باشد و اگر خواهی که بدانی که بدان دفین
ظفر باشد یا نی یا نه بنگر بصاحب طالع یا بقمر هر کدام قوی تر باشد
اگر میان ایشان و میان سعدی اتصال باشد ظفر یابد خاصه که اتصال
قبول باشد و اگر اتصال نبود و نقل و جمع باشد ظفر یابد و اگر قران نیز
ظفر یابد و مثال بیرون آوردن دفین بقول ابومعشر است اما تفاوت
اندکست که همچنان که ابومعشر دایره فرماید اسحق کندی مربع فرماید
و دوازده بروج برو صورت کند و سیصد و شصت درجه بر مرکز
پیدا کند و از مرکز تا درجه خط بکشد باندازه تعدیل ببرد و این مثالک
با صورت با آخر کتاب یاد کنیم انشاالله تعالی و علی ابن محمد شریف
مصنف اصل کتاب گوید بدانکه از کواکب هست که دلیل کند بر جواهر
زمینی چون زحل و عطارد و هست که دلالت کند بر آتش و جواهر
آتشی چون شمس و مریخ و هست که دلیل کند بر هوا و خبرهای هوائی

چون شمس و مشتری و عطارد را نیز شرکت است و هست که دلالت کند
بر آب و جواهر آبی چون قمر و زهره و از جواهر زمینی آنچه بغایت خشک
باشد و کوهی باشد دلالت کند بر آن و شمس را مشارکت زحل و آنچه
در فرو زمین باشد نیز شرکت دارد و چون این کواکب که دلالت
کنند بر جواهر بروج نیز موافق باشد سر کواکب را پس دلالت قوی
تر باشد و چون بروج برخلاف دلالت کوکب باشد دلالت ضعیف تر باشد
و کمتر باشد و چون دلیل مشرقی باشد آن جوهر نرم و سبک
و لطیف باشد و اگر مغربی باشد کثیف و گران باشد و چون
صاعد باشد بفلک اوج هم سبک و هم لطیف باشد و چون
هابط باشد گران و لطیف باشد و اگر در وسط السماء باشد
دلیل کند بر اعتدال و هرگاه که دلیل مشتری باشد و در جایگاه
بلند باشد از فلک و نظر شمس بوی موافق باشد بمزاج دلیل
کند بر زر ناب و زمرد اگر در حمل باشد یا در اسد و اگر قوس باشد
یا در برجهای دیگر یاقوت و بلور باشد و بدل زمرد سفال باشد
و بدل الماس سنگ پاره و همه کواکب را بدین صفت حکم کن چون
در برج خویش و شرف خویش باشد حکم بقوی کن و چون در
بروج غریب باشد کمتر و فروتر باشد و اگر خواهی که بدانی که آن چیز
در خانه بکدام جا است اگر دلیل مریخ باشد دلالت کند
بر جای تنور و معدن آتش و اگر کوکبی بادی شریک باشد طبع
آن کوکب بادی بارکن چنانکه اگر قمر با مریخ یار باشد دلیل کند
که آنجای گرمابه باشد و اگر زحل ناظر باشد دلیل کند که مستراح

که مستراح باشد و اگر دلیل زحل باشد و جایگاه بد باشد و بیابان باشد
و هابط باشد دلیل کند که آب زیر باشد که مردم آنجا تن شویند
و اگر در برج آبی باشد اندر آب روان یا در چاه آب باشد و اگر
زحل نیکو حال باشد و در برج آبی باشد در بوستان باشد خاصه
که زهره بوی متصل باشد و اگر زحل ناظر باشد یا دلیل قمر باشد آن چیز
در چاه آب باشد و اگر دلیل زهره باشد و نیکو حال باشد در خزینه
باشد و اگر در برج آبی باشد در شرابخانه باشد و اگر در برج خاکی
یا بادی باشد آن چیز در خزینه لباس باشد و اگر دلیل مشتری باشد
دلیل کند بخزینه مال و اگر شمس باشد دلیل کند بر بزرگترین مجلس
آن سرای و عطارد دلیل کند بر کتابخانه و چون جایی که در وی
الات دوست افزار باشد و اگر دلیل در نفس دایره بروج
باشد دلیل کند بر سوراخها و دهلیزها و اگر دلیل هابط باشد و کوکب
هابط متصل در فرو سو باشد یا در زیر زمین و اگر صاعد باشد
و کوکب صاعد متصل بر بلندترین جایگاه باشد و در آسمان خانه
و چون معلوم شود که در زمین است اگر دلیل بر اوج باشد آن چیز
بر روی زمین باشد و اگر در حضیض در زیر زمین باشد و یا
بجایگاه قعر و مغاک و دانستن مقدار وی بنگر اگر دلیل از
اوج بحضیض رود بچند درجه دلیل از درجه اوج تا بدرجه مطالع
بشمر بنگر که چند درجه است و هر چند ستاره است هر درجی
یک بدست باشد و هر حدی یک بدست و اگر دلیل از کواکب
بروج بر بلندی و ظاهر زمین دلیل کرده باشد هر درجه

بکبدست باشد و هر صدی یک بدست واکر دلیلان بفوق
الارض باشند هر درجی یا هر صدی یک اصبع دلیل کند
واکر دلیل در حضیض باشد و باوج رود بمقدار درجات از تحت
الارض تا بفوق الارض برار چنانکه نمودم واکر دلیل در وسط السماء کر
نطاق باشد در سوراخهای دیوار خانه باشد اکنون دوری
و نزدیکی بروی زمین یاد کردم و این با بیکار آید مر بردن آوردن
آب از زیر زمین تا بدانی که چه مقدار باید کندن تا آب برآید
چون بلندی و مغاکی دانستی طول و عرض وجب و راست
بدایره توان دانست یا با شکال مربعات چنانکه ابو معشر
و ماشاء الله یاد کرده اند و یعقوب کندی نیز کفته و نزدیک من
قول ابو معشر صوابست و این مثالات که کفته شد جهت آنست
که بدانی که دلیل کنج و دفین کجاست بکدام برج و بکدام درجه
و از خط مشرق تا بمغرب یا جنوب یا شمال چند دور است
و از مرکز بعد وی چند دور است آنجا که باشد دفین آنجا بود
هر جا که دلیل باشد از بعد ابعد تا بعد اقرب بخط التعدیل
با جزای ثلث یا ربع یا خمس یا نصف یا سدس آنجا که باشد
از مرکز دایره تا بدرجه دلیل ذراع کن تا چند ذراع باشد
بران قیاس بود دانی که برسد دفین آنجا باشد
در دانستن پنهان شده که کی پیدا شود اکر کسی مستوار شده
و پنهان باشد و خواهی که بدانی که کی ظاهر خواهد شد اکر یکی
از نیرین بصاحب طالع متصل شود خاصه که اتصال از تربیع و مقابله

و مقابله باشد و یا یکی از نیرین بطالع ناظر باشد یا قمر یا شمس ناظر باشد
درین وقتها که اتصال باشد آن کس ظاهر شود و اکر صاحب طالع
یکی از نیرین باشد هر وقتی که اندر او تاد طالع آیند و بخانه خویش نظر
کنند در آن وقت آن کس ظاهر شود   در حال پدر و چکونکی
حال سایل یا پدر بنکر اندر چهارم و در خداوندی که وی دلیل پدر است
و آفتاب نیز دلیلست بر پدر و زحل نیز دلیلست بر پدر و از پس
این دلیلها مشتری نیز دلیلست بر پدر و خداوند سهم الاباء دلیل
پدر است و خداوند برج آفتاب دلیل پدر است و ارباب مثلثات
چهارم دلیل پدر است و ارباب مثلثات برج شمس دلیل پدر است
هر کدام ازین دلیلها که قوی تر باشد دلیل پدر آن کوکب باشد
اکر آفتاب را در دلیل پدر شهادت باشد یا در چهارم و نظر کرده باشد
و از نحسها دور باشد و صاحب آن برج نیز پاکیزه باشد دلیل
کند بر نیکوئی حال پدر و سلامتی حال تن و جان و بدانکه مولود
حلال زاده بود از کوهر بزرک و اکر خراب بود تباه بود و اکر نحسی در چهارم
باشد و از تربیع و مقابله دیدار دارد دلیل کند بر ویران شدن
خانه پدر بزندکانی او و اکر صاحب چهارم در نور آفتاب باشد
یا در هبوط یا راجع یا در وبال دلیل کند بر فساد حال پدر و بیماری
و علت و نا امیدی و رسیدن محنتها خاصه که برج زایل باشد
مولود از پدر یتیم ماند و عاقبت هر کاری مولود را بنا خوشی
و تباهی باز کردد و اکر سعدی بدان جایکاه احتراق یا هبوط
یا وبال رجعت رسد یا نور افکند آن شرها را بشکند و اکر

نحسی نور افکنند شرو تباهی زیادت شود و اگر شمس و صاحب چهارم
هر دو در وتد باشند حال پدرش نیکو بود خاصه که سعدان قوی
ناظر باشند و اگر نحسان ناظر باشند غم بسیار رسد و دل مشغولی
پیش آید و اگر شمس و صاحب برج چهارم از طالع ساقط باشند
حال پدر از سعادت بکمال محنت رسد خاصه که بد حال بود یا ناظر
نحسی و اگر ساقط باشند و ناظر سعدی باشند و مقبول سلیم
و خوشحال باشند و اگر صاحب طالع با آفتاب یا با صاحب
چهارم ناظر بود یا اتصال قبول داشته باشند مولود منتفع بود
با پدر و بر یکدیگر مهربان باشند و غمخوار یکدیگر و اگر از یکدیگر منصرف
باشند یا با اتصال مقابله و تربیع منازع یکدیگر باشند و بد مهر
و بد سگال خاصه که قبول نبود و اگر قبول بود منازع باشند
ولیکن غمخوار یکدیگر باشند و اگر نحسی درین خانه بود پدر مولود را
از مولود هرگز شادی نبود و جای مسقط الرأس او زندگانی
او ویران شود و هر آنکه صاحب چهارم از چهارم ساقط بینی
بدانکه مولود از آن پدر نباشند و دیسی زاده باشند و هر
آن کوکبی که وی دلیل پدر باشد صاحب آن برج که دلیل آبا
اندر وی است دلیل اجداد است اگر در چهارم کوکبی غریب
باشد وی دلیل پدر عاریتی یعنی پدر پذیرفته و اگر خداوند
چهارم در وتد باشد یا در شرف دلیل کند که پدر مولود معروف
باشد باندازهٔ آن برج که در وی باشد و اگر در برجهای ساقط باشد
یا در هبوط یا منحوس باشند دلیل کند که پدر سایل مجهول باشد

و صاحب برج آفتاب و صاحب برج سهم آبا اگر ... ساقط بینی

مجهول باشد یا معیوب و اگر خداوند طالع در وتد بود یا در شرف
نام سایل یا مولود معروف تر از پدر بود و اگر خداوند چهارم قوی
تر بود نام پدر سایل قوی تر بود و همچنین حکم کن از نظر و اتصال
سعدان و نحسان

فصل سیزدهم

در احکام صاحب چهارم اندر دوازده
خانه صاحب چهارم در طالع سایل بهنر اهل میت بود و هر چه بجوید
بیابد و اگر پدر سایل زنده باشد در کار فرزند نیک سعی و تیمار دارنده
بود و اگر خداوند طالع بدلیل پدر تربیع و مقابله باشد میان
پدر و فرزند دشمنی بود هر کدام این دو ستاره که نحس باشد
وی ستمکار باشد و اگر بمقارنه باشد هر کدام را که قمر باشد آن
ستمکار باشد و اگر اتصال نموده باشد در میان ایشان موافقت
باشد و اگر صاحب چهارم و صاحب طالع یک کوکب باشد
صورت سایل مانند صورت پدر باشد و بر خوی پدر باشد
و اگر خداوند طالع در چهارم خالی آنستر باشد و نیکو حال باشد
مولود از نیکاه بزرگ باشد و مردم نیکو و درست کار بود
و دارنده راز و نهان باشد و اگر از خانهای زحل بود یا زهره
یا ماه و سهم آبا در وی باشد دلیل کند که جایگاه بزرگان
بر دست وی آبادان شود و خداوند ضیاع و آب و زمین
باشد خاصه که ناظر سعدان باشد و اگر از خانهای مشتری
باشند یا آفتاب یا عطارد یا مریخ ویران شود زندگانی
مولود و روش پدر مولود از جایگاه مسقط الرأس یا از آن
جایگاه که اندر آن شیر زاده بود صاحب چهارم در دوم

یا سائل از پدر روزی مند بود از مال وی بهره یابد و پدر با او
نیکوکار باشد و جایگاه بزرگان و دستگاه ایشان بدو باز گردد
و کارهاش را همه عاقبت بخیر باشد خاصه که اندرین مسعود باشد
و نظر صاحب طالع بود از پدر بسیار شاد و بها بیند و بجمله خداوند
چهارم در دوم دلیل بود بر خوبی حال معاش و دخل و خرج
یافتن و موافقت و الفت میان پدر و سائل و باشد که مال اقربا
و نزدیکان و خویشاوندان بدست افتد و بدین سبب خصومت
افتد میان ایشان و اگر خداوند چهارم نحس باشد مال سائل تباه شود
آنچه از پدر یافته باشد یا از سبب پدر یافته باشد صاحب چهارم
در سیوم مولود را پدر از اهل بیت علم و اهل خرد و ادب باشد
خاصه که درین خانه سعدی باشد مولود سخن رد را و نیکوگوی باشد
و در میان اقربا نیکوکار باشد و اگر ازین خانهای نحس باشد یا ناظر
نحس باشد پدر مولود از اقربای سائل غم خورد و عدوی وی باشند
و از خانهای خویش برود و مال گسسته شود و از دست برود
و اگر درین خانه مقبول بود دلیل کند بر خوبی حال برادران
و مرزوق باشد در کسب و معاش خویش و لیکن میان
وی و میان برادران دعویها باشد و باشد که از جایگاه خویش
تحویل کند صاحب چهارم در چهارم مولود را از روی پدر کار
خوب شود و از مردمان مشهور شود و نیکاه بزرگان با او بماند
خاصه اگر با خداوند طالع مقبول بود بر دست او آبادان شود
جز آنکه میان او و میان پدر اختلاف افتد و اگر خداوند چهارم

چهارم علوی باشد معروفی پدر را باشد و اگر سعدی در وی باشد
و یا خود مسعود باشد دلیل کند بر نیکوئی خوی پدر و آبادانی خانه
و اگر این سعد مشتری باشد ایشان را مال و گنج و درم نقد باشد
در آن خانه و اگر نحسی در وی باشد یا راجع خانه نامبارک باشد
و ویران گردد و اگر برج چهارم منقلب باشد و در وی کوکب سفلی باشد
بنای آن خانه نااستوار باشد و اگر برج ثابت باشد بنای خانه
استوار و محکم باشد خاصه که کوکب علوی در وی باشد و اگر
در برج ذو جسدین باشد خانه را دو در بود و چند بخش باشد
صاحب چهارم در پنجم مولود را پدر نیکنام بود و خود معروف
بود و دوستانش نیکنام باشند و صحبتش با بزرگان بود خاصه اگر
آفتاب با مشتری ناظر او بوند پدر با مولود متفق باشد و از مال
پدر روزی مند باشد و از او میراث یابد و پدر مولود چندان بزید
که فرزند مولود را ببیند و اگر این ستاره نامقبول بود یا منحوس
بود نیک نباشد فرزند از غم و بیچارگی باشد صاحب چهارم در ششم
دلیل کند بر تباهی حال پدر که او را گزندگان فرمایند و نامعلوم
بود و باشد که پدر را سفر افتد و از فرزند محروم شود و از یکدیگر
گریزند و بیگانه باشند مگر که این برج شرف او باشد که پدر را حال
نیکو شود صاحب چهارم در هفتم مولود را پدر از غربا باشد
و از نیکاه بزرگ خاصه که صاحبش علوی باشد و با فرزند بیعت
کند و پدرش از وی بمیرد و میراث یابد و با وی پایدار نبود
و سائل در کار نکاح پیوسته اهل بیت باشد و اگر این ستاره

نحس باشد درباب نکاح فساد شود و فجور و تباهی چنانکه سایل با مادر
یا دایه یا کسی که بجای مادر باشد زنا کند و یا پدر مولود با زن مولود
جفتی کند صاحب چهارم در هشتم مولود را از پدر بیم هلاکت بود
و میان ایشان الفت بنود و روزی مند نباشند از یکدیگر
و دلیل کند بر کوتاهی عمر پدر و مادر و در حال مولود بد آید ایشان
باشند صاحب چهارم در نهم دلیل کند بر تباهی حال مادر و پدر
که بغربت افتند و اگر در وی راجع باشند متهم باشند
در دین و در سفر سختی رسد و از جایگاه خویش تحویل کنند و مولود در غربت
بماند و مجهول گردد چنانکه از یکدیگر خبر نداشته باشند
و پدر را فرزند بیشتر بمیرد و اگر در وی مسعود بود و مقبول
پدر پرسش خداوند دین بود و اهل معرفت و پدر مولود بازاری باشند
صاحب چهارم در دهم مولود را پدر از مهتران بود و اصیل بردار
نزد خاص و عام و نزدیک سلطان او را قدر و منزلت
باشد و کار مولود بد و مشهور گردد و لیکن پدر را خصومتها
بسیار افتد در کار سلطان و باشد که مال پدر بدست سلطان
افتد از جهة فرزند صاحب چهارم در یازدهم دلیل کند بر تباهی
حال پدر و مادر که در برج خداوند چهارم را هیچ خبر نیست
حال پدر با اول بد باشد و باخر نیک شود و اگر صاحب یازدهم
مسعود باشد خداوند دخل و خرج باشد و داد و ستد کند
و مولود از او میراث یابد صاحب چهارم در دوازدهم
مولود را مادر و پدر از غریبان بود یا بغربت افتند و با دشمن

دشمن سایل پیوسته کردند و بر وی بد اندیش شوند و لیکن پدر مولود را
حال نیکو بود و با مال و سعادت بود و مولود را با اول عمر کارش
کسته بود و زبان زده شود و از محل خویش بیفتد و با این حکمها
شهادتها راست کن از نظر و اتصال تا درست آید و بدانکه خداوند
دهم و قمر دلیل مادر است همچنانکه از چهارم و از دلیلان پدر
حکم کردی از صاحب دهم و قمر و از اتصال سعد و نحس بر احوال مادر
حکم کن در بیرون آوردن اختیارات جهت بنا نهادن و برآوردن
اگر خانه نو کنی یا بنا برآری از باغ و سرای چنان باید که ماه زاید النور
و بحساب باشد و مسعود و متصل بسعدان و از نحسان دور و خداوند
خانه ماه بماه ناظر و اوتاد ما کنیره از نحسان و خداوند چهارم مسعود
و همچنین صاحب طالع را بسعدان نظر کن و از نحسان دور
و صاحب طالع و قمر در برج خاکی کن و طالع نیز برج خاکی
و دلیلان نیز از شکل برج خاکی کن و دلالت ماه بر بنا برآوردن
قوی تر است از دلالت طالع و صاحب طالع و ماه در برجهای
زاید باید در حیز خویش و صاعد در شمال و زحل را پاک از همه
عیبها و نحوستها که اصل همه بناها زحل راست و هرگاه که ماه
یا صاحب طالع زحل منحوس باشند آن بنا ویران شود یا از
آب و باران تباه شود و اگر مریخ منحوس باشند از آتش
یا از سلطان گزند رسد اختیار اجاره گرفتن سرای یا زمین
چنان باید کرد که اوتاد پاک کنی از نحسان و از هبوط و خداوند
طالع را مقارن یا ممازج کنی با صاحب هفتم و سعدی با ایشان ناظر کنی

ونباید که تباه وراجع باشد که لیپتمانی آرد و ماه بسعدی متصل باید
وطالع ناظر و صاحب ششم متابع صاحب حاجت و صاحب
طالع قوی و صاحب رابع و صاحب دهم نیز قوی و طالع ناظر
تا آن اجارت مبارک آید و ثمره دهد اختیار پنهان شدن
چنان باید که خداوند طالع یا ماه تحت الشعاع باشند و سعود
یا در تحت الارض و سعدان متصل و از طالع ساقط و ماه
با آفتاب ناظر باشد و نیرین از طالع و از نظر صاحب طالع
ساقط کن و از نظر صاحب ششم اگر از خصم پنهان شود و اگر از سلطان
پنهان شود از صاحب دهم و از آفتاب همچنین از هر که پنهان شود
از دلیل آنکس ساقط کن و اگر خواهی که در پنهان شدن تباهی و آفت
باشد طالع و صاحب طالع و نیرین را منحوس کن و نحسی رونده کن
بر دلیلان تا تباهی و نکبت پیش آید و اگر خواهی که پنهان شدن
بسلامت باشد طالع و صاحب طالع و نیرین را مسعود کن و از
نحسی بازگشته بسعدی متصل کن و از اوتاد ساقط کن و جهد کن
تا دلیلان تحت الارض باشند یا یکدیگر متصل باشند
که تحت الارض باشد اختیار دفین بیرون آوردن چنان
باید که قمر و صاحب طالع متصل باشند از نظر موافقت و منقول
و صاحب ساعت نیز همچنین باید و مسعود خاصه که این دلیلان
بیکدیگر ناظر باشند و مسعود و مقبول و نحسی از ایشان ساقط
بود و سعدان در اوتاد باید و اگر نحسی در اوتاد باشد تباهی آرد
یا عارضی آرد که دفین بر نتوان داشت و بیم هلاک بود و چون

و چون سعدان مستولی باشند آسان باشد اختیار تخم انداختن
و درخت نشاندن چنان باید که ماه در برج منقلب باشد و مسعود
و از تحت الشعاع دور و زاید النور و الحساب و در برج زاید خاصه در جدی
و سرطان و حوت و سنبله و زهره و مشتری ناظر و صاحب طالع
و طالع نیز هم بدین صفت باید که هر تخمی که کاری زود بر آید و برسد
و مبارک آید و چون درخت نشانی و خواهی که سالهای دراز
بماند باید که ماه در برجهای ثابت باشد و بجای نیکو و طالع
و ماه بسعدی متصل و طالع ناظر و زهره و مشتری را در طالع کن
یا در باقی اوتاد و صاعد کن تا پایدار باشد و آن درختی که حاصلی
زود برسد و سبک چنان اختیار کن که تخم کشتن اختیار
چاه و حوض و کاریز کندن چنان باید که زحل مشرقی باشد
و ماه در برج سیوم یا پنجم یا یازدهم بتربیع آفتاب و مسعود
و صاحب طالع و طالع پاک کن و صاحب چهارم را بجایگاه مسعود کن
و شاهد در جایگاه و برج آبی و همه دلیلان از شکل برج آبی کن
و برجهای مطر و اگر دلیل صاعد باشد در فلک اوج اگر اندکی
بکنند آب بر آید و اگر در حضیض باشد باید کندن تا آب پدید آید
و اگر ماه زاید النور باشد آب زودتر آید و اگر ناقص النور باشد
دیر بر آید و حذر کن که نحسان مستولی یا در اوتاد نباشند
اختیار باد دان راهه و آب راهه کردن چنان کن که آب
از جانب مشرق باشد تا در آن خانه خیر و برکت باشد و سوی
شمال سخت نیک باشد و جنوب و مغرب سخت تباه باشد

وبا اینهمه چنان باید که ماه در برجهای آبی باشد و طالع نیز برج آبی
و بنظر سعدان زاید و صاعد در احکام سبعهٔ کوکب
و جوزهر در رابع احکام زحل در رابع دلیل کند بویران شدن
خانهٔ قدیمی و ضایع شدن و مستغلات و ترس در دل
افتادن از دزد و بیشی و وحشت کردن از خلق و گمان مرگ
در دل افتادن و فرامشی کارکش و کار امروز بفردا افکندن
و با پدران خلاف کردن و از جای مسقط الرأس برگشتن و هم
بود که بزیر دیواری درماند یا بحبس و زندان افتد و اگر درین برج
شهادت دارد و مقبول بود و مسعود باشد زیادتی ضیاع
و مستغلات باشد و آبادانی سرای و خانه و نیک داشتن
از آبا و اجداد و درازی عمر احکام مشتری در رابع دلیل کند
بر قوت کارها و نیکوئی عاقبت و میراث یافته شود یا زیادت سرای
و ضیاع و مستقل باشد و آبادانی خان و مان و سعادتی جای
مسقط الرأس و بکارهای آن جانی حریص گردد و هر مالی که بیابد استوار
نگاه دارد و نیکوئی مولود از پدران و جدان و اگر در مسعود و مقبول
بود مال بمیراث باشد در جای مسقط الرأس یا در جای بودن گنجی
یا مالی باشد و اگر شهادت نبود کمتر ازین باشد احکام مریخ
در رابع دلیل کند بر آشوب و فتنه در خان و مان و گریختن
از زاد و بود و هم ویرانی مسقط الرأس و باشد که گداختی
ساخته براندازد و از مردمان شر و فساد و طبقات مریخ و از جراحت
هم بود و امانت نشاید نهادن و چیزی پنهان نشاید کردن

نشاید کردن و بیم باشد که بر مولود غمز کنند و اگر مریخ اینجا باشد
و قمر در طالع یا بعکس بخانه دزد آید یا مهمان آید و دزدی کند و یا
در راه او را نقصان رسد و یا در خانه اش آتش افتد و یا پنهان
بکشندش خاصه که قمر و مریخ از یکدیگر منحوس باشند و اگر مقبول
نبوند همین باشد و اگر شهادت دارد یا مقبول باشد و مسعود
بیم هلاکش نبود و لیکن زیان بهار رسدش در ضیاع و دهقانی
احکام شمس در رابع دلیل کند بر خوبی عاقبت کارها و در غایه
بر نو شدن کارها که از آن ترسان باشند و خوبی حال پدر
و خوبی حال کدخدائی و اگر در غربت بود روی بشهر خویش کند
و اگر شهادت نبود و غیر مقبول بود دلیل کند بر ناخوشی و تعصب
و غم که پیش آید از پدران خاصه از سلطان و بزرگان و خشم
کردن بروی و ضیاع و سرای وی را از سلطان آفت رسد
و از آتش گزند رسد و پیچیدن و گرانی اندام و فساد در دین
و تهمت بروی بفسق و فجور و منافقی احکام زهره در رابع
دلیل کند بر خوبی حال عاقبت کارها و نیکوئی و برخورداری
از کسب و معاش و فراخ حال و منفعت از ضیاع و اگر مقبول
نبود و شهادت ندارد یا منحوس بود از زنان خلاف پیش آید
و بادی خیانت کنند و از آب گزند رسد سرای و ضیاع را
و اگر در کشتی نشیند خطر بود و از دوستان و اقربا خلاف رسدش
احکام عطارد در رابع دلیل کند بر خوبی حال پدر و نیکوئی
عاقبت کارها و عمارت سرایها و ضیاع و مستغلات و لعا

در سرای و ساختن کتابخانه و اگر شهادت ندارد دلیل کند بر ویرانی
خانه و دوام و دست تنگی از جهة ضیاع و بیماری باد و قولنج و درد
معده و از متابعان سلطان و عمال غم رسد و از طبقات
عطار و جفا یا چیزی ناخوش شود و بیم زیان باشد از دوستان
احکام قمر در رابع دلیل کند بر آنکه همه حالش از حال بجای
دیگر گردد اگر نیک بود میانه شود و اگر بد بود نیک شود و دلالی
و دو بند پر بود و از جوانان زیان رسد سخن و مادر و پدر از وی
بگله باشند و باشد که غلامی را بفریبد و اگر شهادت دارد
و مقبول باشد دلیل کند بر خوبی حال مادر و پدر و دایه و نیکو حالی
ضیاع و سرای و در خانه سرای و ضیاع و کشت از آب زاید
یا جایگاه آب بسازد و اگر زائد النور باشد و صاعد بود خیر و برکت
بود و اگر ناقص النور بود خیر و برکت کمتر باشد و هر ضیاعی
که بخرد زیان کند احکام راس در رابع دلیل کند بر نیکوئی
حال و از آنکه از جای بجای گردد و بجای مادر و پدر نیکوئی کند
و ایشان نیز با وی نیکوئی کنند و دلیل کند بر عمارت سرای
و برومندی احکام ذنب در رابع دلیل کند بر درد مندی
پدر و مادر و دشمنی بر وی ظفر یابد و در باب وی گفتگوی بسیار کنند
و دلیل کند بر مرگ مادر و پدر و بیگاه در حق وی بد گویند
و اندر خان و مان وی گزند پدید آید و جانوران گزنده در خان
و مان و ضیاع وی گرد آیند و فارستان و گیاه زاری منفعت
شود و ضیاع و بوستان وی احکام رجعت صاحب چهارم

چهارم حذر باید کردن از بیع و شرای ضیاع و سرا و عمارت و کشت زار
و آنچه بدین ماند چه رنج و تعب و منفعت و نامبارکی باشد و رای
و تدبیر مادر و پدر ناصواب آید احکام احتراق صاحب چهارم
خاموشی و فارغی بهتر باشد خاصه شغلهای مادران و پدران
و سرای و ضیاع مکر کارهای پوشیده و پنهانی کند که نیک آید
و هر شغلی که بکند بر وی پوشیده شود و مادر و پدر را غم و اندوه رسد
احکام قسادخش [illegible] در رابع بمادر و پدر رنج و تعب رسد و بسرای
و ضیاع نقصان رسد و منازعت و تعصب در خان و مان افتد
و از کشت و کار و عمارت پرهیز باید کرد اندر احکام بیت

الاولاد و آنچه در وی بست از مسائل مشتمل بر دوازده فصل
اگر کسی سؤال کند که فرزند باشد یا نه بنگر بصاحب طالع و طالع
و قمر و برج پنجم و صاحب پنجم اگر صاحب طالع در پنجم باشد یا بصاحب
پنجم متصل باشد و پاکیزه باشد از نحسان و از احتراق دلیل کند
بر آنکه فرزند باشد بروزگار دراز و جهد بسیار و اگر اتصال صاحب
پنجم را باشد با در طالع باشد و پاک باشد از احتراق و رجعت
و نحوست فرزند زودی باشد و همچنین اتصال قمر نیز دلیل کند
و اگر میان این دو دلیل اتصال نبود و نقل النور یا جمع النور بود
دلیل کند بر امید فرزند بطلب و جهد و اگر قابل التدبیر قوی باشد
و پاک از عیبها و اندر وتد باشد فرزند باشد و اگر قابل التدبیر منحوس باشد
یا راجع یا هابط یا محترق یا ساقط فرزند باشد و لیکن تمام نشود اما
بدانکه بجمع النور و نقل النور و رد النور امید فرزند باشد ولیکن

باب پنجم

و فصل اول

دبیر زباشد و اگر مشتری بجای یکی دیگر باشد از طالع و منحوس باشد
و تحت الشعاع نبود دلیل کند بر بودن فرزند خاصه که طالع
ناظر باشد و اگر منحوس باشد فرزند نبود و اگر سعدی